



















بن ده که یانه دطلی کران  
ازانی که اندل بود نک نک  
پاسا قی آن از غوائی شراب  
نه زانی که دوس خار آورد  
پاسا قی این خرقه بر کنی تفت  
که این خرقه شیخ و ایست  
پاسا قی آن پی که صافی بود  
نه دل به اسباب و مال جهان  
پاسا قی آن مایه مار جند  
بده نادبی کامرانی کم  
پاسا قی آن باد صاف را  
بده کز ندیلان خا هم کنند  
پاسا قی آن آب یاقوت نک  
بده تل و درخ از غوائی کم  
پاسا قی از بنم شاه جهان

مکر کز غم دهر یابم امان  
مکر و ارم یکدم از نام و نک  
بده کز غم دهر کستم خراب  
انانی که دل را بکار آورد  
بی دپه پیاور تیریک مر  
نه جونی کز و جان در آسایش  
بن ده که غم را تلا فی بود  
جود پروی ماند کس چاودان  
که یک جوعه از درد تراج حجب  
پری هوای جوانی کم  
که دشمن بود عقل پر لاف را  
ازین نک هستی خلاص کند  
که چون لعل دلمه کم آید بیک  
شاه جهان مدح خوانی کم  
عسکان پی در صلابی جهان

بن ده که یانه دطلی کران  
ازانی که اندل بود نک نک  
پاسا قی آن از غوائی شراب  
نه زانی که دوس خار آورد  
پاسا قی این خرقه برکنی تری  
که این خرقه شیخ و الیست  
پاسا قی آن پی که صافی بود  
نه دل به اسباب و مال جهان  
پاسا قی آن مایه مار جند  
بده نادبی کامرانی کم  
پاسا قی آن باد صاف را  
بده کز ندیلان خا هم کند  
پاسا قی آن آب یاقوت نک  
بده تلادورخ از غوائی کم  
پاسا قی از بنم شاه جهان

مکر کز غم دهر یابم امان  
مکر واردم یکدم از نام و نک  
بده کز غم دهر کستم خراب  
انانی که دل را بکار آورد  
بی دپه پیاور تیریک مر  
نه جونی کز و جان در آسایش  
بن ده که غم را تلای پی بود  
جود پروی ماند کس چاودان  
که یک جود از نرد تراج جند  
پری هوای جوانی کم  
که دشمن بود عقل پرلاف را  
اوین نک هستی خلاص کند  
که چون لعل دل به آب می کشد  
شاه جهان مدح خوانی کم  
عسکان پی در صلابی جهان



بن ده که یانه دطلی کران  
ازانی که اندل بود نکت نکت  
پاسا قی آن از غوائی شراب  
نه زانی که دوس خار آورد  
پاسا قی این خرقه برکنی تفت  
که این خرقه شیخ و الیاس  
پاسا قی آن پی که صافی بود  
نه دل به اسباب و مال جهان  
پاسا قی آن مایه مار جند  
بده نادیدی کامرانی کنم  
پاسا قی آن باد صاف را  
بده کز ندیلان خا هم کنند  
پاسا قی آن آب یاقوت نکت  
بده تله دورخ از غوائی کنم  
پاسا قی از بنم شاه جهان

مکر کز غم دهر یابم امان  
مکر واردم یکدم از نام و نکت  
بده کز غم دهر کستم خراب  
انانی که دل را بکار آورد  
بی دپه پیاور تیریک مر  
نه جونی کز و جان در آسایش  
بن ده که غم را تلافی بود  
جود پروی ماند کس چاودان  
که یک جوعه از درد تراج حجب  
پیری هوای جوانی کنم  
که دشمن بود عقل پرلاف را  
اوین نکت هستی خلاص کند  
که چون لعل دلجویم آید بیک  
شاه جهان مدح خوانی کنم  
عسکان پی در صلابی جهان

بن ده که یانه دطلی کران  
ازانی که اندل بود نک نک  
پاسا قی آن از غوائی شراب  
نه زانی که دوس خار آورد  
پاسا قی این خرقه بر کنی تری  
که این خرقه شیخ و ایست  
پاسا قی آن پی که صافی بود  
نه دل به اسباب و مال جهان  
پاسا قی آن مایه مار جند  
بده نادبی کامرانی کم  
پاسا قی آن باد صاف را  
بده کز ندیلان خا هم کنند  
پاسا قی آن آب یاقوت نک  
بده تلادورخ از غوائی کم  
پاسا قی از بنم شاه جهان

مکر کز غم دهر یابم امان  
مکر واردم یکدم از نام و نک  
بده کز غم دهر کستم خراب  
انانی که دل را بکار آورد  
بی دپه پیاور تیریک مر  
نه جونی کز و جان در ایست  
بن ده که غم را تلای پی بود  
جود پروی ماند کس چاودان  
که یک جود از نرد تراج جند  
پری هوای جوانی کم  
که دشمن بود عقل پر لاف را  
ازین نک هستی خلاص کند  
که چون لعل دلمه کم آید بیک  
شاه جهان مدح خوانی کم  
عسکان پی در صلابی جهان



آبخان بکرت عدلش بر بر ملک جهان  
 کز عدالت کشته کرک و میش بکجا آبخوار  
 فتح اهل قوت اندک در احسان و جود  
 پیش کی چون حاتم طایی بنده اش باشد هزار  
 خاک بایش تو بیا چشم عالم بندازان  
 ز کینه نشست هرگز بر دل کسی زو عباد  
 با جش آرند از سواد جانی و لغاری  
 بر پاشی ز کشته بکار ملک زر نکار  
 عدل دارد فضل و ارم جود خود اران  
 اجتنای ناسی بکجا باشد به عالم نامدار  
 تا ملک گردد بگرد مرکز خاک جهان  
 دوستان وی میروند باد دایم در جهان  
 از خدا خواهم که تریق دهد در حقش  
 دستانش بر برود رهن میدان سربدار  
 ای که شایسته جهان پیوسته بخت  
 تا کهم جان غریز خیرستی از دلش  
 جیت عدل وجود تو آورد بارامون  
 نیست مثلش در جهان ای سایه پرورگار  
 بنده ام تنها نهی که خواهم نمود  
 تا در دولت سرایت رخ ما ضائع مدار  
 نصف عمر خود به عالم کشته ام تا حد  
 پیش دنیا بایان عالم کرده ام بیاد کار  
 واقع آراء در پیش و اطوار  
 اولیای کرده ام خیرت نهاری از کبار  
 در یعنی نبسته ام ده سال از بزی  
 کان مرا نیست کویا از پند و سراف و ار  
 خلوت و عزلت گزیدم دایما پل و نهار  
 تا بخوانم اهل عالم سویی لطف کرد کار  
 بعد از ارم رخصت ارشاد نمودم

در اگر در خاقانی دادم ای شاه جهان  
اربعینی خانه در وقت و ولیکی این زمان  
دادم از فضل اینده که بدی و خستم  
وقت خود دارد عارت سارم اینجا در زمان  
هفت آفریده یکم انعام بومی ده دگر  
تقصیرم این بند که کنم دارم از لطف امین  
کز حاجت بود روز جزا و دیگر حق  
در هر کوته کم قصدیغ نیرا و خدا گشت  
یارب از فضل بده هر روز او را دوستی  
رحمتی فرمای شمس را هم از لطف و کرم  
هر چه کردم از عملهای بد و اعمالی رشت

کافه مرا انعام کردی پکافی سالار  
مخرب گشته در و دیوار از بس روزگار  
تا کنم روشن چراغ اولیای برقرار  
اربعینی ششم آنکه سال و میر و نهار  
تا شود عشرين و طیفه این فقر کار  
یکی دو حاجت را برایی خاصه هر  
این دو حاجت را ببار و یاد کی برقرار  
بهر آن باشد که سالم برده عیالی  
ملکشی افزون کن و از عمر و خردار  
بمش اریش اینجینی بد خال و بی سامان  
در گذر زانهای و فیصلات مارا دور

### المقالة الثانیة فی حضرت الکتاب

بدان ای طالب صادقی و ای یار مؤمن موافق و قفک الله تو ای غیة ما یتناه  
که طریقی این اسرار بسیار است و احصا و حصر آن ممکن نوع بشر نیست



۹۷  
لیکن از روی اجمال آنچه ضروری این فن باشد ما در اسهل و جی بیان کنیم و طر  
ابجاز و اختصار در کل ابواب مطلوب انودجی خواهد بود و این کتاب را  
مفتاح المقاصد نام نهاده ایم عمد بر هفت باب و تعدیه و خانه و دیلی و ذلک  
تلك عشرة كاملة و برای مشتمل بر چند فصل و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت  
و الیه این باب **اول** در طریق وضع فرد الفرد  
**باب دوم** در طریق زوج الزوج **سیم** در طریق  
زوج الفرد **باب چهارم** در کینه وضع اسما در اسکال بطریق  
مضمر که آنرا تکیسر گویند **باب پنجم** در کینه تکیسر صغیر  
**باب ششم** در کینه وضع اسما در اسکال بطریق مظهر که  
آنرا ذوالکتابه خوانند **باب هفتم** در سرف کواکب  
و شرح و کینه اعمال آن و نزج من الله ان بعضنا من الاولیاء الکلام  
و یدینا بفضل و کرمه الی دار السلام **مقدمه** قبل الشروع فی المقصود  
باید دانست که علم وفق اعداد و تکیسر اسما الله علی بغایت عزیز و شریف است  
و قال البرقی رحمه الله هو اکبر الاغظم و کبریت الاحمر لانه مستعمل علی مواد  
الدنیویة والاخریة و من حیث هذا هو اشرف العلوم و چون کسی بر شرایط آن

کاشفی قیام نماید جمع تعاضد دنیوی و اخروی از تنی غیب او را رخ نماید و جمع اوقات  
مردم الاحوال و فارغ البال تواند بود محفوظ و محروس از هر خطر و ضرر و نیز در آن  
ای حکم صادق که مطالب انام در طلبیات ترخفات و دعوات ماستجاب است  
نیت بلکه جیدان طلبیات رحیمه و ادعیه و ضعیفه در میان آورده اند که علم  
روحانی را در جهان کم کوده اند اما اعداد و قوت و کمیسر است الله بناء علی ضابطه  
الکلیه که ضبط و غلط برنی تابید متعدد است و مادرین کتاب چهارده شرط  
پایان کنیم تا مطالبان صادق را دستوری باشد که بوسیله آن برآمد  
و مقصود برسد و ما را بدعا چیز یاد گستر **نظم مکتوبه**

بی سالها مانند این مختصر	که ندهند کسی از وجود خبر
بماند کتابم بعالم بی	که ندهند نشان مطلق از کسی
کتابم بخواند پر جوان	منه اندر نه خاک گشته نهان
بدستان کتابم بعالم برند	بر مواکشتها انگشته بند بند
کتابم شده با حریفان ندیم	نمانده ز من جز عظامی ریم
بداند کجا هویشیاری بود	گیرم غرض یا دکاری بود
<b>المشروط اول</b> باید که روی تقویم نیکو بداند و خانه ها کوکب و وبال آن	



و شرف و جبر و اوج و حقیض و استقامت و رجوع بقدر الامکان پیاورد  
 و نظم سعد و نخی اریلیث و تسدیس و تبریع و تقارن و غیره لک با جمع ثانی  
 آن ملاحظه نماید و مهارت حاصل کند و بدستوری که در ذیل حکم خواهد شد  
 عمل نماید که این علم منوط بر اوقات سعد و نخی است چرا که عقول و نفوس  
 معتر بلایک واسطه اند میان عالم ملک و عالم ملکوت و جبروت و لاهوت  
 فیوض ماخوذه از اینجا با دون خود می رساند و تخمین انواع جن که اجسام  
 لطیفه اند اکنون بدانکه استفادۀ فیض از اجرام علوی بی اختیار وقت  
 مشع و محال است چرا که از سلاطین استدعا مرادی کردن نه در محل بسط  
 موجب خشم و قهر و غضب است و در غیر قبض با عکس دیگر آنکه صلوة ارجله  
 ارکان سلیمانیت اگر در غیر وقت کسی ادا کند موجب مقت گردد و تخمین  
 در صوم و سایر اوانوشریه نقلست که صاحب ترک و التجرد و منبع النعم  
 و التفرید حضرت عیسی بن مریم السلام از حضرت ملک العلام استدعا نشد  
 یعنی کرد حضرت جبریل امین فرمان رب العالمین نازل شد و گفت بیز  
 نوع تشی کن و لکن عمل وقت و محزون است الاخران و عزمه دوران  
 یعقوب بن علی بعد از رؤیت یوسف صدیق فرزند ان از او انما سر

و شرف و جبر و اوج و حقیض و استقامت و رجوع بقدر الامکان پیاورد  
 و نظم سعد و نحی اریلیث و تسدیس و تبریع و تقاریر و غیر ذلک با جمع ثانی  
 آن ملاحظه نماید و مهارت حاصل کند و بدستوری که در ذیل حکم خواهد شد  
 عمل نماید که این علم منوط بر اوقات سعد و نحی است چرا که عقول و نفوس  
 معتبر بملایکه واسطه اند میان عالم ملک و عالم ملکوت و جبروت و لاهوت  
 فیوض ماخوذه از اینجا بآدون خود می رساند و همچنین انواع جن که اجسام  
 لطیفه اند اکنون بد آنکه استفاده فیض از اجرام علوی بی اختیار وقت  
 مشغ و محال است چرا که از سلاطین استدعا مرادی کردن نه در محل بسط  
 موجب خشم و قهر و غضب است و در غیر قبض با عکس دیگر آنکه صلوة ارجله  
 ارکان سلیمانیت اگر در غیر وقت کسی ادا کند موجب مقت گردد و همچنین  
 در صوم و سایر اوانوشریه نقلست که صاحب ترک و التجرد و منبع النعم  
 و التفرید حضرت عیسی بن مریم السلام از حضرت ملک العلام استدعا نشد  
 یعنی کرد حضرت جبریل امین بفرمان رب العالمین نازل شد و گفت بیز  
 نوع تشی کن و لکن عمل وقت و محزون است الاخران و عزمه دوران  
 یعقوب بن علی بعد از رؤیت یوسف صدیق فرزند ان از او اظهار



پریاید راه را نشان مرو از مرغیا درین دریا مرو **۱** مگو که قطع پیا بان عشق کسان  
 که کوها بلا بر یک این پیا بان است **۲** اشارت از حضرت رب الارباب  
 رسید بخدت سهرت غوث اعظم و امام عالم مادی زمان قطب دوران  
 امام بختی سید محمد نور بخش قدس الله سره و ایشان در نواحی کوه سلطان بودند  
 که واقع است در نواحی ری از عراق عجم چون بخدت ایشان مشرف شدم  
 خواستم توبه و انابت کنم فرمودند امروز نیکو نیست روزه بگیرم فرمودند ملک  
 روزه و قناعت پیا و تا آن روز یک هفته بود چون تمایلی شد بخدت  
 رفتم آنحضرت فرمودند امروز قناعت روزه خوب است پیا انابت کن یا نرنماید  
 کردم دست مبارکت و توبه و انابت داد و آن درویش کنت جمل سال تا توبه  
 کرده ام که هرگز بخاطر ندادم که مرتکب صغیر شده باشم فضلا عن الیکر مگر آنکه صغیر  
 حق سبحانه و تعالی جز میبدهد که الیدی بختیون کیا بر الائم و النوا حسی لا الهم و درین  
 مدت هر ساله اربعین داشت ام و اوقات و احوال بدستوری که در میان ایشان  
 متعارف یوم میزبان در تریا برده و هرگز فوق نشده و دو نوبت زیارت  
 حرمین معطلین واقع شده و لا محاله عینتی چنین بخت اختیار کردن و قناعت  
 بوده که ذکر رفت بس باین مقدمه واضح و لایح شود که اختیار وقت و ضلوع امر

بلکه تمام بر اوقات سعد و نحس منوط است والله اعلم و احکم **شرط دوم** آنکه حساب  
 هندسه و اعداد حروف نیکو یا نوزد و مشق کند تا قمار را درست تواند نوشت  
**شرط سیم** آنکه دایم الاوقات با طهارت و پاکیزگی باشد و از زخماجرکن و ملوث  
 اجتناب نماید که ارواح از وی ستر نشوند **شرط چهارم** آنکه مطلقاً دست از شر  
 ندارد و هر چه در شرع حرام است کرد آن نکرده و اولتها را نکرده اختراز کند **شرط پنجم**  
 آنکه در فرایض حق مطلقاً اهمالی روا ندارد و در حالتی که مشغول به کشتن  
 اشکال شود سعی نماید که بروزه باشد و الا باید که معده خالی باشد و بعد از  
 کشیدن اشکال جرن طی کرده باشد اگر طعام خورد **شرط ششم** آنکه در وقت  
 کشیدن اشکال بخور کند از کشته و لادن و عود و غیره و غره لک من الرايحة  
 در اعمال سعد و در عملها نحس بخور منتفی بکار کند از بوی سیر یا ز و حلیت  
 و غیره لک من الرايحة الکرمینه المنشئه **شرط هفتم** آنکه در محلی خالی و خلوت  
 نشسته گمان سرخانی نباید که غیر عامل و طالب هیچ فردی از افراد نوع انسان را  
 کار شروع و اطلاع باشد و عند العمل تکلم نکند و اگر آن کوکب که عمل آفت  
 منسوب فوق الارض بود اگر اوقات نظر بدان طرف دارد و دعوت او  
 نسبت یا بخ نوبت آنچ تواند و دعوات کوکب سیاه در آخر کتاب آورده شود



بلکه تمام بر اوقات سعد و نحس منوط است والله اعلم و احکم **شرط دوم** آنکه حساب  
 هندسه و اعداد حروف نیکو یا نوزد و مشق کند تا قهارا درست تواند نوشت  
**شرط سیم** آنکه دایم الاوقات با طهارت و پاکیزگی باشد و از خنثی اجتناب  
 اجتناب نماید که ادواح از وی منتر نشوند **شرط چهارم** آنکه مطلقاً دست از شتر  
 ندارد و هر چه در شرع حرام است کرد آن نکرده و اولتها را نکرده اختراز کند **شرط پنجم**  
 آنکه در فرایض حق مطلقاً اهمالی روا ندارد و در حالتی که مشغول به کشتن  
 اشکال شود سعی نماید که بروزه باشد و الا باید که معده خالی باشد و بعد از  
 کشیدن اشکال جرن طلی کرده باشد اگر طعام خورد **شرط ششم** آنکه در وقت  
 کشیدن اشکال بخورد از کشته ولادن و عود و غیره و غیره لک من الرايحة  
 در اعمال متعدد و در عملها نحس بخورد منتفی بکار کند از بوی سیر یا ز و حلیت  
 و غیره لک من الرايحة الکرمینه المنشئه **شرط هفتم** آنکه در محلی خالی و خلوت  
 نشسته گمان سرخانی نباید که غیر عامل و طالب هیچ فردی از افراد نوع انسان را  
 کار شروع و اطلاع باشد و عند العمل تکلم نکند و اگر آن کوکب که عمل آفت  
 منسوب فوق الارض بود اگر اوقات نظر بدان طرف دارد و دعوت او  
 نسبت یا بخ نوبت آنچ تواند و دعوات کوکب سیاه در آخر کتاب آورده شود

بلکه تمام بر اوقات سعد و نحس منوط است والله اعلم و احکم **شرط دوم** آنکه حساب  
 هندسه و اعداد حروف نیکو یا نوزد و مشق کند تا قهارا درست تواند نوشت  
**شرط سیم** آنکه دایم الاوقات با طهارت و پاکیزگی باشد و از خنثی اجتناب  
 اجتناب نماید که ادواح از وی منتر نشوند **شرط چهارم** آنکه مطلقاً دست از شتر  
 ندارد و هر چه در شرع حرام است کرد آن نکرده و اولتها را نکرده اختراز کند **شرط پنجم**  
 آنکه در فرایض حق مطلقاً اهمالی روا ندارد و در حالتی که مشغول به کشتن  
 اشکال شود سعی نماید که بروزه باشد و الا باید که معده خالی باشد و بعد از  
 کشیدن اشکال جرن طلی کرده باشد اگر طعام خورد **شرط ششم** آنکه در وقت  
 کشیدن اشکال بخورد از کشته ولادن و عود و غیره و غیره لک من الرايحة  
 در اعمال متعدد و در عملها نحس بخورد منتفی بکار کند از بوی سیر یا ز و حلیت  
 و غیره لک من الرايحة الکرمینه المنشئه **شرط هفتم** آنکه در محلی خالی و خلوت  
 نشسته گمان سرخانی نباید که غیر عامل و طالب هیچ فردی از افراد نوع انسان را  
 کار شروع و اطلاع باشد و عند العمل تکلم نکند و اگر آن کوکب که عمل آفت  
 منسوب فوق الارض بود اگر اوقات نظر بدان طرف دارد و دعوت او  
 نسبت یا بخ نوبت آنچ تواند و دعوات کوکب سیاه در آخر کتاب آورده شود



ترک نکند که بغایت بذات و با جملة شرط کلی در این ضاعت و جزالت یکی اختیار و  
 و دیگری مواظبت بر آن نمودن و ترک نکردن چه بعد از شروع ترک کردن آن بعبادت  
 بذات و در نقل صحیح است که شیخ شهاب الدین هروردی چون وفات یافت  
 جهاد صمد جهاد در طایفه او یا نشد و اگر او یا باین علم تو تسلیم است  
 چرا که تا حضور خاطر باشد هیچ عبادت درست نیاید کما قال علیه الصلوة والسلام  
 لا صلوة الا بحضور القلب **حدیث شرط چهارم** اندک از خدای تبرک شد  
 و قصد قتل و مال و عرض هیچ مسلمان نکند مگر عند الضرورة بجهت دفع ظلم که مباح  
 و چون این فقره خواستم که این کتاب را بنویسم اولاً استعاده نمودم که آیا چه نوع  
 خواهد بود اشارت رسید بنوستانی آن ثانیاً چون دیگر بمالعه توجه کردم  
 دیدم که بعضی می آید و آتش پاره و درد دارد که مقدار یک کرپش زبان  
 کشیده و هر که می رسد آن آتش را با و حواله می کند و مردم از پیش او می گریزند  
 و بغایت در هول اند چون فقیر رسید بخان فقیر نیز حواله کرد یکی فقیر شرم  
 و نگرینم و آتش نیز فقیر کار نکرد از سر قبر با و گفتم که شرم نداری که آتش را مردم  
 می اندازند جواب داد که این آتش است که تو آورده بعد از آن پندار شدم  
 دانستم که این نیست الا علمای مردم که بعد از من چون بدست مردم جا هل

ترک نکند که بغایت بذات و با جملة شرط کلی در این ضاعت و جزالت یکی اختیار و  
 و دیگری مواظبت بران نمودن و ترک نکردن چه بعد از شروع ترک کردن آن بعبادت  
 بذات و در نقل صحیح است که شیخ شهاب الدین هروردی چون وفات یافت  
 جهاد صمد جهاد در طایفه او یا نشد و اگر او یا باین علم تو تسلیم است  
 چرا که تا حضور خاطر باشد هیچ عبادت درست نیاید کما قال علیه الصلوة والسلام  
 لا صلوة الا بحضور القلب **حدیث شرط چهارم** اندک از خدای تبرید  
 و قصد قتل و مال و عرض هیچ مسلمان نکند مگر عند الضرورة بجهت دفع ظلم که مباح  
 و چون این فقره خواستم که این کتاب را بنویسم اولاً استعاده نمودم که آیا چه نوع  
 خواهد بود اشارت رسید بنوستی آن ثانیاً چون دیگر بمالعه توجه کردم  
 دیدم که بعضی می آید و آتش پاره و درد دارد که مقدار یک کرپش زبان  
 کشیده و هر که می رسد آن آتش را با و حواله می کند و مردم از پیش او می گریزند  
 و بغایت در هول اند چون فقیر رسید بخان فقیر تر حواله کرد یکی فقیر تر شد  
 و منکر ختم و آتش نیز فقیر کار نکرد از سر قهر با و گفتم که شرم نداری که آتش را مردم  
 می اندازند جواب داد که این آتش است که تو آورده بعد از آن پندار شد  
 دانستم که این نیست الا علمها هم دوم که بعد از من چون بدست مردم جا هل



مردود شدم و ده سال مغرور می کشدم اما آنجا این قضیه تجربه نموده ام بسیار است  
 به عیایب و غرائب لیکن انصاف آن نمودن بهتر است همدار ما عهدنا الله  
 والعهدة فی الدارین علیہ **باب اول** در طریق وضع اعداد  
 فرد الهز بدان احسن الله احوالک که هر عددی که هست از سه حال خالی باشد  
 یا فرد الهز یعنی منقسم بتسبی مساوی شود چون ۳ و ۵ و ۷ و ۹ و یازده  
 و غیره یک یا زوج الهز چون ۴ و ۶ و ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ که یک نوبت چون منقسم  
 بتسبی مساوی یک نوبت دیگر هم انقسام پذیرد یا زوج الهز که یکبار منقسم  
 منقسم نشود چون شش و ۱۰ و ۱۴ و بی و غیره یک جی اولی آن فرد که ما اول  
 طریق قاعده وضع فرد الهز بیان کنیم و طریق روش آن بسیار است لیکن  
 ما قاعده آسان ترین بنویسیم بدستوری که هر کسی فهم کند چنانچه هرگاه بدین  
 قانون و قاعده ۴ و ۵ و ۷ و ۹ را فهم کند تا صد و یک در صد و یک بدین  
 قانون تواند که رقم کند و فوق آن هم میراث لیکن آنچه موهوم است بیان  
 حکما بهین است پس قاعده جانت که بدانی که هر شکل فرد الهز که باشد او را  
 لازم است از ضاء در میان که او را مرکز خوانند یعنی از هر طرف که هست آن  
 اضلاع بشمارند علی السویه باشد از تحت و فوق و یمن و شمال و قطر و غیره که

و طریق را اندر سه آنست که اگر  
 عمل عدد دو ازین طرح کند و بنا  
 را سه قسم سازد و یک قسم  
 بنهد و اگر یک یا چو دو کسر آمد  
 از حروف بیرون ظاهر که بیرون از قاعده  
 یک عدد حرفی باصل عدد خط کند  
 بعد از آن دو ازین میکنند و باقی کسر  
 صحیح العشره اند آن حروف است  
 ث ۲۲ ز شش طرف







بسی از اینجا رجوع نماید بنوق

و تایی او را در قطر دوم رقم ن

و تایی او را در فرزین و عین

بدستور فرزین رقم می زنند

تا منتهی شود به آخر و هر آن

آن قطب یسم باشد البت

بسی از اینجا رجوع نماید بنوق

		۱۶		۱۰		۴
۵			۱۷		۱۱	
	۶			۱۸		۱۲
۱۳		۷			۱۹	
	۱۴		۱			۲۰
۲۱		۸		۲		
	۱۵		۹		۳	

و تایی او را در تحت قطر اول رقم زنند و از اینجا رجوع کند بنقط طویلی قطر دوم

و تایی او را در تحت مقابل رقم زنند و تایی او را در فرزین و بدستور فرزین هر دو

تا منتهی شود بنقط اخر پس از اینجا رجوع نماید بنوق و تایی او را در بین مقابل

رقم زنند و بدستور معهود بدو می گردند و هر جا که فرزین یافت نشود بسبب آنکه

دو دقتی و قوس باشد قاعده آنست که یک خانه را بگذرد و در تحت او رقم زنند

و دیگر فرزین می رود تا به آخر منتهی شود پس رجوع بطریقه دیگر می کند و بدستور

مذکور رقم می زنند تا کایی که منتهی شود بنوق مرکز تمام گردد همراه و نقی و صحیح

چنانچه درین اشکال نموده شده باقی اشکال با نوق این بدین قیاس کند و الله اعلم

تا منتهی شود  
صد و یک صحیح

۴	۹	۳
۱۲		۲
۱	۶	۸

۹

۴		۲
۳	۵	۷
۱	۱	۶

۲۳	۳۲	۱۶	۴۱	۱۰	۳۵	۴
۵	۳۳	۴۱	۱۷	۴۲	۱۱	۲۹
۳۰	۶	۳۴	۳۹	۱۸	۳۶	۱۲
۱۳	۳۱	۷	۲۵	۴۳	۱۹	۳۷
۳۸	۱۴	۳۲	۱	۲۶	۴۴	۲۰
۲۱	۳۹	۸	۳۳	۲	۲۷	۳۵
۴۶	۱۵	۴۰	۹	۳۴	۳	۲۸

۱۱	۲۴	۷	۲۰	۳
۴	۱۲	۲۵	۸	۱۶
۱۷	۵	۱۳	۲۱	۹
۱۰	۱۸	۱	۱۴	۲۲
۲۳	۶	۱۹	۲	۱۵

۳۷	۴۸	۲۹	۷۰	۲۱	۶۲	۱۳	۵۴	۵
۶	۳۸	۴۹	۴۰	۷۱	۳۲	۹۳	۱۴	۴۹
۴۷	۷	۳۹	۸۰	۳۱	۷۲	۳۲	۵۵	۱۵
۱۹	۴۸	۸	۴۰	۸۱	۴۲	۶۴	۲۴	۵۶
۵۷	۱۷	۴۹	۹	۴۱	۷۳	۳۳	۶۵	۲۵
۲۶	۵۸	۱۸	۵۰	۱	۴۲	۷۴	۳۴	۶۶
۶۷	۲۷	۵۹	۱۰	۵۱	۲	۴۳	۷۵	۳۵
۳۶	۶۸	۱۹	۶۰	۱۱	۵۲	۳	۴۴	۷۶
۷۷	۳۸	۶۹	۲۰	۶۱	۱۲	۵۳	۴	۴۵



٥٤	١١٧	٤٤	١٠٧	٢٤	٩٧	٢٤	١٧	١٧	٧٧	٧
٧	٥٧	١١١	٤٧	١٠١	٢٧	٩١	٢٧	١١	١٧	٧٧
٩١	١	٥١	١١٩	٤١	١٠٩	٢١	٩٩	٢١	٧١	١١
١٩	٧٩	٩	٥٩	١٩	٢٩	١١٠	٢٩	١٩	٢٩	٧٩
١٠	٢٠	٧٠	١٠	٩٠	١٢١	٥٠	١٠٠	٢٠	٩٠	٢٠
٣١	١١	٢١	٧١	١١	٩١	١١١	٥١	١٠١	٢١	٩١
٩٢	٣٢	١٢	٢٢	٧٢	١	٩٢	١١٢	٥٢	١٠٢	٢٢
٢٣	٩٣	٣٣	١٣	١٣	٧٣	٢	٩٣	١١٣	٥٣	١٠٣
١٠٤	٢٠٤	٩٤	٢٤	١٠٤	١٣٤	٧٤	٢	٩٤	١٠٤	٥٤
٥٥	١٠٥	٣٥	٩٥	٢٥	١٥	١٣٥	٧٥	٢	٩٥	١٥
١١٤	٢٥	١٠٤	٣٥	٩٤	٢٥	١٤	١٥	٧٤	٥	٩٤

۷۹	۱۹	۴۷	۱۵۰	۵۵	۱۲۰	۴۰	۱۲۰	۳۱	۱۱۶	۱۹	۱۰۰	۷
۸۰	۱۹	۴۸	۱۵۰	۵۶	۱۲۱	۴۱	۱۲۱	۳۲	۱۱۷	۲۰	۱۰۰	۸
۹۳	۹	۸۱	۱۶۶	۶۹	۱۵۵	۵۷	۱۲۲	۳۵	۱۲۲	۳۳	۱۰۵	۲۱
۲۲	۹۴	۱۰	۱۳	۱۶۷	۷۰	۱۵۵	۵۸	۳۶	۱۲۳	۱۱۸	۳۴	۱۰۶
۱۰۷	۳۳	۹۵	۱۱	۱۶۸	۷۱	۱۵۶	۵۹	۳۷	۱۲۴	۱۱۹	۳۵	۳۵
۳۶	۱۰۸	۲۴	۹۶	۱۳	۱۶۹	۷۲	۱۶۰	۴۰	۱۲۵	۱۲۰	۳۶	۳۶
۱۲۱	۳۷	۱۰۹	۲۵	۹۷	۱۷۰	۷۳	۱۶۱	۴۱	۱۲۶	۱۲۱	۳۷	۳۷
۵۰	۱۲۲	۳۸	۱۱۰	۳۹	۹۸	۱	۱۶۲	۴۲	۱۲۷	۱۲۲	۳۸	۵۰
۱۲۵	۵۱	۱۲۳	۳۹	۱۱۱	۱۲۳	۹۹	۲	۱۶۳	۴۳	۱۲۳	۳۹	۱۲۵
۴۳	۱۲۴	۵۲	۱۲۴	۱۱۲	۱۲۴	۱۰۰	۳	۱۶۴	۴۴	۱۲۴	۴۰	۴۳
۱۲۹	۴۵	۱۲۵	۱۲۵	۱۲۵	۱۲۵	۱۰۱	۴	۱۶۵	۴۵	۱۲۵	۴۱	۱۲۹
۷۸	۱۵۰	۵۳	۱۲۶	۱۲۶	۱۲۶	۱۰۲	۵	۱۶۶	۴۶	۱۲۶	۴۲	۷۸
۱۶۲	۴۶	۱۵۱	۵۴	۱۲۷	۱۲۷	۱۰۳	۶	۱۶۷	۴۷	۱۲۷	۴۳	۱۶۲

**فصل** بیاید دانست که انچه مرقوم شد قاعده عام بود در جمیع قریات لیکن  
 نکته و قاعده چند دیگر هست در سه درم و آبخان انت که م در سه مرغ هم است  
 هوای و آشی و آبی و خاکی و طبعی و مریک را تا اثر و خاصیتی خاص است  
 اما هوای گرم و تر باشد و کیشدن آن بدین طریق مذکور باشد که از شب  
 مرکز پنداد گشت و در بالای مرکز تمام شود بنوعی که غوده شده از پیش در جوی

خواهد که بیان دوکی الت و محبت پیدا شود طریق آنت که اسم طالب و مطلوب را  
 بگوید بجز کبر و عدد بدو و داخل وی کند و بطریق مذکور وضع نماید و لیکن حول المربع  
 بجهت حب الله الی الله و هر گاه اتی علی الانسان الی نبیکه که کتب نبی ملان بجهت ملائک  
 و لیکن ایضا حول الوقت و دفع فی الصور فادام من الاجداث الی محضون و کذا که  
 لیکن حول یوم نیج فی الصور ثنائون افواجا و عود و کذا بجزر کند و بعد از آن  
 این نوشته را بر درختی آویزد در محلی خالی که باد ویرا حرکت دهد و اگر درخت  
 انار شیرین بود بهتر اما بایده که قر در شرف یا در خانه یا تیرم راند انور و متقی  
 بر سر بنظر مودت و آلا اختار اوبی والله اعلم اما اگر خواهد که کسی را از زندان  
 خلاص کند یک مشت خاک پاک از زیر پای شخص مجوس بردارد و آنرا به آب  
 جبر کند و قرص سازد و ۳ در ۳ بطنی هوای بروی نویسد و در آستانه زندان  
 مقید کند البته خلاص شود و اگر برکت دست مجوس نویسد شاید **آتش**

و آن کرم و خشک است و طریق وضع وی آنت که از خانه بالای و مرکب پاد  
 کند و در تحت مرکب تمام سازد بدین دستور و چون

۱	۱	۶
۳	۵	۷
۴		۲

بجهت محبت علی نماید نوشته را در زیر آتش دهنی که در حوله  
 وی آید محبت با چند آیه دیگر که در وی ضمت آمده است ببرد

خالی و طه آتش

۸	۶	۱
۳		۱۲
۴	۹	۲



و قرار داد بدو در حل مناسب است بشرط آنکه زیاده انوار بقید از اجتماع و تضرع  
بنظر دوستی و الله اعلم **اما آبی** و او سرد و تر است و طریق وضع وی آنست  
که حضرت شاه ولایت علی رضی کرم الله وجهه نظم فرموده اند **سر**

خانی و طایفه

۲	۹	۴
۱۲		۳
۱	۶	۸

وُزْبُ اَهْلُ بَحْدِ حروف و قی العود لریقه ناصه العبر حل الولد

این شکل در بطنان عراش بی تمام دارد و موی  
کبر بر عیای حضرت موسی یکم رسوم بوده و برای  
فتح الرجال و استخلاص مجوس در شرف قر

به درجه نود و نه کند و قی که قر و اند انوار بود اما بعد از حصول مراد پایه خست  
و انداختن که شامت دارد و شاید با خود داشتنی و برای عسر حل بر قطعه  
کاغذ وضع کرده برابر حامله قبلی که در آن بی نکرد و بر دو قطعه فعال  
آب زینده نویسد و در زیر قدم حامله نهند و ثروت کند تا با هر دو قطعه  
در زیر قدم او سکت شود و در شر و تحرب و تغریق و تبلیک و تفریق  
نهایت مؤثر است این لوح کثیر انجواست و بعد قس آیات است که بوی  
عده اندک شده زینهار که بر جاهل و نااهل یا موزید و در کتمان آن غایت  
سعی ریجی دانه **اما طبیعی** و قی او مبارک و مسعود است و طریقی

طبیعی  
طبیعی اکثر قالی در  
القیحیه اثناعشر

۲	۴	۶
۷		۵
۳	۸	۱

مجموع صاب قاع  
اولی این اولی را به  
در اولی آنکه برسد  
محس فاعضه سنی اوزره  
قعدوب و هر قاعه  
کسر اولی سه اثناعشر  
و قاعه اولی  
و قاعه دوم  
اولی

قالی وسط قالی

۴	۹	۲
۳		۱۲
۸	۶	۱

شده اسم جدول

۱۰	۲۰	۳۶
۴۱		۳۵
۱۵	۴۶	۵
۶۶	۶۶	۶۶

بازی

۳	۸	۱
۷		۵
۲	۴	۶

ایست

۶	۱	۱
۷	۵	۳
۲		۳
۹		

بجه سنا و بیض بنویسد و کرد بر کرد و یک  
سوره فاتحه بنویسد با آیه و تبارک من الملائک  
ماوشنا و در قه لموینین و در آب بشوید  
و میبوی یا شامه صحت یا بد بادن الله نه

و چون بر پیشانی مصروع کشد سنایا بد و کسی را که دغاف باشد بخون و یک  
بر پیشانی او منی کشد نه کمال بایستد **ماخاکی** طریق دی آنست  
که درین قطعه کشته شده **قطعه** عید عرب بسیار و درو آخر آن قمع  
نش مبین کعب بخوان این بگوشت اعداد وضع حواد نماز و خدای پاک

ایست

۶	۷	۳
۱	۵	
۸	۳	۴

یاران مصطفی و طلاق و در  
و در هر یک این انواع که کشته شده جدید ۹  
عمل خیر و شر توان کرد که کن میگویند نتیجه و یک

ظاهر شود و خواص این الواح ارغایت سرعت بدی است و امام محمد علی  
قصیده در باب خواص این الواح گفته و مارا پشردنی رخصت نیست زینهار  
زینهار که تا سرورده شود با عمل این مشغول نگردد چه ملاحظه اوقات او باشد  
مسکرات و چون ضرورتی واقع شود بعد از ترقم آن غسل کند و صدقات

بوطریق اوزره فقط برای قاعده سی  
اوزره خیالی دوطر و فوق بولوق

۶	۷	۸
۵		۷
۱	۸	۳

۱	۸	۳
۵		۷
۶	۷	۲

بدهند آیات قرآن بسیار بخواند تا نخواست آن دفع شود و الله اعلم **فصل**

بدانکه انچه من قبل مرقوم شد قاعده مطرح بود در جمع فردیات که بدان قانون

توان رقم زد و این طریق بغایت آسان است و هر کس اندک ذهنی داشته باشد

زود در باید و این طریق را در اصطلاح این طایفه ملحق خوانند اما وفق محقق

که عبارت از وی آت که حلقه حلقه تمام شود چند شکل آید م "نا انود حی

یاست و وفق محقق بغایت شکلات نا این طریق که در اینجا آورده ایم اسهل و

است و باندک فکری ظاهری کرده و ما فوق این الواح هر چند خواهد دید قاعده

بکار که صحیح است و انچه قبلا تجربه حاصل شده حاجت و رونق بیشتر

اتم است اگر چه بعضی بکشی کنند اما حالیا انچه از روی تجربه باها حاصل شده

بود اینست که گفته شد و الله اعلم و بدانکه سرتف درین شکل مرقوم است اوله در

که شرف رهنم است و هم در علم که شرف

آفتاب است و هم در علم که شرف ماه است

و هر سه کوکب با هم دوت باید که در نظر

ترباز هر یاتقارنه ایشان رقم کنند که

بغایت بسنیدنه است و الله اعلم

۳	۷	۵
۷		۱
۶	۸	۲

بود فی اوون اینک به  
تقسیم اوزره و در التیمی  
خانه وضع اولی  
اوزره برای زاید  
مخلوط

۷	۲۲	۱۰	۱	۲۳
۶	۱۲	۱۱	۱۶	۲۰
۲۵	۱۷	۱۳	۹	۱
۲۴	۱۰	۱۵	۱۶	۲
۳	۴	۲۱	۱۸	۱۹



۱۰	۴۵	۴۴	۷	۱۱	۱۲	۴۶	
۹	۱۹	۳۳	۱۵	۲۰	۳۵	۴۱	
۸	۱۸	۲۴	۲۳	۲۱	۳۲	۴۲	
۴۹	۳۷	۲۹	۲۵	۲۱	۱۳	۱	
۴۱	۳۶	۲۲	۲۷	۲۶	۱۴	۲	
۴۷	۱۵	۱۹	۳۳	۳۰	۳۱	۳	
۴	۵	۶	۴۳	۳۹	۳۱	۴	

لا در صا مخلوق

در و مخلوق

۱۳	۷۶	۷۵	۷۴	۹	۱۳	۱۵	۱۶	۷۷
۱۲	۲۶	۶۱	۶۰	۳۳	۲۷	۲۱	۶۲	۸۰
۱۱	۲۵	۳۵	۵۰	۳۳	۳۶	۵۱	۵۷	۷۱
۱۰	۲۴	۳۴	۴۰	۳۹	۴۴	۴۱	۵۱	۷۲
۹	۲۳	۵۳	۴۵	۴۱	۳۷	۲۹	۱۷	۱
۸	۲۲	۵۲	۴۱	۴۳	۴۲	۳۰	۱۸	۲
۷۶	۶۲	۴۱	۳۲	۴۹	۳۶	۴۷	۱۹	۳
۷۱	۴۰	۴۱	۲۲	۵۹	۵۵	۵۴	۵۶	۴
۵	۶	۷	۸	۷۳	۶۱	۶۷	۶۶	۶۹

باب دوم در طریق وضع زوج الزوج و ادانت که در سبقت

منقسم نقبین متساویین سرد مشاع ۸ و ۱۲ و ۲۰ و غیردک تا صد درصد

و طرقت دوسوی بسیار است لیکن ما آسان ترین نوعی بیان کنم بجای باید که

تا مالی دریا بند و طریق صوابش آنت که دین رباعی کشیده ام تا بر طالبان حفظ

آن اسان تر و مرغوب تر باشد و الله اعلم  
ربا عی مولیة

بشنو از من وضع اعداد چهار اندر چهار تا با ما ندزد تو از من رباعی یاد کار

اب و فرزند اب و رخ دان باز اب و فرزند  
 انچه ماند بعد ازین باشد در قوس

یعنی کل درخانہ اول ہند و درخانہ ایسی و بایلی اور درخانی و تالی اور اس

۱		۱	زمانی اوج یعنی رخ و تابانی او بار بطل می یابی
۲	۷	۲	زمانی اود در غرضی و تابانی اود را بی و این
۳		۶	دو دوره او باشد که تمام شود بدین نوع
۴	۵	۸	واحد اعظم

اکنون به اندکی از اسرار این مربع آید

که هر مربعی که هست در مطلق چند نوع

و نقی دارد معینی و درین مربع چند

نوع دیگر و نقی میدهد مثلاً عدد هر

ضلعی ازین مربع ۳۴ است چون دوازده

۱	۱۱	۱۳	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۹	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

اول با دوازده تحت او حساب کنی ۳۴ است و معینی آن دوازده آخر با دوازده

تحت و نقی میدهد و معینی آن چهارخانه دیگر بدین دستور و نقی میدهد

و دیگر چهارخانه بیانیین او را چون حساب کنی و نقی میدهد و این اسرار پخته است

و در هیچ نوع روش دیگر این نوع و نقی یافت نمی شود تا ما اگر کسی خواهد که عدد

کل هر مربعی بر آسانی بداند ضابطه آنست که در فرمات عدد آخرین که او را

عدد عدد خواهد بگرد و نصف او را مع اعتبار کسر گرفته در عدد عدد ضرب

کند حاصل ضرب آن عدد کل آن مربع باشد مثلاً در ۳ در ۳ عدد عدد

آن ۹ است نصف آن ۴ مع اعتبار کسر پنج است در وی ضرب کردیم ۴۵ آمد

عدد کل ۳ در ۳ این باشد و در ۹ در ۹ عدد عدد آن ۸۱ است نصف

آن ۴۰ مع اعتبار کسر ۱۳ در وی ضرب کردیم ۵۲۲ آمد اینست عدد کل دیگر





و بنسخه از آن بظهور نیاید تعجب دوی شباهت است که کسی گوید من سری از فولاد در  
سرگشتم و تکرار را از من دفع نکرد البته اهل عقول از وی باور نکند نزد ارباب

۱	۲	۳	۴	این فی نیز این اسم در دفع
۵	۶	۷	۸	بلیات بدین مرتبه است
۹	۱۰	۱۱	۱۲	باید که نیکو محافظت نمایند
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	و هر جا هر احمق یا مزید
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	که این از اسرار الله است دافعا
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	آن نزد هر کسی روا نیست

والله اعلم **فصل** چون طریقی عم در علم معلوم شد اکنون باید دانست که موقوف  
این مربع تا چند در چند هر چند زوج از زوج که باشد طریقی همین است لیکن باید که  
در هر مربعی که نویسد از یکی پیاد کند و بطریق نظم طبیعی و دودوره او را بزرگ  
که از پیش غوده شد تمام کرده بزرگ مربع رود و هر چند عم در علم که در آن مربع  
بهین و شود و دودوره او را تمام می کند و بزرگ مربع می رود تا به آخر حاجت  
درین ۱ در ۱ غوده شده

۱۶			۹	۱			۱
	۱۰	۱۵			۲	۷	
۱۱			۱۳	۳			۶
	۱۲	۱۲			۵	۳	
۳۲			۲۵	۲۴			۱۷
	۲۲	۳۱			۱۸	۲۳	
۲۷			۳۰	۱۹			۲۲
	۲۹	۲۱			۲۱	۲۰	

پس طریقی آنست که بدستور قهقری باز گردد و بروش فیلی موبعات را تمام کند  
 و هر موبعی که تمام می کند بدینکه مجموع می رود و بهمان منوال که آئند باز گردد  
 بخیاخته در عم در عم معلوم شده بود تا زمانی که عدد آخر در فیلی یکی واقع شود  
 صحیح الوقت باشد و این طریقی حیات بشنیده است و چند در چند در قهر  
 کادیان که مشهور عالم است بدین روش بوده و هیچ حکما بر آنند که این طریق بدین  
 طرق است و تابع او اتم و الحکل و همدان شکلا فلیتأمل



14	01	04	9	1	04	42	1
03	10	10	03	41	2	4	9.
11	04	44	14	3	44	04	4
0.	13	13	00	01	0	4	43
32	30	31	20	24	42	44	10
32	24	31	34	40	11	23	44
25	4.	44	2.	19	41	41	22
44	29	21	34	42	21	2.	42

۱	۱۳۲	۱۳۹	۱	۹	۱۳۴	۱۳۱	۱۶	۱۷	۱۳۶	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۳
۱۳۱	۷	۲	۱۳۱	۱۳۲	۱۵	۱۰	۱۳۳	۱۳۴	۲۳	۱۸	۱۲۵	۱۳۵
۶	۱۳۷	۱۳۴	۳	۱۴	۱۳۹	۱۳۶	۱۱	۲۲	۱۳۱	۱۳۱	۱۹	۱۳۱
۱۳۳	۴	۵	۱۳۱	۱۳۵	۱۲	۱۲	۱۳	۱۳۷	۲۰	۲۱	۱۲۲	۱۳۳
۲۵	۱۱۱	۱۱۵	۳۲	۳۳	۱۱۰	۱۰۷	۱۳	۴۱	۱۰۲	۹۹	۴۸	۱۳۳
۱۱۶	۳۱	۲۶	۱۱۷	۱۰۱	۳۹	۳۴	۱۰۴	۱۰۰	۴۷	۴۲	۱۰۱	۱۱۶
۳	۱۱۳	۱۲۰	۲۷	۳۱	۱۰۵	۱۱۲	۳۵	۴۶	۹۷	۱۰۴	۳۳	۱۱۳
۱۱۹	۲۱	۲۹	۱۱۴	۱۱۱	۳۶	۳۷	۱۰۲	۱۰۳	۴۴	۳۵	۹۸	۱۱۹
۴۹	۹۴	۹۲	۵۶	۱۴	۱۴	۱۳	۶۴	۶۵	۶۱	۷۵	۷۲	۴۹
۹۲	۵۵	۵۰	۹۳	۱۴	۶۳	۵۸	۱۵	۷۶	۷۱	۶۶	۷۷	۹۲
۵۴	۱۹	۹۶	۵۱	۶۲	۸۱	۸۸	۵۹	۷۰	۷۳	۸۰	۶۷	۵۴
۹۵	۵۲	۵۳	۹۰	۸۷	۶۰	۶۱	۸۲	۷۴	۶۸	۶۹	۷۴	۹۵

**فصل** بر و اتقان اسرار و طالبان این کار پوشیده ماند که اینجند دینی باب  
نموده شد طریق وفق ملتق بود و چون من قبل در وفق فرد الفرد دوسه مربع  
مخلق آورده شده بود در طریق ذوق الروح نیز چند مربع مخلق آورده شود  
تا فرو کند شتی واقع شود و الله اعلم

۱	۱۳	۱	۱۲
۲	۱۱	۷	۱۴
۱۵	۶	۱۰	۳
۹	۴	۱۶	۵

عدد درم  
علق

۱ در ۱ علق

۲۹	۴۵	۳۶	۲۷	۱۶	۲۳	۴۴	۱۹
۳۴	۱۴	۵۵	۵۰	۱۳	۵۴	۹	۳۱
۳۳	۱۷	۱	۹۱	۱	۶۰	۴۱	۳۲
۳۰	۴۷	۲	۵۹	۷	۹۲	۱۱	۳۵
۴۱	۴۹	۶۳	۶	۵۱	۳	۱۹	۴۶
۴۱	۱۲	۵۷	۴	۶۴	۵	۵۳	۲۴
۲۲	۵۶	۱۰	۱۵	۵۲	۱۱	۵۱	۴۳
۴۹	۲۰	۲۹	۳۱	۲۵	۴۲	۲۱	۳۹



## ۱۲ در ۱۲ جدول

۴۲	۹۳	۷۶	۶۷	۱۰	۶۳	۱۴	۵۹	۱۱	۵۵	۹۲	۵۱
۷۳	۴۲	۱۱۱	۹۱	۴۵	۱۰۲	۴۱	۱۰۴	۳۷	۱۱۰	۳۳	۷۱
۷۲	۴۹	۲۹	۱۲۵	۱۱۴	۲۷	۱۲۰	۲۳	۱۳۴	۱۹	۹۶	۱۳
۷۵	۹۵	۱۰۳	۱۴	۱۳۵	۱۳	۱۳	۱۳۴	۹	۳۱	۵۰	۷۰
۷۷	۹۷	۱۱۳	۱۷	۱	۱۴۱	۱	۱۴۱	۱۴۱	۳۲	۴۱	۹۱
۹۹	۳۴	۳۰	۱۳۷	۲	۱۳۹	۷	۱۴۱	۱۱	۱۱۵	۹۹	۷۴
۶۳	۱۰۱	۲۱	۱۲۹	۱۳۱	۴	۱۳۱	۳	۱۴	۱۱۷	۴۴	۲۱
۱۵	۳۰	۱۲۱	۱۲	۱۳۲	۳	۱۳۴	۵	۱۳۳	۴۲	۱۰۵	۶۰
۵۱	۱۰۷	۳۲	۱۳۶	۱۰	۱۵	۱۳۲	۱۱	۱۳۱	۱۲۳	۲۱	۱۷
۱۹	۳۶	۱۲۶	۲۰	۲۹	۱۱۱	۲۵	۱۲۲	۲۱	۱۱۹	۴۴	۵۴
۵۴	۱۱۲	۳۴	۳۷	۱۰۰	۴۳	۱۰۴	۳۹	۱۰۱	۳۵	۱۰۳	۹۱
۹۳	۵۲	۹۹	۷۸	۹۵	۱۱۲	۹۱	۱۱۶	۵۷	۹۰	۵۳	۱۳

**باب سی و دوم** در طریق وضع زوج الیوه و بی عبادت از عدد  
 که یک نوبت منتظم نشین مساوی شود و دیگر منتظم نوبت مثل ۶ و ۱۰ و ۱۴ و ۲۰  
 و غیره که در طریق وی شکل های اوضاع عدوی است و بنوعی که در کمال مراد  
 و دیگر کتب حکما مستدین مسطور است همچو طریق قانون و قاعده آرز

ضبط نمی تواند نمود الا ما شاءه و چون بر صاحبان ذهن و ادراک مشکلی باشد  
 دیگر امر را از اینجا بگویند بنامد و حال آنکه در خواص این نوع اعداد زود  
 نتایج چیده و آثار جلیله پدید آورده اند و آنچه این قیصر را در سالها تجربه حاصل  
 شده معلوم گشته که هیچ عدد را این نوع خاصیت نیست و وی اتم و اکمل جمع  
 اعداد است در نتایج و آثار شگوازه درده و بی درسی که حکما تعریف  
 این دو مربع بسیار نموده اند و آنچه مشهور و معروفست که در ایام قوس قدیم  
 که نزد ایشان اشرف علوم علم وفق اعداد و یکسرها اند بوده جمع حکما بر کشید  
 بم در هم مواظب بوده هر سال در حین آفتاب باول در بعضی حل از نو  
 و تمیزی نهاده اند و فی الحال بحدّه بموم عرودی گرفته تمامی سال از خود جدا نمی  
 کرده اند و اثنی بائنه هر روز دولتی تازه و فتوحی بحدّ روح می نموده و از  
 جمع آفات و علالت و بلیات و موت و فحاشات و طاعون و وبا و جمع <sup>امراض</sup>  
 سایر این نموده اند و عوام آن زمانی را چند آن ذهن نموده که خانه ها  
 را بعد از برسانند از آنجمله که بغایت دقیق و مشکلی بوده بهین جدول بی درسی  
 کشیده بلا اعداد طی نموده نگاه می داشته اند و مع هذا نتایج از چند  
 از آن ظاهر می شده و در کتب حکما مستعد بین این معانی مستطوره و نزد ارباب

کتاب

این فن معروف و مشهور است و این فیر در عراق عجم در نواحی دیشتم یک نوبت  
بخدمت یکی از اولیا بزرگ رسیدم که از جمله اقطاب بود و چند روزی در خدمت  
ایشان بودم در جمیع علوم ماهر بودند و بجهت خصوصاً در علم وفق اعداد و کسرها  
اسماء بنوعی ماهر بودند که فیر بجهت مای نمودم که آیا این همه قانون و قواعد  
متعدد و مشکله چه گونه حفظ دارند و هرگز ایشانرا احتیاج بهج کتاب نبود که در  
تمامی سیال مستحق بودند و هر چه از ایشان سراپی کردم فی الحال انچه حق آن  
معنی بود در جواب بی فرمودند لیکن آن بقوت ولایت بود و اگر نه بشر را آن  
قدر حفظ محالست که پی ولایت بدست آید و چندین مشکل را فیر درین علم دیگر  
علوم در خدمت ایشان حل شد و در روزی که وداع ایشان می نمودم التماس  
کردم که مرا در پی تعلیم کن که جز بنده اند مدت نیمام از آفات و بلیات مصون  
باشم و جمیع اوقات موفه الاحوال بعبادت برسانم و ایشان دو چیز  
ار فرمودند یکی آنکه هفت آیه که مشهور است که امیرالمومنین و امام الهیتم  
علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده سید المرسلین و خاتم النبیین علیه الصلو  
و السلام از کلام الله اختیار فرموده اند هر روز بکرة و اصبلا یک نوبت  
بخوان نوعی که حقیقت آن در باب ششم این کتاب خواهیم آورد و دیگر آنکه



هر سال در تحویل شمس محل سی درسی کشیده با خود نگیرد و تا آنکه دیگر از خود خرد  
 کند و بگذرد بعضی اوقات برین دو نصیحت ایشان مداومت می نمودم از اینجا  
 حاجتها و بختها بظهور می آمد و در بعضی اوقات بواسطه کسالت نفس  
 امان نموده و فوت می شد آنگاه آن مطلقا معلوم بود اکنون مادرین باب  
 دوسه قاعده باز نیامم و چند نوع روش سی درسی بیان کنم چنانچه بر طالبان  
 چیزی پوشیده نماند و چون نیکو تامل فرمایند و حق می دریابند ما را نایب یاد

بسی سالها کرده ام عرض	که تا پاک بنویسد ام این در
به آسان بکلیج آید بدست	زمن بشنوای عاقل حق پرست
نه ایزد ترا زین خبر داده است	چنین رسم و دستور نهاده است
که انسان ندارد نزدیک و زید	جز آن سعی که کرده از هر خود
به آسان نیاید کسی حاصل و زید	چنین رسم و عادت شدت آید
یقین دان و بشنودن این سخن	باز بجه انکار این سر مکن
هر آن چیز که همیشه است	وجودش در آن همه محسوس است
غزیرات چون شکر آید بدست	که خر مهره خندان که خواهند
چنین است بر عادت و کار	که با کار بود خار و بای خار

ز من بهر تو رنجها برده ام      بی سال و ده خونها خورده ام  
 طعایم میتا بهشت رسید      ندانی حق آنکه رنجش کشید  
 نوشتم ز بهر تو من ای صبر      گشایی که باید نوشتن بر زر  
 تو خوانی و خوش بدانی که <sup>حسب</sup>      بگمازید از آنکه نامش اخیرت  
 برت که پارسند خواجه طعنا      دعاگوی انکاه و خوانی کلام  
 مرا بین که خوانی بر از لعل <sup>زور</sup>      به پیش تو آورده ام ای پسر  
 که هر چند از آن خوان بودم می      فرون کرده آن خوان نگردد می  
 مرا هم دعا می طلعت نیست      جزین مدعا در دلش نیست  
 مرا نکس بخواند کتاب مرا      توقع از خواننده دارم دعا  
 مگر در حق من دعا می رسد      سر رشته من بجای کشد  
 آلتی تویی واقف از کار <sup>مرا</sup>      که جیوه مراد دل زار  
 جودانی مرادی که دارم بد      بده پیش از من پریشان مهمل  
 من باد نصرت هر امان مراد      اگر پی تو گیرم زمانی قرار  
 بدینا و عقی مرادم تویی      غرض زین پراض و سواد تویی  
 چیز از تو چیزی نخواهم دگر      نه اهل و نه یا قوت و نه سیم و

بهام شب و روز افغان کنم  
 مگر مشکل خورش آسان کنم  
 به کیوم چه کادیت مشکل روا  
 بکاهم فیشنی بخورد در روا  
 بکجا قدر دارد ضعیفی فقر  
 که بنشیند او با ایسری بکسر  
 که ای بکجا بادشاهی بکجا  
 بکجا کیوم این سر سر بسته روا  
 فغان دین که ای تیره عور  
 که در آسمان از وی اشد شور  
 نه مالی نه جای نه سیم نه زر  
 نخواهد بخروصل یوسف دگر  
 سلیمان بکجا مور لنگ افکجا  
 محالی چنین راجه سازم دولا  
 بکجا کیوم این دره خود خون کنم  
 کنار خود از کرب چون کنم  
 بکیم بنام براری زار  
 شب و روز مطلق نیکم قرار  
 بکردم بکیم بکوه و بدشت  
 که از آب چشم شود بکشت  
 بخان کریه آغا سازم می  
 که آسایش از وی بخیم می  
 بدو فغان بنام در اضرار  
 که از مرغ و ماهی تمام قرار  
 بخان اشک بارم بعون که  
 که از آب چشم برود کیمه  
 ز بس آه و زاری و اعلان  
 مگر رحمت آرند بر جان من  
 در پی را که هرگز بند بسته آن  
 بروم کنایند اندر زمان



بهام شب و روز افغان کنم  
 مگر مشکل خورش آسان کنم  
 به کیوم چه کادیت مشکل روا  
 بکاهم فیشنی بخورد در روا  
 بکجا قدر دارد ضعیفی فقر  
 که بنشیند او با ایسری بکسر  
 که ای بکجا بادشاهی بکجا  
 بکجا کیوم این سر سر بسته روا  
 فغان دین که ای تیره عور  
 که در آسمان از وی اشد شور  
 نه مالی نه جای نه سیم نه زر  
 نخواهد بخروصل یوسف دگر  
 سلیمان بکجا مور لنگ افکجا  
 محالی چنین راجه سازم دولا  
 بکجا کیوم این دره خود خون کنم  
 کنار خود از کرب چون کنم  
 بکیم بنام براری زار  
 شب و روز مطلق نیکم قرار  
 بکردم بکیم بکوه و بدشت  
 که از آب چشم شود بکشت  
 بخان کریه آغا سازم می  
 که آسایش از وی بخیم می  
 بدو فغان بنام در اضرار  
 که از مرغ و ماهی تمام قرار  
 بخان اشک بارم بعون که  
 که از آب چشم برود کیمه  
 ز بس آه و زاری و اعلان  
 مگر رحمت آرند بر جان من  
 در پی را که هرگز بند بسته آن  
 بروم کنایند اندر زمان

بهام شب و روز افغان کنم  
 مگر مشکل خورش آسان کنم  
 به کیوم چه کادیت مشکل روا  
 بکاهم فیشنی بخورد در روا  
 بکجا قدر دارد ضعیفی فقر  
 که بنشیند او با ایسری بکسر  
 که ای بکجا بادشاهی بکجا  
 بکجا کیوم این سر سر بسته روا  
 فغان دین که ای تیره عور  
 که در آسمان از وی اشد شور  
 نه مالی نه جای نه سیم نه زر  
 نخواهد بخروصل یوسف دگر  
 سلیمان بکجا مور لنگ افکجا  
 محالی چنین راجه سازم دولا  
 بکجا کیوم این دره خود خون کنم  
 کنار خود از کرب چون کنم  
 بکیم بنام براری زار  
 شب و روز مطلق نیکم قرار  
 بکردم بکیم بکوه و بدشت  
 که از آب چشم شود بکشت  
 بخان کریه آغا سازم می  
 که آسایش از وی بخیم می  
 بدو فغان بنام در اضرار  
 که از مرغ و ماهی تمام قرار  
 بخان اشک بارم بعون که  
 که از آب چشم برود کیمه  
 ز بس آه و زاری و اعلان  
 مگر رحمت آرند بر جان من  
 در پی را که هرگز بند بسته آن  
 بروم کنایند اندر زمان

بکام شب و روز افغان کنم	مگر مشکل خورش آسان کنم
چه گویم چه کایدت مشکل روا	بکامم فیشنی بخور دهم روا
بکام قدر داره ضعیفی فقر	که بنشیند او با ایسری بکمر
که ای بکام بادشاهی بکام	بکام گویم این سر سرشته روا
فغان دین که ای تهر عور	که در آسمان از وی اشد شور
نه مالی نه جای نه بیم نه زور	نخواهد بخور و صل یوسف دگر
سلیمان بکام مور لنگ انبکام	محالی چنین راجه سازم دگر
بکام گویم این دره خود خون کنم	کنار خود از کرب چگون کنم
بگویم بنام براری زار	شب و روز مطلق نیکم قرار
بگرددم بگویم بگویم و بدشت	که از آب چشم شود بکشت
بخان کریه آغا سازم می	که آسایش از وی بخیم می
بدر فغان بنام در اضرار	که از مرغ و ماهی تمام قرار
بخان اشک بادم بگویم که	که از آب چشم برود کیمه
ز بس آه و زاری در اعلان	مگر رحمت آرند بر جان
در پی را که هرگز بندیده آن	بردم کنایند اندر زمان



بهام شب و روز افغان کنم  
 مگر مشکل خورش آسان کنم  
 چه گویم چه کایدت مشکل روا  
 بکاهم فیشنی بخورد در روا  
 بکجا قدر دارد ضعیفی فقر  
 که بنشیند او با ایسری بکسر  
 که ای بکجا بادشاهی بکجا  
 بکجا گویم این سر سر بسته روا  
 فغان دین که ای تیره عور  
 که در آسمان از وی اشد شور  
 نه مالی نه جای نه بیم نه زور  
 نخواهد بخرد وصل یوسف دگر  
 سلیمان بکجا مور لنگ انبکجا  
 محالی چنین راجه سازم دولا  
 بکجا گویم این دره خود خون کنم  
 کنار خود از کوه چگون کنم  
 بگویم بنام براری زار  
 شب و روز مطلق نیکنم قرار  
 بکردم بگویم بگو و بدشت  
 که از آب چشم شود بکشت  
 بخان کریه آغا سازم می  
 که آسایش از وی بخیم می  
 بدو فغان بنام در اضرار  
 که از مرغ و ماهی تمام قرار  
 بخان اشک بادم بعون که  
 که از آب چشم برود کیمه  
 ز بس آه و زاری و اعلان  
 مگر رحمت آرند بر جان من  
 در پی را که هرگز بند بسته آن  
 بروم کنایند اندر زمان

تا زمانی که شتی شود پان نام و خانه نام بر شود پس از آنجا رجوع کند بقصر  
جهاد و یابی او بر فوق او بطریق دج و عجیبی بدستور دج می رود تا نصف  
بوت پس یابی او را بطریق فرین از جانب پهنی دتم کند و بدستوری که  
مکرر مذکور شده دتم می کند تا زمانی که شتی شود بقصر پشم بهرانیه صحیح  
الوقت باشد نوعی که درین اسکا نموده شده باقی اسکا مافوق  
بدین دستور داند اما درین نوع دوش ۶ در ۶ و بی صحیح الوقت است  
و قصوری ندارد لیکن اسکا مافوق ۶ در ۶ قطره آن دق می دهند  
و باقی اضلاع صحیح الوقت است و اگر حکا براند که سوت و دق

۱۲	۳۰	۱۵	۲۲	۳۱	۱	در اضلاع پس است
۱۱	۲۹	۲۳	۱۴	۳۲	۲	و قی می دهند تا برگشت
۱۰	۲۸	۱۳	۲۴	۳۳	۳	تجربه خانه در ۳ در ۳
۹	۲۷	۱۲	۲۵	۳۴	۴	من فکر گفته شد و اگر
۸	۲۶	۱۱	۲۶	۳۵	۵	قطره دق نه دهند
۷	۲۵	۱۰	۲۷	۳۶	۶	خلل نیست و این

۴	۵	۳	۱	۴۵	۵۶	۱۱	۱۱	۹۱	۱
۳۹	۶۹	۲۹	۷۹	۵۷	۴۶	۱۲	۱۲	۹۲	۲
۳۱	۶۱	۲۱	۷۱	۴۳	۵۱	۱۳	۱۳	۹۳	۳
۳۷	۶۷	۲۷	۷۷	۵۹	۴۲	۱۴	۱۴	۹۴	۴
۳۶	۶۶	۲۶	۷۶	۴۱	۶۰	۱۵	۱۵	۹۵	۵
۴۵	۳۵	۷۵	۲۵	۵۵	۴۴	۱۶	۱۶	۹۶	۶
۶۴	۳۴	۷۴	۲۴	۵۴	۴۷	۱۷	۱۷	۹۷	۷
۶۳	۳۳	۷۳	۲۳	۴۱	۵۳	۱۸	۱۸	۹۸	۸
۶۲	۳۲	۷۲	۲۲	۵۲	۴۹	۱۹	۱۹	۹۹	۹
۶۱	۳۱	۷۱	۲۱	۵۱	۵۰	۲۰	۲۰	۱۰۰	۱۰

بدانکه یک نوع قاعده دیگر در زوج افزوده که آنرا معدل الذر خواست  
و طریق وی آنست که جدول آنرا بنویسند که چهار ضلع اطراف و یک  
ارخانه میان امتیاز داشته باشد و چون خانه اطراف پر سازند  
تا جادو باقی ماند زوج افزوده باشد و بدستور زوج باقی خانه  
رقم کند چنانچه در سی درسی متلا یکی در خانه اول که آنرا قطر اول



۴	۵	۳	۱	۴۵	۵۶	۱۱	۱۱	۹۱	۱
۳۹	۶۹	۲۹	۷۹	۵۷	۴۶	۱۲	۱۲	۹۲	۲
۳۱	۶۱	۲۱	۷۱	۴۳	۵۱	۱۳	۱۳	۹۳	۳
۳۷	۶۷	۲۷	۷۷	۵۹	۴۲	۱۴	۱۴	۹۴	۴
۳۶	۶۶	۲۶	۷۶	۴۱	۶۰	۱۵	۱۵	۹۵	۵
۴۵	۳۵	۷۵	۲۵	۵۵	۴۴	۱۶	۱۶	۹۶	۶
۶۴	۳۴	۷۴	۲۴	۵۴	۴۷	۱۷	۱۷	۹۷	۷
۶۳	۳۳	۷۳	۲۳	۴۱	۵۳	۱۸	۱۸	۹۸	۸
۶۲	۳۲	۷۲	۲۲	۵۲	۴۹	۱۹	۱۹	۹۹	۹
۶۱	۳۱	۷۱	۲۱	۵۱	۵۰	۲۰	۲۰	۱۰۰	۱۰

بدانکه یک نوع قاعده دیگر در زوج افزوده که آنرا معدل الذره خواست  
و طریق وی آنست که جدول آنرا بنویسند که چهار ضلع اطراف و یک  
ارخانه میان امتیاز داشته باشد و چون خانه اطراف پر سازند  
تا جادو باقی ماند زوج افزوده باشد و بدستور زوج باقی خانه  
رقم کند چنانچه در سی درسی متلا یکی در خانه اول که آنرا قطر اول

و ۴ در بیاری و دو و نیم در تحت بی دشتی و اتم در بیاری ۴  
 و ۲ در بیاری بیاری و پنج و ۳ در تحت تحت جمل و ۴ در تحت تحت  
 ۳ و ۵ در تحت تحت بی بی خانه میان جمل و چهار و جمل و پنج و دو خانه  
 خالی باند و ۴ در تحت تحت ۳ و ۴ و ۵ در بیاری بیاری اتم و ۱ در بیاری  
 بیاری ۲ و ۴ در بیاری بیاری و ۵ در تحت تحت ۴ و ۵ و ۱ در بیاری  
 بیاری جمل و هفت و ۵ در تحت تحت جمل و پنج و ۳ در تحت تحت بی و ۴  
 در تحت تحت ۵ و ۵ در بیاری بیاری بیاری و ۶ در بیاری بیاری ۴  
 و ۵ در بیاری بیاری و ۱ در بیاری بیاری و پنج و بیاری بیاری تمام  
 اکنون هر خانه که عددی نوشته باشد تعابیری بر اینه خالی باشد پس شروع  
 کند در ردیف مربع ۲ در ۲ و عدد بیاری و نه در اول عدد در بیاری و نه و سه  
 چهار در چهار تمام کند تا دوره به آخر رسد که عدد چهار صد و بیاری است  
 بعد از آن بهتری باز کرده تا زمانی که تمام شود و نه صد و بیاری کی افتد  
 بر این صحیح الرقی و پسندیده باشد و بجهت توضیح و نمودار این روش گفته  
 شد باقی اسکا بنیز دستور دانسته عمل نمایند و الله الموفق والمعين

1	2	3	4	5	6
2	1	2	3	4	5
3	2	1	2	3	4
4	3	2	1	2	3
5	4	3	2	1	2
6	5	4	3	2	1

1. 2. 3.

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10
2	1	2	3	4	5	6	7	8	9
3	2	1	2	3	4	5	6	7	8
4	3	2	1	2	3	4	5	6	7
5	4	3	2	1	2	3	4	5	6
6	5	4	3	2	1	2	3	4	5
7	6	5	4	3	2	1	2	3	4
8	7	6	5	4	3	2	1	2	3
9	8	7	6	5	4	3	2	1	2
10	9	8	7	6	5	4	3	2	1



1	2	3	4	5	6
2	1	2	3	4	5
3	2	1	2	3	4
4	3	2	1	2	3
5	4	3	2	1	2
6	5	4	3	2	1

1. 2. 3.

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10
2	1	2	3	4	5	6	7	8	9
3	2	1	2	3	4	5	6	7	8
4	3	2	1	2	3	4	5	6	7
5	4	3	2	1	2	3	4	5	6
6	5	4	3	2	1	2	3	4	5
7	6	5	4	3	2	1	2	3	4
8	7	6	5	4	3	2	1	2	3
9	8	7	6	5	4	3	2	1	2
10	9	8	7	6	5	4	3	2	1

بدان وقتک الله تعالى الی مدارج العلیا که اینم نموده شد و فن ملحق بود و چون  
 درین دو باب سابق هر جا المودجی در طریق و فن ملحق نموده شده بود  
 درین باب نیز دو مروج نموده شد تا فوت و فرود گذارشی نرود و الله اعلم  
 در ۶ محقق

۴	۳۴	۳۲	۳۰	۱۰۰	۱
۲	۱۱	۲۳	۱۱	۲۲	۳۵
۹	۱۲	۲۱	۱۷	۲۳	۲۸
۲۹	۲۵	۱۹	۲۰	۱۳	۸
۳۱	۱۹	۱۴	۲۶	۱۵	۶
۳۴	۳	۵	۷	۲۷	۳۳

مناجات بجناب خاصه فی الفیاضات

ایم و صنعت زن نور سیران کینه و	در زهد و برهان صفت در طاهر په	از همه نرسانی و سعادت نودهی	باری نور یمنی خوبی بستان بدی

صاحب  
۱۱۱  
مهر  
۷۲

۱۰ در ۱۰ محلق

۴	۹۱	۹۴	۹۳	۱۱	۱۳	۱۵	۱۵	۱۰	۱
۲	۲۱	۳۲	۷۰	۷۱	۲۹	۷۹	۱۲	۲۰	۹۹
۹	۲۳	۳۶	۶۶	۶۳	۶۲	۴۲	۳۳	۷۱	۹۲
۹۰	۷۷	۳۳	۵۰	۵۵	۴۳	۵۴	۶۷	۲۴	۱۱
۱۲	۷۶	۳۱	۴۳	۵۳	۴۹	۵۶	۶۰	۲۵	۱۹
۱۳	۲۶	۹۱	۵۷	۴۱	۵۲	۴۵	۴۰	۷۵	۱۱
۱۷	۲۷	۶۳	۵۱	۴۶	۵۱	۴۷	۳۱	۷۴	۱۴
۹۳	۷۳	۶۱	۳۵	۳۷	۳۹	۵۹	۶۵	۲۱	۱
۹۵	۱۱	۶۹	۳۱	۳۰	۷۲	۲۲	۱۹	۱۰	۶
۱۰۰	۳	۵	۷	۱۳	۱۷	۱۶	۱۶	۹۱	۹۲

**باب چهارم** در کینه وضع اسما در الواح بطریق مضموکه آرا کثیر کجاست  
 به انک وضع الواح از برای هر مطلوب تعمیری دارد و حکا اقیان وضع اسما  
 کرده اند در الواح بکده ۳ در ۳ و ۴ در ۴ و ۵ در ۵ و ۶ در ۶ و ۷ در ۷ و ۸ در ۸ و ۹ در ۹ و ۱۰ در ۱۰  
 ممکن است اما چون مطلوب انام خالی نیست از دو جزا جدا بمجمعه و مرده  
 و ثانیها نفرین و عداوة ثانی از مثل حاصلات و اول خالی نیست



که محبت برپسندد و واج و ایتلاف است یا نه ثانی از مرتب حاصلات و اول از  
 در چون خواهی که پنی شخصی عداوت الکنی بکمر عدد اسمین و از مجموع دوازده  
 طرح کن و بعد از استناط ملت باقی را بکسر و در مثلث وضع کن چند مثلث متعدد  
 یکی در غریبه انداز و یکی در آب منتهی یا بجای کن ذاب حمام و یکی دفن کن و در قبر  
 کن و یکی در سلاخ خانه اگر تکرار این عمل کنی در انطا و نحو سه دویک دوره قمر  
 البته نتیجه میدهد و ای بسا که هم در روز اول نتیجه ظاهری شود و اگر اسمی از  
 اسم الله که مطابق مطلوب باشد یا حروف واحدی از خجینی وضع کنی با او  
 در مثل خراس او اعظم و ام خواهد بود و اگر در عدد کسر باشد با صاعده  
 جبران می کنند در خانه معین مثلا اگر کسر یک باشد در خانه هفتم یک عدد سطر  
 و اگر دو در خانه چهارم اما یک ضلع یا قطر آن وفق می دهند و اگر باب این فن  
 کش اند که نتیجه میدهد بنا بر کثرت تجربه اما زود مؤلف طریق اسرار و ایرادین  
 لوح جبر کمر است در اول بحرته از حروف کر که مطلوب یا اسمی که مطابق مطلوب  
 باشد مثلا اگر کسر یک باشد حرف کاف که از حروف مرغ است بران افزایند  
 ثلث صحیح حاصل شود و اگر کسر دو باشد حرف یا که ده است داخل کنند و صحیح  
 حاصل شود و اگر از حروف زحل کنند هم شاید اما این عمل در طریقه می باید کرد

مطالعه و صاف شدن و کسر مثلث

مطالعه

و حق که قرناقص النور باشد بلکه در تحت الشعاع و هنگام اجتماع و منصرف از ترسم  
یا تقارن یا تقابله نحی و متوج بخشی دیگر و اگر استدار و وسطا صلع میرا کند که آنرا  
مثث ترایی خواهد است این بود طریق ملت و بشر این کاتی رخصت  
و امریکینه الاشاره **فصل** بداند که لوح ربع حکما بغایت مسعود و پسندیده و دلا  
ند و در جمع مطالب رجوع یابن ربع کرده اند و جمع اسما درین ربع توان درج کرد  
اما طریق وضع اسما درین لوح آنست که عدد هراسم که خواهد یکریز و از مجموع آن  
سی طرح کست و ربع باقی بکریز و در ربع وضع کست مثلا عدد محدود کرشم ۹۱ بود  
سی از وی طرح کریدم ۶۱ باقی ماند ربع آن کرشم هفده بود بدین دستور وضع کریدم

۱۷	۳	۲۷	۲۴	مرصع او ۹۱ آند واحد
۲۱	۲۳	۱۱	۲۹	اعلم واحکم
۲۲	۲۵	۳۲	۱۹	
۳۱	۲۰	۲۱	۲۶	

اما اگر کرشم باشد خالی از آن نباشد که کرشم باشد یا دو یا سه اگر کرشم یک  
باشد و از ده خانه بترقب رقم کست و بعد از آن تایی تایی نبند یعنی ده خانه  
بیزد هم یک عدد پنهانند مثلا عدد ۱۱۵ بود سی از وی طرح کریدم

باقی ماند ۱۵ ربع آن کرشم ۲۱ بود و یک کسر طریقی آنست که کسر را طرح کنند و از

۲۱	۳۱	۳۵	۲۱
۳۴	۲۲	۲۷	۳۲
۲۳	۳۷	۲۴	۲۶
۳۰	۲۵	۲۴	۳۶

۲۱ ابتدا کرده و دوازده خانه بترتیب

رقم کنند و در خانه یازدهم یک عدد

بر روی بنمایند و تمام کنند بخانه

درین لوح نموده شده والله

اعلم و اگر کسر و عدد داشته باشد ۱ خانه بترتیب رقم کنند

و در خانه نهم یک عدد بنمایند مثلا عدد محمد کرشم ۹۲ بود سی طرح کردیم باقی

۲۲	۲۶	۲۶	۱۵
۲۱	۱۶	۲۱	۲۷
۱۷	۳۱	۲۴	۲۰
۲۵	۱۹	۱۱	۳۰

ماند ۶۲ ربع آن کرشم ۱۵ بود ابتدا از روی

کردیم و کسر طرح ساختیم و در خانه نهم

یک عدد افزودیم بدین دستور شد

هر ضلع او ۹۲ والله اعلم

و اگر کسر و عدد داشته باشد چهار خانه بترتیب بنهند و در خانه پنجم یک عدد بنمایند

مثلا عدد احمد کرشم ۵۳ بود سی از روی طرح کردیم باقی ماند ۲۳ ربع آن کرشم

بخم بود و سه کرد است کسر از طرح کردیم و ابتدا از پنجم کردیم و در خانه پنجم

یک عدد افزودیم بدین دستور تمام شد هر ضلع او ۵۳ والله اعلم



**نص** بدانکه یک نوع دیگر یکسر است

۱۳	۱۶	۱۹	۵
۱۱	۶	۱۲	۱۷
۷	۲۱	۱۴	۱۱
۱۵	۱۰	۸	۲۰

ازین اسهل که در اینجا اختلاج برع گرفت  
نیت و طریق دی آلت که یک نوع یکسر  
و خانها آزا اونی تا دوازه بدستور نظم  
طبیعی رقم کند و عدد هر نام که خواهند بکنند

و از وی بیت و یک طرح کند و باقی در خانه یزدیم نمهند و بدستور تمام کند و فوق

او صحیح باشد مثلا خواستیم که عدد ابد درین موضع کنیم عدد آن ۹۹ بود ۲۱  
از وی طرح کردیم باقی ماند ۸۴ و درین موضع بعد از آنکه از یکی تا دوازه بدستور  
نظم طبیعی رقم شده بود عدد ۵۰ را در خانه یزدیم رقم کردیم و باقی تمام ساختیم

۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

و فوق او صحیح آمد هر ضلعی ۹۹ داده اعلی  
**نص** بدانکه لوح محسوس قلع بر هر  
داره و در محبت و مودت که علی پسر  
الازدواج باشد توسل باین لوح جست  
انبات بر دیگر الراج و اگر چه از مبع نیز حاصل است لیکن چون ملاخذه  
زهر کرده باشد محسوس تر باشد و طریق درج اسما در وی آلت که حاصل

عددی که خواهد کرد و از وی عدد و قیاسی محس که شصت و پنج است کم کند و باقی را بر پنج قسم سازه اگر بی کسر باشد یک عدد بر خمیش افزاید و در خانه اول وضع کند و بر ترتیب تمام سازه مثلا اگر حاصل اسم طالب و مطا صد و شصت و پنج باشد

۲۷	۳۳	۳۹	۴۵	۲۱	۲۵ را طبع کردم و صد را بر پنج قسم میاجتم
۳۰	۳۶	۴۲	۴۸	۲۴	هر قسمی بیست و سه بر وی یکی افزودم و در
۳۳	۳۹	۴۵	۵۱	۲۷	خانه اول وضع کردم یا آنکه از عدد مجموع
۳۶	۴۲	۴۸	۵۴	۳۰	شصت کم کند و محس باقی را بگیرد و در
۳۹	۴۵	۵۱	۵۷	۳۳	

خانه اول بنهد و تمام سازه بدین دستور و اندام علم و اما اگر کسر است باشد مثل آنکه

۲۷	۳۳	۳۹	۴۵	۲۱	حاصل اسم طالب و مطا ۱۶۶ باشد
۳۰	۳۶	۴۲	۴۸	۲۴	و در اول دوره ایض یک عدد
۳۳	۳۹	۴۵	۵۱	۲۷	زیاده کند بدین دستور و اندام علم
۳۶	۴۲	۴۸	۵۴	۳۰	اما اگر کسر و عدد باشد در اول
۳۹	۴۵	۵۱	۵۷	۳۳	

۲۷	۳۳	۳۹	۴۵	۲۱	دوره چهارم یک عدد
۳۰	۳۶	۴۲	۴۸	۲۴	زیاده کند صورتش اینست
۳۳	۳۹	۴۵	۵۱	۲۷	
۳۶	۴۲	۴۸	۵۴	۳۰	
۳۹	۴۵	۵۱	۵۷	۳۳	والله اعلم

و اگر کسر باشد در اول دوره

۲۷	۳۴	۴۱	۴۶	۵۱
۳۱	۳۲	۲۲	۲۱	۳۵
۲۳	۲۹	۳۶	۳۷	۳۸
۳۲	۳۱	۳۴	۳۵	۳۰
۳۵	۲۵	۲۶	۳۳	۳۹

یستم یک عدد منفرجه بدین

نوع و الله اعلم

واحکم

۲۱	۳۶	۴۱	۴۶	۵۱
۳۱	۳۲	۲۲	۲۹	۳۵
۲۳	۳۰	۳۶	۳۷	۳۸
۳۲	۳۱	۳۴	۳۵	۳۰
۳۵	۲۵	۲۶	۳۳	۳۹

و اگر کسر چهار باشد در اول دوره

دوم یکی زیاده کند بدین دستور

و الله اعلم

و بدانکه وضع اسایی در الواح مانوق خمس بدین دستور است که غوده سه جند  
باشد ممکن است وضع آن بهیچ احتیاج نداریم و امثال باقی یاد دهم فتمند علی  
فهم از کی و الله اعلم **باب پنجم** در کینه تکسیر صغیر  
بدان حفظک الله تعالی من کسر قلوب اولیاء که تکسیر دلت عرب نکسته کرد اید  
است و در اصطلاح آنست که حرفی از اسم طالب و حرفی از اسم خط بهیچ ترتیب  
جند ایکه باشد وضع کند بعد از آن حرفه از آخر سطر و حرفه از اول سطر علی همد  
القبیاس جند ایکه باشد دم کند حرفاً بعد حرف و سطرلاً بعد سطر تا آنکه که رقم بد



یعنی پیشه سطر اول در آخر پند شده اما آن سطر که تکرار لازم است و نه می کنند  
 بعد از بعضی اما اگر سطر را داخل سطر کرده اند و ما هر دو طریق را با هم  
 تا برسانان واضح باشد و طریق و اقسام این نوع تکیه اگر چه بسیار است لیکن  
 از روی اجازت به قسمی آید یک قسم در محته بنی الضحیی و یکی در نثر و وعد است  
 و این دو قسم مطلوب مانت از روی احتراز گردیم و یک قسم دیگر که مطلوب ما است  
 آنست که برای از اسما الله خاصیتی دارد و خاصیت کامل از آن گاهی بظهور می رسد  
 که او را تکیه می کنند چون دروغی که در شراست که اول او را مات باید کرد و بعد از آن  
 از روی دروغی گفت که اگر مات نکند اگر چه جری از روی حاصل شود لیکن قوت  
 از آن دروغی که اذاعت حاصل شده تا این جری پس چون اتی تکیه کند چنانکه حرف  
 سطر اول در آخر با دریافت انحاء حرف مکسر را اعداد می کرد و بر پشت آن موعظی  
 وضع کند بطریق نظم و قیاس و قیاس تا از روی تاثیر که خاصه آن اسم است پندار کرد  
 چنانکه در اسم جی قیوم غوده می آید و یکدو اسم دیگر و باقی اسما الله را بر آن تکیه  
 کند یک یک و دو دو و سه سه و چهار چهار چنانکه در میان ایشان مناسبتر  
 بهم پندارند اینست صورت تکیه بر این اعیان و درین نوع تکیه چنانکه محققان  
 وقت معین کنند یا چیزی که بر آن نشانی این دو شکل کند از روی یا نثر یا یکی از این

باب اول از هر چه خوش رسد یا دق آمو یا کاغذ پاکیز یا چری خاکه زرد اهل کس  
 منزه گشته و در سیاه حکا اسم و خاصیت آن ذکر شده و کینست اسناع ارا که اند  
 و معلوم شده زرد ارباب این فی جمع چیز دیگر نیست یعنی احتیاج بحروف کوکب گرفتار  
 و ایامی ملایکه موکله نوشتنی و دیگر علما که در آن دو قسم دیگر گفته اند نیست بلکه  
 بهین نوع نیکسر کردن و برخواندن آن اگر تواند بد اوست کردن مراد حاصل می شود اعلم

ایست صورت نیکسر	ح	ی	ق	ی	و	م
	م	ح	و	ی	ی	ق
حی قیوم	ق	م	ی	ح	و	ی
	و	ق	ی	م	ح	و
	ی	و	ح	ق	م	ی
	ی	ی	م	و	ق	ح
	ح	ی	ق	ی	و	م

حروف ۴۲ عدد حروف ۱۲۱۱ عدد حروف با حروف ۱۲۶۰

ربعی که بر فلک آن وضع گشته	۲۹۷	۳۱۰	۳۰۷	۳۰۴
ایست واحد اعلم	۳۰۱	۳۰۳	۲۹۱	۳۰۹
اگر چه دین اسم اعظم خاصیت	۳۰۲	۳۰۸	۳۱۲	۲۹۹
بنیاد گشته اند و شرایط بسیار	۳۱۱	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۶

از خلوت و ذکر و قیل و غدا و انقطاع از ما محرم و در سومات و زمرات و قطع

شهادت که این کتاب محتمل آن نیست اما نری بشود از خواص این دو اسم در بهجت  
 و اخضرار و تخیل قلیق از صفاد و کباد از سرکشی و فروتنی از دوست و دشمنی بنام هر که  
 خواهد در ضمیر بگذراند و ورد سازد ذکر اسمی را بر وقت عدد یک ضلع و عدد  
 را در آخر ذکر عدد اضافته کند قبل صلوات الفجر بعد از غسل و وضو هر بار در بر  
 فسق الماش تا منته نکند اگر مرد قراض باشد البته مؤثر افتد بهایت بخانکه  
 آصف بن برخیا را ببرد بدین دو اسم از چیز جن و انس ترانیز شود اگر عت  
 بلند داری و مردان از خواص اماره توانی که شنی **فصل** چون کسی از فاقه  
 و دودنی و شکسته سبب برنج باشد و کثرت رزق خواهد اسم با سطر و واسع را  
 یا رزاق و فتاح را یا هر چهار با هم یا سه هر نوع خواهد تکیه کند بنوعی که  
 از من کشته سه در مثال حی قیوم الا انکه در اینجا حرف مکرر را اگر تبه بودیم  
 در اینجا بدست بعضی دیگر اعتبار نکنیم هر چون **ب ا س ط و ا س ح**  
 سطر اول در آخر بنوا شود آرا نگیرد و باقی **ب ا س ا س و ط**  
 را بگذارد بدین دستور که نموده شده دو اسم **ط و ب س س ا ا**  
**ا ط ا س و س ب** بس عدد این چهار سطر را بگیرد و در بعضی وضع کند بر طو این حروف کسره و بکره  
 و امیلا بعد یک ضلع آن بخواند با اضافته عدد حروف که در اند که روزی



ابواب ذوق و روزی بروی فتوح کرد و نوعی که متعجب باشد و دیگر در محبت  
 بن السعید و الفاتحه و مطا و دود و جیب هر و یا یکی هر نوع خواهد  
 نیکر کند و اول اسم طاب نویسد و دیگر مطا و آخر اسم الله و اگر اسم الله در میان  
 نویسد هم خوبت و بدستوری که مکرر کند نکیر کند چون زمام یافت شود  
 عدد حروف مکرر را بکشد و بر ظاهر آن در مرتبی وضع کند و نفس علی هذا فی سایر

تغییر  
 در  
 حرف

اسماء الله **فصل** در نواید بعضی حروف بدانکه حکما گفته اند یا نوده حرفست

یا تمجیبا یا تمجیبا  
 مع کتب هدیه از عجمه  
 جلد الثوب و من معه  
 هاب موداه و من  
 کتب علی جلد الثوب  
 بنفصه له من راه و من  
 کتب علی جلد الثوب  
 اصبه موداه و من معه  
 مع کتب هدیه از عجمه

از حروف تهنی که آنرا حروف ناطقه خوانند یعنی صاحب نقطه اند و این حروف  
 پنج اسم ترکیب کرده اند و آنرا اسماء النواطق خوانند بنثی بخذ ز شنی

تلفظ قنی این اسم پنج کانه را در روز یک نشسته وقت طلوع شمس یک  
 وز غفران و کلاب بر کاغذ نویسد و زیر سر زبانی نهد چنانکه او نداند و بر این

آن نام این کلمات را آهسته هفت بار بخواند یا مکمل یا خا یا معجز یا مستحرام  
 یا این یا لایه و جابیه و مایه و لمایه تکلم بقدره خدای تعالی آن نام در

بسی در آید و این در ضمیری باشد زبان بگوید و باید که از عقب این کلمات  
 آه اسماء نواطق پنج کانه را نیز بخواند منضم را هم **فصل** از حروف

تهنی چهارده حرفست که آنرا حروف صوامت خوانند اح در سی ص

و هه دانه تکلیف فی حرفه القوافلها لا یقید  
 احد علی الیه لیه و هی الحروف الحاله و النقطه  
 دیگر و بدین اوردیم لطیفه زبانی که بنده بفرموده



طع کر ل م و ه لا مرکب سایم بدین طریقی احد رُصُص طَعُکُل  
 موهلاً این اسماء روز نوزدهم از همراه که باشد یا در روزی که کسوف  
 آفتاب باشد یا دریشی که خسوف قرار باشد بر صفحه از اسیر نفس  
 کنند و در زیر نیکین اکثرین نهد عقد اللسان باشد بهر همه نام و غماره  
 از انس و جن شواسته در حضور و غیبت وی هیچ بدی وی نکستی و از بین  
 حروف هفت حرفت که آنرا حروف خوانم حکمت ا د ذ ر ز و لا اگر  
 این حروف بر دیوار قبلی خانه یا در اندرون خیمه یا در صندوق  
 نویسند روز چهارم ماه خرداد باشد از دزد و موش هر چه در آن  
 خیمه و صندوق است و اگر بر نیکین از درش کند و قی که آفتاب در  
 اسد باشد و بپوشد از بهر بخت و بلا در امان خردا باشد اما به وقت  
 با خرد نواح که این حروف را حروف مواصلات یث خوانند یعنی حروف را  
 از هم دیگر فصل و فرقت دهد لا جرم در مردم نیز خواص و تا ایشان است  
 در فصل و فرقت **فصل** از این حروف بجز حرفت که آنرا حروف  
 متواخره خوانند ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض  
 ط ظ ع غ این حروف را بعشک و زعفران در پیشترتی که از اول پیش

زاینده باشد بر کاغذ نویسد و در کلاه نگاه دارد هر کس که او را بیند دوت دارد  
**نصر** بد آنکه حروف برج حمل دارد و قوس که اصول آن **أ ع ط ح ق ش** است  
 خاصیت عجیب دارد و آنرا اسرار العالیه خوانند یکی آنکه چون عرضه داشت  
 خواهد که بنویسد و حاجت و معنی بملکی دارد و خواهد که حاصل شود این حرف  
 را بر قلی چند نویسد وقتی که قمر در حمل یا اسد باشد و نگاه دارد وقت حاجت  
 بدان قلم آن عرضه داشت بنویسد بتیول ابد دیگر آنکه و الیه باد الله اگر در شهر  
 یابد و محلی آتش افشاده باشد این حرف بر چوب پاره نویسد و با خود نگاه  
 داشته در وقت مذکور آن پاره چوب را بکند و نام ملائکه حمل دارد و قوس  
 بخواند و در آتش اندازد آتش در حال پیمزد و اسای ملائکه بترتیب اینست  
 بلر جمیل شراطیل **نصر** سراطیل جوی خواهی که از طریقه یا کار  
 خبری حاصل کنی و میان تو و آن موضع ساقی بپید باشد اصول حرف  
 جزا که آن قیصغظکض است بر برک ریحان نویسد و بر کت دست راست  
 خود نهد و نام ملائکه این سه برج را بخواند و از ایشان طلب کند که هر خبری  
 و کاری که از آن جهت باشد بویی رسد که البته در خواب یاد بپردازی آن  
 خبر را بویی رسد و اسای ملائکه این سه برج بترتیب اینست



۴۵  
از این صها یک صها یک میل و الله اعلم و احکم .  
**باب ششم** در کینه وضع اسما در اشکال بطریق مظهر که آزاد الکتاب  
بدان ای طالب صادق وای یار مؤمن موافق که حکما اختیار کرده اند در اول  
سطر از الواح آیات کلام و اما الله نوشتن و اعداد آن بر دیگر اخلاص  
نیشم کردن نوعی که وفق حاصل شود بی تکرار عددی و این طریق بغایت محسوس  
و بنده ات و طریق آن بسیار است اما اشتهر و اعرف بلکه اشرف انواع  
اینست که نموده می شود بطریقی که فهم ممکن دریا بد و احترار کردیم از دیگر  
طریق که معلق و شکل باشد و فهم هر کس بدان نرسد و ما این باب را بر مرتب  
ساختیم بر هشت فصل که هر فصلی بابت از ابواب جنات و الله موفی بالحنات  
**فصل اول** در طریق عم دوم بر سبیل ذوالکتاب به اکتفا در اول فصل  
ازین فصول یک نوع لوح می آوریم که بدستور دور تمام شده باشد در اول  
هر دوره رقم آن بر سرخی نوشته تا معلوم شود طریق روش آن و در دیگر الواح  
ذوالکتاب نرخته که ابتدا از رویت بر سرخی رقم شده باید که از آن خانه ها  
بنیاد کند و بدستور نظم طبیعی رقم کند تا دور آن تمام شود و پس از خلع  
دیگر بنیاد کند و همچنین بدستور نظم طبیعی خانه ها را بر کند تا مشین شود

صحیح الوقت و بسندیده باشد

و طریق روشن و بی نیست

والله اعلم

واحکم

۱	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۳
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۹	۴	۱۵

این لوح با خود داستنی بجهت کاشین کارهای و فیروزنی بغایت مبارک و میفوت

۲۸۹	۳۲۹	۶۶	۱۰۲
بسم	الله	الرحمن	الرحیم
۳۲۰	۲۸۸	۱۰۳	۶۵
۲۸۷	۳۳۴	۶۸	۱۰۴
۶۷	۱۰۵	۲۸۶	۳۲۸

باید که در شرف آفتاب که قریب خوش حال

باشد مشتمل بر بی یا تسعین منظر مودت

نویسد و در فرق سر نگاه دارد

و بر حوله و بر لب سحر بنویسد

و هر که این لوح با خود دارد قدم او در تو کار را بخشد و از همه بلیه

۱۵۶	۱۱۵	۲۱۳	۶۶
الله	بسم	علیه	توکل
۱۱۶	۱۵۵	۶۷	۲۱۱
۱۵۴	۱۱۳	۲۱۴	۶۸
۲۱۳	۶۹	۱۵۳	۱۱۴

محفوظ باشد در شرف آفتاب نویسد

بشرط اتصال قریب منظر مودت

و خلد او تاد از غم و مستوط

خیب از طالع و عاشر راه

اعلم و احکم

دیسکر هر که این لوح با خود دارد مہات اور جب مرام کنایت شود و روح

۱۹۰	۱۳۲	۱۱	۹۹	۳۶۹	ضمیمہ
نعم	الکافی	هو	الله		
۱۳	۹۵	۱۹۱	۱۴۱		
۶۴	۹	۱۴۳	۱۹۲		
۱۴۳	۱۶۳	۶۳	۱۰		

کرد و پیش و دمان عز و محرم باشد  
در شرف نمی که قریب در شرف یاد و خانه  
باشد متصل یکی از سعدین بنظر مودت  
نویسند که در خواص مذکور بجایست

و الله اعلم دیسکر هر که این لوح با خود دارد حضرت حق اورا اینی گرداند  
از شریع خلایق مرد و زن انی و جن و دایا بر اعدا عطف و مسطور باشد  
و دشمنانی بخون و ممد و منکوب گردند و روز کار بعیش و شاد کا میر  
گذراند بیتما که در روزی نکاشته گردد که نیرین در شرف باشد و سعدین  
خوش حال بعید از احراق و رجعت و فقر متصل بایشان بنظر مودت

لوح دوم ضمیمہ ۱۴۱

لوح اول ضمیمہ ۵۳

۷۳	۲۳	۹۰	۱۳۲	۱۴۶	۱۲۷	۳۳۲	۱۴۱
وانہ	بعصک	من	اناس	بل الله	مویک	و یخیر	اناصرت
۹۱	۱۴۱	۷۳	۲۲۹	۱۲۱	۳۳۱	۹۹	۱۴۵
۱۴	۱۸	۲۳۲	۷۴	۳۳۰	۱۴۵	۱۴۱	۱۰۰
۲۳۱	۷۵	۱۳۹	۱۹	۱۴۷	۱۰۱	۳۳۱	۱۲۹



دیکر این سه لوح در روز جمعه

که انطاقلی شریف در ملام باشد

على الصّباح بنویند در هر خانه

ودکان و حوائت و حمام و عذر

که این لوحها مدفون کنند بابر

یا ویزد گشت رزق و روزی و مفتوحات بلا نیایات نبی دهنده و ارباب خیر و سعاد

لوح ضم ضلع ۱۰۳

۳۷۳	۳۰۶	۲۰۲	۶۵
۳۰۶	۴۶۹	۶۱	۲۰۳
۶۷	۲۰۴	۳۰۵	۴۷

منتوج گردد وانه اعلم لوح اول

١١١١	٤١٧	٢٥٠	١٣٣
تسلاط	فيا عياش	وجعناكم	الديكناكم
شكرين			في الارض
٢٣٩	١٣٣	١١١٧	٤١٨
١٣٣٥	٢٥٢	٤١٥	١١١٩
٤١٤	١١١٥	١٣٣٦	٢٥١

ربنا افق منا وپی تو خدا

دنيا ارد عليا مائة من السماء الى الارض

روح دوم ضلع ۶۴۱۰

[illegible]

شماره	لوح سیم			
	۱۲۶۱	۱۳۴۷	۶۱۲	۳۷۰
	من السماء والارض	لفتحنا عليم برکات	امنوا واتقوا	ولوان اهل الزي
	۶۱۱	۴۷۱	۱۲۹۰	۱۳۴۸
	۳۷۲	۶۱۴	۱۳۴۵	۱۲۵۹
	۱۳۳۶	۱۲۵۸	۳۷۳	۶۱۳

دیگر این لوح از برای غم و اندوه و کشادن کار و در ماندن می بخواند  
 و م با خود نگاه داشتهی بحرب و از بهر حاجتی که باشد آن مراد حاصل شود  
 و از بهر فرید و فروخت و حسن از دزد و صعلوک بفریند و دزد و شنبه  
 بساعت ستری یا سه شنبه بساعت عطارد یا ساعت قمر و با خود نگاه دارد  
 یاد میان آتش تند از همه آفات ایمن باشد باید که عزیزش دارند و در لغات  
 پاک بخدمت شمس و غیر که اسم اعظم در ویت و در فرق سر نگاه دارند بتعظیم

تبعظیم واحترام مرتبه تمام و در سایر مبيعات اگر این شرایط مریعی دارند خواص

۱۳۷	۱۱۰	۴۹	۱۸۷	و بی اتم و اکثر خواهد بود
۱۱۱	۱۸۷	۱۱۰	۴۹	و الله اعلم و احکم صلعم
۵۰	۱۸۷	۱۳۱	۱۰۹	و دیگر این لوح از هر جابه
۱۸۵	۴۷	۱۱۲	۱۳۹	و رفعت پیش باد شایان
۱۱۱	۱۳۱	۱۸۷	۴۹	و دفع دشمنان و در مصانها

از زخم و دفع پادوی و از جمله آنها این بودن و درستی از فاقه و در ویشی محبت  
و چون صد و ده هر روز هر از نوبت بخواند بجهت هر هم و مقصود کلی که او را رخ نماید  
البته بلا شک مراد و مقصود حاصل شود و ای بسا که تجربه کردیم و هنوز نصف  
ایام باقی بود که مراد بوصول پیوسته دینها درینها که بهر جا هژما اهل بیابان  
و در کتمان آن غایت سی مریعی دارند که باید از بجهت مرادات فاسد غیر شروع عمل  
و موجب وفیات و نکبات عاقبت هر کرده و باید که این لوح شریف در روز  
آیین یا پنجشنبه در ساعت دهم یا شری نویسد و با خود دارند که محبت

صلعم

۱۰۰۲



دیگر این لوح از هر جنم

بدترین کدگان

و از کید دشمنان این بود

- و غم و اندوه زایید کردن

و در مانی در کار بد و دفع

پریشانی و سرگردانی

بغایت مجربت بنویسد

روز چهارشنبه ساعت عطا و یا روز یکشنبه ساعت مریا روز آینه است

۱۵۱	۲۱۱	۱۳۳	۳۲۵
الجلیم	الیتیم	اللهو	نیکو
۱۲	۳۲۶	۱۱۰	۲۱۲
۳۲۷	۱۵	۲۰۹	۱۷۹
۲۱۰	۱۷۱	۳۲۱	۱۴

قریبا روز پنجشنبه ساعت

زهر و با خود دار مراد

و مقصود حاصل شود

والله اعلم بصله

۸۰۰

دیگر بداند بسیاری از اکار بر فرموده اند که الله اعلم ان و شکر

و خواندن وی خواص بی نهایت دارد و در دنیا اما اگر کسی دشمنی ظالم داشته

مجلس بهار عدد

9	9	3	3
3	3	9	9
9	9	3	3
3	3	9	9

تبرکات اللہ علیہ

ب	د	و	ز
و	ز	ب	د
ز	و	د	ب
د	ب	و	ز

که بهج نوع دفع وی شراند کرد اول از وی زمیندار خواهند اگر از وی گذشت خوب  
والادرجلی جنوت بنشیند که هیچ آوازی با و نرسد و باید که بروزه باشد و مشاد  
هزار نوبت بگوید یا الله و بعد و طالم دعا کند در وقت

•	ل	ل	ا
ل	ا	•	ل
ا	ل	ل	•
ل	•	ا	ل

آن طایف هلاک شود و آنکس از شرابی برهند و چون  
در شرف تمس دردم دردم وضع کند و در قدرت و مرتبه حامل مسرت

ب	د	و	ز
ل	و	د	پ
د	ب	ل	و
و	ل	پ	د

رهبت او در جمع خلایق بد است و راه اعلم و سیرانی لوح از برای

و بخورد و بیماری سخت و جراحت بد نافع بود بنویسد و در هر روزی که باشد باعث

۱۴۳۱	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۴۳۱	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

شری و بہ آب کرم بشرید و بہاج علت

وهند" تا بخورد و یکی دیگر بنویسد و بجای

در دیاورد صحت یابد بادن الله تعالی

و باید که بر حوالی احمد بن محمد بن

واسم اعلم ویکر قوله فی المذکر الکتاب الحاصیة هذه

الآيات أنها تزيد في الحفظ وتقوي النفس ويثبت بها العلم في القلب وتعين

على الحفظ والمعرفة من كتبها يوم الخميس اول النهار في انطاكية يستعمل بك

وز غفران و حبابا، پر غنچه و عسک عن الطعام ذلك اليوم و شربها بلكه ایام فانه

٧١٩	٢٣٣٣	٩٧٩	١٩١٣	ينال ما ذكرت وان كنت
وطا زه تمام	الدين يونس	هدي	الم ذلك الكتاب	في المربع فهو اجد وهو
ينبتون	بالقرب ويقتوت	للميتين	لا ريب فيه	هذه
	الصلح			
٦٧١	١٩١٣	٧١٥	٢٣٣٣	اخبرني بذلك
				المد وتوكلت في اوليك
١٩١٥	٩١١	٢٣٣	٧١	الدين اشترى الضلالة
				بالدين فاربحت
٢٣٣١	٧١٣	١٩١٩	٩١٠	تجارتهم وما كانوا

مبتدئين سلم كسر الدين استقر ما را فلما اضاءت ما حوله ذهب ابعده نورهم وتلكهم  
 يذ طلمات لا يصفون هم كرم على فهم لا يرجعون او كصيب من السماء يده طلمات ورعد  
 وبرق يمحطون اصابعهم في آذانهم من الصواعق حذر الموت والله محيط بالكافرون  
 فقال الحكيم الهندي خاتمة هذه الآيات صد عدوك وجرته والتباكر  
 امره الى ان ينفي ذلك الى ماره واذا كان لك عدو واوردت ان يلمس عليه  
 امره وسد عليه طرق اخر خذ خرقة من يتيقن التي على جسده ويكون قد عرق فيه  
 بدنه واكتب فيها اسم الله سبع مرات وادو على اسمه واسم امه دارة واكتب

والدين يونس



فوقها الآيات وقوله لك فلان بن فلانة سبع مرات ثم تدير دائرة اخرى فتم ذلك  
ملكه وبار وتلك الحقة وتضعها في كوز فخار جديد وتد في وسط عتبه واده  
يبحث ان يكون دحوله وزوج عليها فانك تري فيه العجائب ويكون عليك في ايام  
نحات كما ذكر مرة بعد اخرى وان كتبت في ظهر الدائرة ثلثة في ثلثة فهو اسرع  
واياك ان لا تعلم هذا الا للصورة لمن كان سحني ذلك فليست له واسه اعلم  
آخر لرفع الآفات عن الاشجار قوله يا ايها الناس اعبدوا  
ربكم الذي خلقكم والذين من قبلكم لعلكم تتقون الذي جعل لكم الارض فراشا والسماء  
بناء وارزقكم السماء ماء فانخرج من الثورات رزقا لكم فلا تجعلوا لله اندادا  
وانتم تعلمون قال الحكيم يا بني الآيات حرقنا الآفات والعالمات وكلا  
عن الاجته والزرع والحدائق وجميع الاشجار فمن ترشده من ذلك فطلب  
رفع هذه العالمات والآفات عن ملكه او بلده فليست له وليصم يوم الخميس  
ويخرج يوم الجمعة ويصلي في اركان الموضع في كل ركن ركعتين يقرأ في الاولى  
ال فاتحه وسورة ارايت وفي الثانية الفاتحة وسورة البقر ولا يلائق قرئت  
ولا يتصرف فيها في ذلك في كل ركن ثم يصلي في وسط الموضع ثم يقرأ قل  
حط الرزقون ويكتب في ورقة حضراء بالزعران الآيات المذكورة ويحرقها

بعد ويدقنها في راس بحري الماء ويكتب اخرى ويرسها في البحر او النهر ثم يكتب اخرى

١٧٠	٣٢٦	١٥٣١	٢٢٢٥
يا ايتها اناس	اعبدوا ربكم	الذي خلقكم	والذي يقدم لكم السنون
١٥٣٢	٢٢٢٤	١٧١	٣٤٥
٢٢٢٣	١٥٢٩	٣٣١	١٧٢
٣٢٦	١٧٣	٢٢٢٢	١٥٣٠

ويعلها في راس اعلى شجرة

ويكتب هذا الموضع ويدفن

في وسط الموضع فان

الآفات تزول بادن

اسم الله والله

اعلم واحكم

ويذكر للشجر الذي لا يحمل قوته وبشر الذين آمنوا له خاصيته هذه الايات

لا تمار الشجرة التي لا تحمل وللشجرة التي لا تبارك فيها اذا احتاج الي ذلك

تحتاج فليعلم يوم الخميس ويفطر بعد المغرب على هندباء واحدة ويصلي المغرب

ثم يكتب هذه الايات في قوطاس ولا يتكلم ثم يأخذه ويمضي الى شجرة يكون في

وسط البستان ويعلقه عليها وان كان عليها ثم نيلها كل منة وان لم يكن عليها ثم

نيلها كل من درتها واحدة وان لم يكن عليها درته يأكل من مرة مثله ويشرب ثلثة

جمع من الماء وينصرف فانه يري ما يصره من حسن الامار والبركة والله اعلم  
بوتيد به الله

كل روز قواضا من مائة	١١٠٥	٥١٠	٧١٣	١٣٩٧
	تجوي من	ان لهم جنات	وعملوا الصالحات	وبشر الذين آمنوا
	٧١٣	١٣٩١	١١٠٤	٥١١
	١٣٩٩	٧١٦	٥٧٩	١١٠٣
	٥٧٩	١١٠٢	١٤٠	٧١٥

ويذكر ليعطش قوله واذا استسقى سوي قال الحكيم من كان في سفر  
 وعدم الماء وكان يستل غرض ويكثر فيه شرب الماء فليكن هذه في اناطاه  
 فيظن خوف اوزجاح او في حجر ايها كان وحماه كما سطر الريح ثم جعله في فارورة  
 وتركه عنده ثلثة ايام ثم يحسن ذلك المايه شراب حلاوه ويعين اليه قليلا  
 من لبن شاء حمرا ثم يعقده على النار حتى يجز قواما ثم يدوي به ما ذكرت لك  
 في حضرا وفي سفر فاعطشان يتناول منه عند الصباح مقدار درهمين ثم



١٤٣٥	١٢٦٣	١٣٣٤	١٤٥١	واته اعلم واحكم
واذا استقى	فقلنا اضرب	بعضاك بحر	اشتا عشرة	ديكر لا بطلال
موسى لقومه		فانجرت منه	عينا	الحرد دفع البق
١٣٣٥	١٤٥٧	١٢٣٦	١٢٦٣	قولته واتبعوا ما
١٤٥٦	١٣٣٢	١٢٦٦	١٤٣٧	تسلوا الشياطين
على ملك سليمان				
١٢٦٥	١٢٣١	١٤٥٥	١٢٣٣	وما كن سليمان

ولكن الشياطين كذرا يعلمون الناس البحر وما ازل على الملكين بابل ما روت  
وما روت وما يعلمان من احد حتى يتولا امانى فته فلا تكن فيعلمون منها  
ما يعرفون به بين المزدوجه ومام بصايرين به من احد الابا دن الله ويعلمون  
ما يضرم ولا ينفعهم ولقد علموا المن اشرا ما له في الآخرة من خلاق وليعبر  
ما شروا به انفسهم لو كانوا يعلمون يكت يوم الجمعة اربع وزقات الريتون ودرن  
في كل اركان من اركان بيته فانه يموت البق ومن كثرها في طح نحاس احر وهو  
طاهر الشيا ب نظيف الجهم ونحو حصابان ومحاك بالما ودرنها في بيته بطل عنه  
كل بحر ولا يثر في احد من اهله محرران استم بذلك الما مسحورا ومجنون

في كتابه

او مستقولا اليه بطل ما به وزال عنه **د**يكر للبالغ والذوق قوله قد نري  
تقلب وجهك في السماء فلنولينك بقدرتها؛ فولد وجهك شطر المسجد الحرام وحيث  
ما كنتم فولوا وجوهكم شطره وان الذين اوتوا الكتاب ليعلمون انه الحق من ربهم  
وما ابدعنا فلما يعلمون قال **الحكيم** حاجيتها النفع من النافع والضرر والريح  
الري من اصابته اللدغ فليأخذ طشت نحاس واشتات زبد ومجمله جيدا  
ويكتب فيه هذه الآيات بما ورد وسكر ومسك ويعصر منه صاحب اللقوة  
ويورق ان يبل منه بعد غسل وجهه مقدار ثلث ساعات يفعل بذلك ثلثة ايام  
يراد ويرش على صاحب النالج والريح الودي فانه يبرأ بادن الله وانه اعلم  
**د**يكر قوله ولكل وجهه هو يولها فاستبتوا الحشرات اين ما تكونوا  
ياتيكم الله جميعا ان الله على كل شئ قدير قال **الحكيم** هذه الآيات للابتن  
والساق اذ كتبت هذه على قواده ثوب جديد وكتبت في وسطها اللهم  
او الابق ثم يضرب في وسط التواره مسمار في حايطة المكان الذي سرق منه  
او خرج الابق منه فانه يرجع قريبا ويحترق ان يرجع مكانه ويمود السرق سرعا  
**د**يكر كذا في اجتهد والعقرب والبرغوث من اليت قوله تعالي  
الم تر الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا

في كتابه

قوله اي فعله مودته  
بما لا توافقه العباد

في كتابه

قال الحكيم اذ كتب هذه الالة في طشت بهاد ثم بحيث بعصاة برنوف  
 ثم رث بذلك الما في البنت لم يبق فيه حية ولا عقرب ولا برغوث الالامات  
 بادن الله تعالى وان كبت يوم الخميس بحمل في اربعة ورقات من الزيتون ودفي في  
 كل ركن من اركان البنت الذي فيه البنت فانه ايضا يوت ديسر لعامة  
 القرى وغيره او كالذي ترعى قرية من خاوية على عروشها قال اني يحي هذه الله  
 بعد موتها فاما الله ياي عام ثم بعثه قال كم لبثت قال لبثت يوما وبعض  
 يوم قال لبثت ياي عام فانظر الي طعامك وشرابك لم يتسنه وانظر الى  
 حمارك ولجنك آية للناس وانظر الى العظام كيف تنشر ثم نكسوا  
 لما فلما تبين لهم قال اعلم ان الله على كل شيء قدير قال الحكيم هذه الآيات  
 لعامة القرى والدور المعطلة والبساتين والارحية من كتب هذه الآيات  
 في رفق بطن في يوم الاحد ساعة انجاست من الهاد بهاد من دوات كاتب  
 له خطوط ثم لف الكتاب في رقعة طاهر من دفي هذا الكتاب تحت عتبة  
 باب دار او حمار او رجي او حوانيت معطلة يري عجبا ومن كتبها في انا نيلف  
 بما السائل مرات ثم رث ذلك من الاشجار والنخل الذي ترحلها اطعمت  
 ودخل فيها البركة الكاملة ومن كتبها في انا نيلف ومحاها باد وانصاف الله سكر

مطلع عمارة القوم والدور



وستفي ذلك الما لم ين مرض او سقم زال عنه مرضه اذا ستمى سبعة ايام قال الحكيم  
ومن يساقط شعره راسه وليت فليكتب هذه الآيات في انا ومعاه زيت ثم يهرس  
به راسه وليت وبدره يوم الجمعة في الحمام مدة ثلث جمع فان شعره ينبت نباتا حسنا  
باركاً ويصلح شانه **ويكره قوله** في الم الله **قال الحكيم**  
في ذلك ام الله الا اعلم وفعل الجباب من كبرهاية رقطاس اورد قطن بشك  
وزغران وآورد ويضع في طاهره عليها على طمن امن من الشيطان والصل  
ونظر الجاني ويجمع الحوادث ومن كبرهاية رقطن يقيم يوم الجمعة الساعة  
الثانية وجعلها تحت فصوص من لبس هذا انما على طهارة قال السعادة الجاه  
وقبول التور وانما ذالك الكلة والخطا وخرس عنه عدوه وقد وضعت هذه  
الآية في المربع فان كتبه للعيسان او المرأة الحامل فليكتب حوله اذ قالت امرأة  
عمران ام سوزة الفاتمة وان كتبه للرجل فليكتب حوله سرده الم المرح وانا اعطيتكم

واحد اعلم

مؤلف رحمه الله تعالى هو مؤلف كتابي دار  
 اوله  
 غفله

ابن خازنه سرمد او لميله عدو دار كبردارك

ادفات امراء عمان رب اني ندرت لك

٧٤٥	١٩٩	١٢٠٩	٣١٣
هدي للناس	وارثك التوريه	تزل عليك	الماسه لا اله الا هو
وارثك النهران	والابنيل قبل	الكتاب بالحق	الحق اليتوم
٧٤٦	١٠٩٩	مصدق الماني يديه	
١٢٠١	٣١٤	٧٤٤	٩٠٠
		٧٤٥	١١٩٠
٣١٥	١٢١١	١٩٦	٧٤٣
		١٠٩٧	٧٤٤
١٩١	٧٤٢	٣١٦	١٢١٠
١٠٩٨	٧٤٢		

ديكر لحفظ احوال اذ قالت امراء عمان رب اني ندرت لك ماني  
 محروا فقتل من انك انت اليمع العليم فلما وضعتها قالت رب اني وضعتها  
 اني والله اعلم با وضعت وليس الذكر كالانثى واني يمتها يرم واني اعيده  
 بك وذريتها من الشيطان الرحم فبقدها ربا بتره حسى وابنتها بنا تاحسا  
 وكلها زكريا كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندهم رزقا قال يا مريم

حفظه الله

اقول كذا قالت هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء <sup>غير حساب</sup>  
**ما الحكيم** خاصيته هذه الآيات تحفظ احوال ووقاية اولادهم  
 من الآفات والعيون يكت هذه الآيات بما ورد في زعمان في زفر  
 غزال ويعلق على عضد المرأة اليمين الى يمين وضعها فانها تامن الآفات  
 كلها وان كنت ورعمران بشك وعلقت على عنق الطفل في ابوابه جدي فانها  
 حوز عظيم لمن البكا والفرح وزد به من لبن امه القليل ويكون نسوة مباركا  
 وذكر للابن وللأمة الناسم يا ايها الذين آمنوا اصبروا الى آخر  
 خاصية هذه الآيات ينفع الابن يكت على قوس من شعر خبز ويظلم للعضد المرأة  
 اناسم فان رزول عنها ذلك **ديكر** سورة النساء لليعتم قوله تعالى  
 يا ايها الناس اتقوا ربكم الى قوله ربيما خاصيتها للرجل اليعتم الذي لا يولد له  
 من كبتها على قطعه حلوا بزعمان ليله اجمعة نصف الليل حيث لا يراه احد  
 ربا كلها وجامع فانها محل منه **ديكر** لجزائيم بما ينفع قوله تعالى  
 فيكت اذ اجينا من كل امة الى قوله حديثا خاصيتها اذا كت بدم همد  
 في كنه البني ووضعها على صدر المرأة اجرت باعلت كما يحدث البقطن  
 بغير شكال **ديكر** لمن دفن شيئا وصاع عنه قوله تعالى ان الله يامركم



ان تؤذوا الامانات الى اهلها الى قول بصير حاجته هذه الآيات اذ اذاد  
 الانسان ديناً ونصاع عنه يكب هذه الآية في انا جدي وعجوا يا السما  
 ويرش في المكان الذي يتوهم ان الدين فيه فانه يقع عليه ويفطر ويسكو  
 الحجة ونصاً اخرج من شئغ ساعة حسنة الى قول حديثاً حاجته هذه الآيات  
 ان من اراد ان يخطب احداً او يطلب حاجته فليكتب ذلك يوم الجمعة عند  
 طلوع الشمس في خرقه من ثوب عروس بكر ويعلمها عليه فان حاجته ينفعه ذلك  
 اخرج ذلك لابطال السحر قوله ومن يخرج من بيته مهاجراً الى قوله رجعي  
 حاجتها للسحر اذا انتهت كنه الينى ولحقها بلسان سبعة ايام وهو طاهر  
 الرين بطل عنه السحر ولم يؤثر فيه شئ الى ان يوت ويسكو لموسوس  
 في الصلوة وغيره قوله واذا كروا نعمة الله عليكم وميثاقه الذي واظكم به اذ  
 قلتم سمعنا واطعنا واقلوا الله ان الله يعلم بذات الصدور يا ايها الذين  
 آمنوا كونوا قلوبكم لله شهداء بالسط ولا تجرمكم بشئ ان قوم على الا  
 تعدوا اعدوا هو اقرب للتوبي واقلوا الله ان الله خير بما تعلمون حاجته  
 هذه الآيات لمن يؤسس في صلوة وفي وضوء ويرى الاحلام السود  
 في منامه من كان به ذلك فليكتب في انا رجاء او مر وعجوه ويشرب من ذلك الماء

ملك دفع الوباء في الصلاة

لديا ام يني كل يوم على الرقيق فانه يزول عنه ذلك **د** **د** كقولته واداموا  
ما ازل الى الرسول تري اعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون  
ربنا آتنا فاكبتنا مع الشاهدين هذه ينزع الصلح والطريق في الاذنين  
من كبتنا في اماطاهن يد صغير لم يبلغ الحلم ومحايا بدهن ذنب خالص وقمر  
على النار وقطره الاذن الرحمة زال باذن الله **د** **د** كرسوده الام  
قوله الحمد لله الذي خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم اكد  
كفروا بهم يعيدون من قرا الايات كل صباح ومساء ومسح على بدهن سبع  
امن من جمع الاوجاع **د** **د** كقولته وما جعله الله الا بشري لتظاير  
به تلوكم وما المضر الا من عند الله ان الله عز وجل قال الحكيم ادركت  
هذه الآيات في السابع والعشرين من شهر رمضان في بطنه وجلد تحت  
فص خاتم من لبر هذا انما لم يزل محروسا فرها مسرورا منصوبا على  
عاداه وان كبت في مروج فهو اجود وهو هذا والله اعلم

٢٩٠	٧٣٠	٧٥٠	٧٠٤
ان الله عز وجل حكيم	وما الضلالة من عند الله	ولتطين به قلوبكم	وما جعل الله الآية بشيء
٧٤٩	٧٠٧	٢١٩	٧٣١
٧٠١	٧٥٢	٧٢١	٢١١
٧٢٤	٢١٧	٧٠٩	٧٥١

وراء ذواتها تبت الجبال انقضت الارض

دعيت قوله وقال الملك ايتوني به استخلصه لنفسى فلما كلفه قال انك  
اليوم لدينا يمكن اينما قال اجعلنى على خزان الارض اى خيفة يعلم وكذلك  
مكننا يوسف فى الارض يتقولا منها حيث يشاء نصيب برحمتنا من شاء  
ولا يضرع احد المحيى حاجته هذه الآيات لمن كان معطلا من القصر  
والعمل واراد ان يتصرف فليصم يوم الجمعة ويكون من اول الشهر ثم ردا  
السودة الجمعة ليله عند دخول فراسة ويكتبها يوم الجمعة بين الظهر والعصر



ويتم نهاره فإذا انقضى قراء ايضاً ثم صلى صلاة العشاء الآخرة ثم قرأ بعد الصلاة  
 ويدخل فرائشه وقرأ ايضاً ويبدل ويكرر ويحجج ويصح ما يشاء ويستغفر الله ما به مرة  
 ثم ينام فإذا أصبح نوى أنه لا يظلم احداً ولا يتعدي الحق ويعلق الكتاب  
 خارج دأره فانه ينصرف ويعان في تلك الجمعة او قرياتها ومن لم يحسن قراءة  
 السودة يكتفي ان يجعلها تحت راسه والذكر والصح والصوم ويكر  
 سورة الرعد قوله تعالى المرتلك آيات الكتاب والذي انزل اليك  
 ربك الحق ولكن اكثر الناس لا يؤمنون الله الذي دفع السموات سبع عديد  
 ترونها ثم استوى على العرش ومخر الشمس والتمز كل بحري لاجل مسمى يدبر الامر  
 ينصّر الآيات لعلمكم بآياتكم تؤمنون وهو الذي مد الارض وجعل فيها  
 رواسي وانهاراً ومن كل الفرات جعل فيها روين ايضاً فيسئ الله  
 الهاد ان في ذلك آيات لقوم يتفكرون قال الحكيم خاضتها عمارة  
 الدؤد وتجارة وعماراة الاملاك وحرابت المعطلة كتبت في دفاع وفي  
 في اصبح اركان الموضع فانه يرى البركة وكثرة الخير وهو المكان ويكره عليه الرب  
 وقد وضعت ربها فليكتب الله في حوله فانه اعظم تأييداً والكرهية

والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

مطلع دفع الدود واجاد من الزرع

ديكر قوله وقال الدي

كروا وسلم نخرجكم من ارضنا

اولم تعودن في ملتنا فارجى الله

اليهم بهم فتملكن الظالمين وليستكنكم

الارض من بعدكم ذلك لمن خاف

تقاي وخاف وعبد ولا تتنحروا

٧٧	٦٨	١٥٦	١٨
هولاء	مجي	يقيم	جي
١٥٥	١٩	٧٦	٦٩
٢٠	١٥٨	٦٦	٧٥
٦٧	٧٤	٢١	١٥٧

وخاب كل جباد عيند من ورايه جهنم ويستقي من ما صديد يخرجه ولا يكاد

يسبغه ويايته الموت من كل مكان وما هو عيت ومن ورايه عذاب غليظ قالك

من كان له جنة او زرع واستوي عليه دود او فاد او جراد فليكتب هذه في

اربعة الواح من خشب الزيتون اول نهار يوم الاربعاء قبل طلوع الشمس

ويجعل في كل دكن لوح ويقرأ عند هذه الآيات ثلثة مرات فانه يذهب كل

حيوان يوفيه وليكتب الآيت في حوله هذا المربع والله تعالى اعلم واحكم

٢٠٠١	٩١٤	٤٣٧	٣٠١٣
فأعياهم فهم لا يصرحون	ومن خلقهم سدا	وجعلنا من بيت أيديهم سدا	أنا جعلنا في أعناقهم أغلا لا يصرحون الأدقان هم محزون
٤٣٩	٣٠١٥	٢٠٠٠	٩١٧
٣٠١٦	٤٣٩	٩١٤	١٩٩٩
٩١٥	١٩٩١	٣٠١٧	٤٣١

ديكور توتيه والارض مد ذناك واليتناينها واسبى وابنتناينها  
 كل من سوزون وجعلنا لكم فيها معاش ومن لستم له برايتين هذه للورق  
 والبركة والسعة والخط ونمو الاشجار والزرع من اراد ذلك فليكنها في لوج  
 في حوله هذا المربع وليتم في الحانوت اوتى زرعه اوتى بستانه اوتى قبا  
 في وسط الموضع فانه يرى البركة وجميع ما يحبه والله اعلم



٥١  
 ملاحظة: ذكر في مخطوط الزرع والاشجار جميع الاشجار

ديسر قوله هو الذي  
 اترك من السما ما لكم منه  
 شراب ومنه فحريتي  
 تنبت لكم الزرع والريون  
 والخيل والاعقاب ومن  
 كل الثمرات ان في ذلك لآية

١٠٦٧	٥٥٠	١٣٦١	٤٥٣
واترناز	لنخرج بها	وجات	وفا
المعصرات	ما تجاجا	وبنا	انفا
١٣٢٢	٦٥٢	١٠٦١	٥٤٩
٦٥١	١٣٥٩	٥٥٢	١٠٦٩
٥٥١	١٠٧٠	٦٥٠	١٣٦٠

والاربع من ذلك

لنعم فيكون هذه الماشية وابانها وحلول البركة ولنمو الاشجار وطيب الثمار  
 وزوال الآفات كلها وما يحدث على الزرع من الردي من اراد ذلك فليأخذ  
 فصل الربيع قبل طلوع الشمس من ماء نرجار ومن ماء بريرة ومن ماء مقرو  
 الآيات في ثلثة رفاع بكل ماء رقعته ثم يقرأ الآيات على كل ما يشاء من فروع ثم يرش ذلك  
 الماء على ابدان الماشية وعلى عليها سبعة دفعات فانه يرى ما يجب وسمى اراد ذلك  
 بركة الاشجار والزرع والثمار فليأخذ من ماء سبع اهدار ديرة ويجعل في  
 كل ماء رقعته ويقرأ عليها الآيات سبع مرات ثم يخلط الماء جميعه ويرشه على الزرع  
 في اصول الشجر والزرع فانه يرى البركة وقد وضعت ايضا لهذه الآيات مربعة  
 فليكتبها حوله فانه اعظم تاثيرا واكثر نفعه باذن الله تعالى والله اعلم

٢٠٥٥	١٢٧٤	١٩٤٤	١٩٤٣
وانزلنا من السماء ماء بقدر ما سكتاه في الارض	وانا على ذهاب به لقادرون	فانشانا لكم به جات من نجيل واعقاب	لكم فيها فواكه كثيرة ومنها تاكلون
١٩٤٥	١٩٤١	٢٠٥٦	١٢٧٣
١٩٤٣	١٩٤٢	١٢٧٦	٢٠٥٧
١٢٧٥	٢٠٥١	١٩٣٩	١٩٤٣

هو الذي ارسل في السماء ماء لكم منه شراب

ديكر سورة الكهف قوله يا محمد قد ارسل على عبده الكتاب الى قوله  
ابدا هذه ليطيب العيش وعمارة المنازل وجمع الشمل فمن اراد ذلك فليكتبها  
في حوله هذا المربع في اناطاهر ثم يحرق ويرش به حيطان ايت الاربع  
في اول كل شهر بحيث لا ينال الارض منه شيئا فانه يكون ذلك بادن الله

٣٦٢٩	٢١٧٢	٣١١٢	١١٢١
ويحي الارض بعد موتها وكلك تخرجون	يخرج ايجي من البيت ونزع الميت من الحق	ولد اهد في السموات والارض وعشيا وجيني تظرون	فبجان الله جين تسرون وجين تقبحون
٣١١١	١١٢٢	٣٩٢١	٢١٧٣
١١٢٣	٣١١٤	٢١٧٠	٣٩٢٧
٢١٧١	٣٦٢٦	١١٢٣	٣١١٣

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اترك على عبده الحبيب

ديكر تكدير عيش العدو وينذر الذين قالوا اتخذ الله ولدا الى قوله  
جزا هذه تكدير عيش العدو وفريق شمله ودوام دباله وفساد ذرعه مع  
اموره واحواله فمن اراد ذلك فلما خذ في اول السبت من المحرم قبل طلوع  
الشمس قبضات تراب من سبع مواضع من مسجد مهور ومن دار خالصة



ومن حام مطلة ومن فاختة خراب ومن بنت فيه جادة ومن مرق اربط  
ومن تراب دارموتونه خراب ثم يتلوا عليه الآيات على كل واحد سبع  
ويتلوا في الآخر اللهم شتت مثل اعداي فلان وفرق جمعهم وزلزل اعدائهم  
وقلب تدبرهم وخرّب بنيانهم وبدك احوالهم وقصر اعمارهم واقطع  
ارزاقهم وقرب اقبالهم وشغلهم بابدانهم وحذبهم اخذ عن ربهم  
ثم يخلط الجميع ويرش منه في دار من يريد او ثرعدا وبلده فانه الى سبع سنوات  
تري الحب وياك ان لا تعلم الا لمن يستحقه **دس** كرتو تعالي  
وان خفت الموابي من وراي وكانت امراتي عاقرا الى قوله بعث جيا  
خاصته هذه الآيات من كان زوج لم يحمل فليارها ان يصوم اربعة فادرك  
المغرب افطر هو وزوجه على سكر ولوز وجر وشراب من الماشي ثم يكتب  
الآيات في جام زجاج بمسل نخل لم تفسد نار ويغلي ماء عذب طاهر ويأخذ  
محمس اسنوف اربعة وعشرين جنة ويقرأ على كل محص الآيات ثم يحمل عليها  
ماء ثم يحملها في قدر ثم يتركها على النار ويوقد تحتها نار اقرب ويقيم هو وزوجه  
ويبكي العشاء الاخير ثم يقرأ بعد العشاء الاخرة سورة يريم ثم يضيئ الماء  
فاذا بفتح المحس ويضيف اليه ماء العنب المعقود ويشرب هو والنصف <sup>النصف</sup> وزوجه

وياسون ساعة ثم يواتهما فانها تخر الوقت فاذا فعل ذلك ثلث مرات كان ابلغ  
واجب للوله والله اعلم **د** كر سورة طه بسم الله الرحمن الرحيم طه الى قوله **س**  
هذه الاية للعبادة والبنوك والطاعة من كتبها في اناه موم او جيني عيشك  
وزعزان وما ورد ويجمع بدهن بان وعلمتها عاليه وانشأت اليها من غير كافر  
فمن مسح بدهن الدهن حاجته بالبنوك واجاه والمجنة وسعد عند كل من يعايله ولبناه

ويعرفه ويكتب هذا المربع في قسطاسي ويجعله والله اعلم

٣٥٣٢	٣٤٣٣	٣٤٩٢	٣٤٩٣
طه ما اترنا عليك القرآن تشقى الا تذكره لمن يخش	تزيلا عن خلوت الارض والسموات العلي الرحمن على المر استوي	لما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثري	وان تجهر بالبنوك فانه يعلم السواخي الله الله الامره الاسماء احسن
٣٦٢٥	٢٥٣١	٣٩١٣	٣٥٩١
٢٥٣	٣٩٢٢	٣٥٩٣	٣٩١٥
٣٥٩٣	٣٩١٤	٢٥٢٩	٣٦٢٣

ويكر قوله في يومئذ يتبعون الداعي لا عوج له وخشت الاصوات للرجي فلا تسمع  
 الا هم الى قوله ولا هم اذا كبرت هذه الآيات في رقرال وجلت في انبؤ  
 نحاس وعلت على طعن كثير البكا ينقطع بجاذبه ومن كبتها وعلها في عضده صحت عدوه  
 وبهت من هيئته ويكر قوله ولا تدن عنيك الى متغابره اروا  
 منهم ذمهم ايقم الدنيا الى قوله والعاقبة للمتوى خاصيتها ان من كبتها وعلها  
 عليه ان كان غرا نوح وان كان قبرا استغنى وقد وضعت روبا فليك رايه حوله

٣٢٣	٤٣٢	٢٠٦١	١٦٤١	١٦٤١
وما لا يعلمون	ومنا انهم	كلها ما تبت الارض	سبحان الذي خلق الارواح	١٦٤١
٢٠٦٠	١٦٤٢	٣٢٣	٤٣٣	١٦٤١
١٦٤٣	٢٠٦٣	٤٣٠	٣٢٢	١٦٤١
٣٣١	٣٢١	١٦٤٤	٢٠٦٢	١٦٤١

ويكر قوله في هذا السنون اذ ذهب مغاضبا الى قوله يحي المرئيين وقوله نعم  
 الذين اذا اصابهم مصيبتهم الى قوله هم المتمدون وقوله في الذين قال انهم

ما جت



ان الناس تدبجوا لكم الى قوله ونعم الوكيل وقوله يا ايوب اذ نادى ربه انى مسنى  
 الضر الى قوله وذكرى للعابدين وقوله ته فتذكرون الى قوله سؤل العذاب حاجته  
 هذه الآيات التي ذكرت وهي خمس آيات لزوال الهم والغم ودفع كيد الكايد  
 من امر من امور الدين وضاقت عليه اسبابه فيلجج الله ته ويتوب اليه  
 سبعين مرة ويتوضا ويصلى ركعتين يقرأ فيهما ما احب من القرآن فاذا سلم جلس  
 يصلى على النبي عليه وآله سبعين مرة ثم تسجد ويقرأ الآيات ويسأل الله ته حاجة  
 فانه ينج عنه واما قوله ته فتذكرون الى العذاب وقوله ته والتي احصت  
 فرجها الى قوله فاعبدون هذه يحفظ وله اكامل وعونها عليه وخروجها  
 ويختار اذا كتبت هذه الآية وعلنت على اكامل او ما يتعلق بالجلدة اربع  
 يوما ثم يترعه الى شهر الولادة ثم يعلته عليها الى حيي الولادة ثم يعلق في عنق  
 الصغير فانه يكون ما ذكرت وهذا لوجه فليكتبه بالطهارة والنظافة والله اعلم

عام	١٢٥١	٥٢٩	١٠٤٦	ديكر قوله ان
فتد كرون	وافرض	ان الله يصير	فوقه الله	الذين سببت لهم منا
ما اقول لكم	ايي الى الله	بالعباد	سيات ما كروا	الحسن اويليك
٥٣	١٠٤٥	١٧١٥	١٢٥٠	عنها يتعدون لا يسمعون
١٠٤٣	٥٢٧	١٢٥٣	١٧١٦	اشتب
				حسبها وهم في ما
				انفسهم خالدين لا يحزنهم
١٢٥٢	١٧١٧	١٠٤٣	٥٢١	الزعم الاكبر وتلقا تم

والله اعلم بغيره

دفا قال فيكون من الغالب

الملايكه هذا يومكم الذي كنتم تعدون هذه الايات لروا المحي والبرود والافضل  
 وجمع الامراض من كبتها في اناطاسر بدها ثم محام باه بران لا يراه الشمس ثم يستقر  
 من المريض يدبرج فاذا شرب ذلك ورش يقيه الماء على ظهره وقت شدة الوجع  
 ينفل ذلك بده ايام زالد عند ذلك ومن كبت في اناطاسر ومحام بدهن  
 ابا بنوك ودهن به من كان له وجع في الظهر والركب او غير ذلك فانه ينفع  
 باذن الله ديكر للملاك العدو قوله ثم اخذتم فيكف كانت  
 يكر فيكاف من قرية اهلكنها وهي ظالمه فهي خاوية على عروشها ويومر عطلة  
 وقصر مشيد افلم يسيروا في الارض فتكون لهم قلوب يعقلون بها او آذان

منهم ما يلهو بها ويستمع

منهم ما يلهو بها ويستمع

يسمعون بها فانها لا تقي الا بصار ولكن فقي القلوب التي في الصدور حاجته هذه الآيات  
لتدبير الظالم وهلاكه وخراب دياره وفساد امره وانعكاس احواله كلها من اراد  
لظالم متخفي لك فليأخذ من بحر العساد سبع اوراق في سبع ايام كل يوم ورقة  
قبل طلوع الشمس ويبدأ يوم السبت آخر السبت في الشهر وان كان مغرا فهو اجد  
ثم ينثف الورق في الظل حيث لا يراه الشمس ثم يكتب على كل ورقة قبل ان ينثف  
الآيات كلها ويوطن ثم يدقها ناعما ويقول عند دقاها يا فلان وفلان الى ان يخرج  
ثم يرش ذلك المدقوق في بيت الظالم الذي يريد ويخرج منه ويدخل اليه فانه  
يكون ذلك وان كتب في كل الآيات ثلاثة في ثلاثة باسمه فهو اسرع في التاثير  
ويسأل عن طلب الزوج والولد قوله والدين يقولون بها هب لنا من اذننا  
وذرنا تاخرة اعيى واجعلنا لليتيم اماما اوليك بحزن الفرة با جبروا  
ويلتون فيها نجتة وسلاما خالدين فيها حسنت مسترا وتمنا ما حاجته هذه  
الآيات لمن كان غريبا واراد ان يتزوج ويهوى عليه الزوج بزوج مباركة وولد  
ولد اباؤا كما قرأ عيسى فمن اراد ذلك فليعلم تلك ايام ويقرأ كل ليلة عند منامه  
هذه الآيات احدى وعشرين مرة ويسأل الله الحاجة وييام ويفعل ذلك  
في كل شهر مرة واحدة فانه يتزوج زوجا ياله منها ما يريد ويختار ويكتب

عاشق من اهل البيت  
وان شئت من اهل البيت  
كنه بدد وان ارقبها

مطلب الزوج والولد



هذا المربع ويكمله فانه جربته ولا يحفظ واسمه اعلم

٩٠٤	٢١٩٩	٥٠٠	٩٩٩	ولا تدن منك الى ما تنفاه ازا جاسم اهن
واجبنا	وذرياتنا	ربنا هب لنا	والذين يتولون	
للمقين امانا	قوة اعين	مزار واجدا		
٣٩٩	١٠٠٠	٩٠٣	٢٢٠٠	
١٠٠١	٥٠٢	٢١٩٧	٩٠٢	
٢١٩١	٩٠١	٢٠٠٢	٥٠١	

و كرس كتب هذا اللوح يوم اجمع من شهر رجب من كل هذه  
 ما يوه الناس واجتس وكان له قبله عظيم عند الرجال والنساء  
 وعند جميع الخلق ولا يزال محفوظا محروسا مصونا من جميع الآفات والعلات



فانه جيد والله اعلم واحكم

١٣٦٠	١٧٤٦	١٦٢٠	٢٩٩١
وما علمت ابيهم	ونحن نافعها من	وجعلنا فيها خبات	وايتلم الارض
انفلا يشكروا	اليوم نياكلوا	من تحيل واعقاب	اليت احييناها
	من عن		واخرجنا منها جبا
			فنه نياكلون
١٦١٩	٢٩٩٢	١٣٥٩	١٧٤٧
٢٩٦٣	١٦٢٢	١٧٤٣	١٣٥١
١٧٤٥	١٣٥٧	٢٩٩٣	١٦٢١

ويك قوله انه اركض برجلك هذا مفتش بارد وشراب قال اليكم  
من اكثر قراة هذه الآية ومو يستبطل عينا او يحزير اربع له ما يليب  
بما ذك كثر بادن الله وان قس هذا المربع في حجر ودق في سبع كثر ماؤه  
وبركة والله اعلم واحكم





٤٢٢	٦٩٧	١١٤٤	٦٢٧
بارك الله على من	بارك الله على من	بارك الله على من	بارك الله على من
١١٤٤	٦٢٨	٤٢١	٦٩٨
٦٢٩	١١٤٦	٦٩٥	٤٢٠
٦٩٦	٤٢٩	٦٢٠	١١٤٥

اعرف نفسك لله  
اولا ولا تترك  
الكلية فطاه وعلني  
الى امانه فاجاب

اذ اندرتهم بالاحقاف وقد خلت النار من بين يديه ومن خلفه الا تعبدوا  
الا الله انى اخاف عليكم عذاب يوم عظيم قالوا اجبتا لانا فلما عر  
المتنا فانتنا بما نعبد انا ان كنت من الصادقين قال اما العلم عند الله  
والمعكم ما ارسلت به ولكن اريدكم قوما يتعلمون فلما راه عازضا مستقبلا اودعهم  
قالوا هذا عارض محض بل هو ما استجلبتم به ريح فيها عذاب اليم تدرك كل كثر  
بارد بها فاصبحوا لا يري الا سالكهم كذلك تجري النجوم المجري هذه الايات  
لخراب بؤس الظلمة وتدميرهم وخراب اجتمهم وفساد ذرعهم وتعطيل  
سواشهم وتبدل احوالهم كلها فمن اراد ذلك فليأخذ من ما ربح ابيار  
معطلة وتيلوا عليها الايات سبعة ايام اولها يوم السبت واخرها يوم الجمعة  
في نقصان الملائكة كل يوم عند طلوع الشمس وعند غروبها ثم ياتي يوم السبت  
بعد السبعة ويجعل الله في اربع جوارح وبرق كراقرض حتى لم يبلغ اكله ويأمر  
ان يصبا كل ركن من اركان الدار او البستان او بوايت العنم او مكان  
العدو فانه يكون ما ذكرت سرعيا جللا يرى العجب العجيب فلا يهد الا لمن يتوجه  
فانه امر عظيم والله اعلم و  
هذه الايات للجاه والعنك والطاعة عند جميع الناس ومن ايضا للنصر على

فقد شئت من اعم لك رتبة  
وبما انما من مختلفه روايه  
اوله من ضاحكه له اعففت  
الجمود او قورلى  
بذلك ادلى بر الله  
يعزبه ادنى بر محمد  
بالاخذ باصمى بذكره

الحمد لله رب العالمين

الاعداء والبستة في قلب العدو ومن اراد لم يلبسها في ريق عزاليه بلاء ورد عزرا  
وموطاس من حل ذلك ولقي به عدوه اشهر عليه نصرا كثيرا وطاب عيشه وفرد كثير

	٢٤٦٩	٢٤٩٥	٢١٥١	١٧١
انا نحا الكفحا	ما تقدم من	وتم نعمة عليك	ويضرك الله	
مينا يعزلك	ذنبك وما آخر	ويهديك صراطا	نصرا عزيزا	
الله		مستبها		
٢١٥٩	١٧٧	٢٦٧	٢٦٩٣	
١٧٦	٢١٥٦	٢٦٩٧	٢٦٧١	
٢٦٩٦	٢٦٧٢	١٧٥	٢١٥٧	

هو الذي اراد الكفر



ويذكر قوله في وترسا من السماء ماء بياضاً كأنه لبن خالص  
 الحصيد والفحل باستات لها طلع نضيد رزقا للعباد واجنباء بلدة  
 يته كذلك انخرج خاصيته هذه الآيات وقاية الاشجار والزرع والكرم  
 وتطهر بركة ورجاثة فمن اراد ذلك فليترصد اول مطر يعطى في زمن الربيع  
 فليأخذ منه في اناء جديدة طاهر لم يعمل فيه شيء ثم يكت بسبع دقاع باء ورد  
 في كل رقعة منها الآيات ثم يغسلها بالماء عند الشجر وتقرأ عند غسد الآيات  
 سبع مرات من رشي هذا الماء ليلا في اصل كل شجرة اي شجرة كانت  
 وفي وسط اي دمع كان كثر بركة ونفع وطاب ثمره وحسن بناءه وكان  
 زرعاً حاصداً كما والله اعلم ويسورة النجم ولا تعالي  
 والنجم اذ لا هوى ما ضل صاحبكم وما غوي وما ينطق الى قوله رب البري خاصية  
 ذلك انه يصني الدهن ويفقهه ويصني القلب ويحس به ويرزق العيان ويورث  
 الدهن لحفظ القرآن والعلوم والحكم ويرزق الوسواس من كتب ذلك في جام  
 ذهب بمشك وبارود وسحاباً بمن ثم يشرب سبعة ايام متواليه بعد صلتك  
 الغداء على الرتي يبلغ ما يريد بادن الله ويسورة الحديد  
 قوله انه سبحانه ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم الى قوله الصدور

سورة النجم

سورة الحديد

وقوله هوانه الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة الى العزيز الحكيم حاجتها  
 ان من كانت له الى الله حاجة فليستغفر ويلبس ثيابا طاهرا ويلبس  
 ذلك اليوم ويستغفر الله يات مرة وصلى العشاء الاخرة وسبغ البدن بوضوء  
 على النبي يات مرة ثم يقوم ويصلي ركعتين يقرأ في احديهما الفاتحة واول السورة  
 الى قوله انه يعلم بذات الصدور وفي الثانية بعد الحمد آخر سورة الحمد بحسب  
 ويتشهد ويسلم ويحمد ويسلم على النبي صلى الله عليه وسلم في سجدة عشر ويستغفر الله عشر ثم  
 يقول يا من بيده مفاتيح السموات يا من بيده مفاتيح الارض يا من بيده مفاتيح  
 واليه المصير يا فتاح يا ذا الجلال والإكرام يا ذا الجلال والإكرام يا ذا الجلال والإكرام  
 توأمان والله اعلم **د** كقولنا كذا كذا هذا القرآن على جملته  
 الى الحكم هذه تتسكى كل وجع في اي عضو كان من جسده في جميع بدنه اذا  
 تلاها طاهرا على رجل طاهرا او امرأة طاهرة اذا الالوجع بادن الله تعالى  
**د** كقولنا ومن قد عليه رزقه فليستغفر الله الى الله ثم ليتيم ليل الحمد  
 من ضاقت معيشته وتعدد عليه رزقه فليستغفر الله الى الله ثم ليتيم ليل الحمد  
 نصف الليل ويستغفر الله يات مرة ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم وقرأ الايات  
 يات مرة ويأمن فاذا اجمع يكتب هذا اللوح ويحمله فانه يرى المخرج من ضابطه

وعلم الحجة ان الدعاء عند  
 ذكره في حضوره في التواضع  
 مستحب وقد ورد في ذلك  
 فاستغفره وفي ذلك  
 والكشف والدعاء في صلاة  
 وليلة عشر جسد وقد ورد  
 الايام الخاضعة في صلاة  
 وسبغ ذكره في هذا الكتاب  
 الكتاب في الصلاة كتاب الحمد  
 في الايام الخمسة ان الله  
 نت قال الدعاء الدعاء  
 في شرح العقائد الضمنية  
 سمعنا من مشايخ الحديث  
 الدعاء بخمس ذكره في الصلاة  
 مستحب وقد ورد في ذلك  
 من كتاب الحمد في الصلاة  
 تحية الانبياء







بنوعی که در وی تبیی شود والله اعلم واحکم

۹۶۹	۱۳۹۶	۱۶۶	۷۳۱
تدجل الله	ان الله	فوجب	وزیر توکل
لعلی قدر	بالغ اولا		علی الله
۱۶۵	۷۳۹	۹۶۱	۱۳۹۷
۷۴	۱۶۱	۱۳۹۴	۹۶۷
۱۳۹۵	۹۶۶	۷۴۱	۱۶۷

دیکر بجهت دفع طاعون و وبا و دفع پریشانی و بلا نیکو صحیح  
 دیدیم که حضرت رشید الاولیا شیخ علی کلا در مصداق شده بود با جمعی  
 مریدان و طاعون عام واقع شد بچشتی که هر روز بسیاری مردم بکشت  
 می شدند حضرت شیخ یک شب در خلوت متوجه بودند حضرت رسالت  
 بنامی را علیه الصلوة والسلام در واقع دیدند شیخ استدعا کرد که یاد سر

دعای حضرت

محکم واقع شده و مریدان من بغایت متوهم بر ایشان شده اند آن حضرت <sup>رحمته</sup> فرمود  
 که بگو که بعد فراغی <sup>هنگام</sup> یک نوبت قرا یا یا الکا فزون و یا زده نوبت قل  
 و معوذتین یک نوبت بخواند که از طاعون و وبا ایمن باشد حضرت  
 شیخ دوزیک مریدان را امر کرد بدان مداوت نمودند به بسلامت ماندند و با <sup>غایت</sup>  
 هر چند مردم که باین مداوت کرده اند مجرب بوده و این قیر بسیاری مردم  
 دینوم که در طاعونها صعب واقع شده بدین مداومت نموده اند محفوظ بوده اند  
 و یک نوبت این فقره را شاکری بود که در حسن و جمال یوسف وقت بود  
 از قیر بعضی علوم استفاده می نمود و در شهر طاعون صعب واقع شد و در سنه  
 از مصاحبان او دفعه طاعون بر او زده فوت شدند بشیر التاجا که این چهار لوح را  
 بجهت او وضع کردم که با خود دارد و الحق که او را هیچ المی نرسید و بسلامت  
 ماند و انواع فترجات و جمیعها و از دفع نمودیرکت این الواح و دیگر کلمات  
 و موات امتحان شده مجرب است چون در شرف آفتاب نویسند با ملاحظه  
 حال دیگر کواکب سیاقی آثار ابر چند ازان بفرمود رسید و موفد الاحوال  
 و نافع ابالد باشد محفوظ و مجرب از جمیع آفات و عاهات

و الله اعلم و احکم



بسم الله الرحمن أزكى ما آيات الكافرون	لا أعبد ما تقدون ولا أتم عابدون ما أعبد	ولا أعبد ما عبدتم ولا أتم عابدون ما أعبد	لكم دينكم وبي دين	بسم الله الرحمن الرحيم	قل هو الله أحد الله الصمد	أبدي ولم يولد	ولم يكن له كفوًا أحد
١٥٠٣	٣٢٣	١٣٣٣	١٤٥٩	٢٣١	٣١٠	٧١٧	٤٥٠
٣٢٢	١٥٠٠	١٤٦٢	١٣٣٣	٣٠٩	٢٣١	٤٥٣	٧١١
١٤٦١	١٣٣٥	٣٢١	١٥٠١	٤٥٢	٧١٩	٣٠١	٢٣٩

موسى

بسم الله الرحمن الرحيم	قل أعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن	شر فاسق أدا وقبح من شر السامات	في العود من شر حاسد أذا حسد	بسم الله الرحمن الرحيم	قل أعوذ برب الفلق من شر الناس ملك الناس لئلا يأس	من شر الوسوس الخاص الذي يوسوس	في صدور الناس من بين الناس
٣٩٣١	١٧٣١	٧١٧	٢١٠١	٢٣١	١٢٥٣	٧١٧	١٦٦٢
١٧٣١	٣٩٢١	٢١١١	٧١١	١٢٥٢	٢٣٧٧	١٦٦٥	٧١١
٢١١٠	١٧٣٦	٣٩٢٩	١٤٦٤	٧١٩	١٢٥١	٢٣٧١	٢٣٧١

بروز طاقم  
سید وادار

ر	٢	٢	م
٢	٢	٢	ر
٢	٢	٢	م
٢	٢	٢	ر

س	٢	٢	م
٢	٢	٢	س
٢	٢	٢	م
٢	٢	٢	س

م	٢	٢	س
س	٢	٢	م
٢	٢	٢	س
٢	٢	٢	م

باید که هر جهاد لوح را از یکدیگر جدا بنویسند مقابل هم و پشت بوجه دیگر که بر  
کوته‌ها آن وضع شده نیکو دتم کند و سبب دد سبوت و اضلاع بر ع

۲	د	ی	ق	ی	۲	دارد پس بر مقابل آن الواح
۲	ق	ی	و	ی	۲	از طرف بسیار حرف می‌قیوم
۲	و	ی	۲	ی	۲	تکثیر کند بدین نوع که نموده
ی	۲	ی	۲	ق	ی	شده پس بر حول آن الواح
ی	۲	ی	۲	و	ق	
۲	و	ی	ق	ی	۲	

و این حرف مکسر فاعله الکتاب مع این دعا بنویسند اللهم سكن هيبته  
صدمة قهرمان اجبروت باللعين الناذلة الواردة من فيضان الملكوت  
حتى تشبهت باذيانك لطيفك عن قهرك و فقيم بك عن انزال قهرك و حفظك  
يا ذا النور الكامله والقدره الساميه برحمك الواسعه يا حنى الاطلاق  
نجا ما تخاف فتغيث بك يا غياث المستغيثين اغثنا بفضلك  
وجودك وكرمك و احسانك يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام يا ارحم  
الراحمين اللهم انا نعوذ بك من العطين والطاعون والوباء وهجوم البلاء  
وموت الجنات ومن مضرة الحمى والبوسام ومنى الاستقام واعوذ بك من  
درك السباء وثمالة الاعداء وسر القضا وجهد البلاء يا حي يا قيوم

یا حمید السعادی یا کریم الصنع یا عون الضعفا والمظلومین بلطفک یا ارحم الراحمین  
 چون تمام شود بنی بر نظر آن یک مربع بکشد و عدد آن حروف مکسر را در اول آن آفر  
 که آن ۱۲۱ می شود یک درود آن مربع وضع کند بر نظم طوسی بدستوری که از پیش معلوم  
 و در باب چهارم و بنی بر چهار گوشه این مربع این چهار اسم تکرار کند الله کافی یا بی بی  
 و بنی بر حوال آن آیه الکافی و لایلاف و انا اعطیناک نبی و محمد و یوسف آوردیم تا رطبا  
 آسان باشد و ما را بیا آفریند کسد

ک	ا	ف	ی
ی	ف	ا	ک
ا	ک	ی	ف
ف	ی	ک	ا

ا	ل	ل	ه
ه	ل	ل	ا
ل	ا	ه	ل
ل	ه	ا	ل

۳۰۶	۳۰۷	۳۱۰	۲۹۷
۳۰۹	۲۹۱	۳۰۳	۳۰۱
۲۹۹	۳۱۲	۳۰۵	۳۰۲
۳۰۶	۳۰۱	۳۰۰	۳۱۱

ب	ا	ق	ی
ی	ق	ا	ب
ا	ب	ی	ق
ق	ی	ب	ا

۴	۲۰	ی	ب
ب	ی	۲۰	۴
۲۰	۴	ب	ی
ی	ب	۴	۲۰





صورت بقیه اضطراب و قسقه قرائت اوله غایب نافع و مجرب

محرم ح ۱۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

او فیه بنویسند و در صلوات بر محمد و آله و سلم خاصیت نهایت است  
او فیه این نوع با خود دارد و بر خواندن آن مواظبت نماید فیض بی نهایت  
بجاء او آید

۲۵۹	۲۰۹	۲۵۷	۲۳۱
۲۲۹	۱۰۷	۲۵۱	۲۰۹
۱۰۱	۲۳۲	۲۰۶	۲۵۷
۲۰۷	۲۵۶	۱۰۹	۲۳۱

خارج شمع الملة والديته  
الکبروی قدس و محقق علی  
و نوریه الدیده الکبری  
قدس سر محمد قری آنکه  
کل بریم سبع مراد اخناه  
تعالی البته البته البته  
اللهم انی ضعیف فقوی  
اللهم انی ذلیل فاعزنی  
اللهم انی فقیر فاعثنی  
بر محمد و آله و سلم  
الراحمین

یاد در دین و دنیا و هرگز  
در ریش و شک دست  
نکرد و از جمع بیایست  
ارضی و سادی این باشد  
واحد اعلم  
یاد این نوع بنویسند در روزی که قریب زاید المیز باشد یا از  
پنجم ماه نگذشته باشد و در مہبوط و وبال و طرقت نباشد و متصل باشد  
یکی از سعدین بخرد و سستی در هر خانه که این نوع بر دیوار بچسباند  
و دم آن خانه از غارت و ذره و حرای این باشد و در فقرات برتر  
سالی واقع شده بود که هر هفته یک نوبت مردم آن شهر را غارت می کردند  
و جری و حرای دت باورده شب خانها را غارت می کردند این نوع را  
بخدمت کسی داده بودم که بر ستند یار خانه از اندرون چسباندند بودند  
دایما محفوظ بودند و مکرر مسایما ایشان را غارت کرد و ایشان آفتی

نیزه بود خانبه بکرات تجب قتل می کردند

۱۰۲۷	۶۲۷	۲۱۷۳	۱۱۱
سلام حی حق مطلع النجر	سلام علی نوح فی العالمین	سلام علیکم طبتم فادخلوا خالدین	سلام قولان رب رحیم
۲۱۷۳	۱۱۹	۱۰۲۶	۶۲۱
۱۲۰	۲۱۷۶	۶۲۵	۱۰۲۵
۶۲۶	۱۰۲۴	۱۲۱	۲۱۷۵

مطالع سلامت گشتی از عرف

دیکو این نوع بنویسد در روزی که قوسعود باشد و اگر در شرف  
باشد بهتر متصل یکی از سعیدین بنظر دوستی با جودت حال بویع و اتصال  
تو با او بنظر مودت حامل آن جون در کستی فشیخ از عرق شدن این باشد  
و سزده یا مبارک افتد مصون و محروس از جمیع خطرات و سوز بسیار حاصل  
کند و سلامت باز بویع آید فی کنیدی و الله اعلم



۱۱۷۲	۲۱۵۰	۱۱۳۷	۱۹۹۱
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ	وَلْيَتَعَفَّلُوا مِنْ فَضْلِهِ	لِخَيْرِي أَلَمْ تَكُنْ يَدُ بَاوَرَةَ	اَسَدُ الدِّينِ خَشَرُ لَكُمْ الْبَحْرُ
۱۱۳۶	۱۹۹۹	۱۱۷۱	۲۱۵۱
۲۰۰۰	۱۱۳۹	۲۱۴۱	۱۱۷۰
۲۱۴۹	۱۱۶۹	۲۰۰۱	۱۱۲۱

دیسگر هر که این مربع با خود دارد از جنت ذهن و قوت حافظه بیفت  
و این باشد از جنانوران گزیده و دهنده جوف شیر کرک و مادر و کرک و غیر ذلک  
در سن و حضر و مواد و مقصودی که داشته باشد حاصل شود بنویسد روز  
آذینه بساعت زهر یا روز دوشنبه بساعت شتر با خود دارد مراد  
حاصل شود باینکه بر حواله روح این دعا بنویسد بدستودی که نموده شده

و الله اعلم

آیات در سوره

۷۱۱	۳۴۴	۳۱۶	۲۵۱
رَبِّ اسْمِ	یَصْدِرِ	وِیْتَرِی	اُمْرِی
۳۱۷	۲۵۰	۷۱۲	۳۴۳
۲۴۹	۳۱۴	۳۴۶	۷۱۳
۳۴۵	۷۱۴	۲۴۸	۳۱۵

آیات در سوره

و بَرَاءَ وَ ذَبَّ وَ صَاحَّ وَ نَكَبَ وَ عَدَا وَ سَكَنَ اِنْ عَزَّ وَ جَلَّ

دیکر آیات و اینیات و آن هفت آیه مسورات که امر المعجز

علی کرم الله وجهه روایت کند از رسول علم که هر که باند او و شبانگاه این آیات بخواند حق تعالی او را از شربد آن نگاه دارد و از بهر بلاهاست و روز این کرد و میان این آیات گیره را دهفت لوح رقم گیرم و بر بالای هر لوح دو اسم خدا از اسماء آوردم که بدستور حرفی وضع کنند هر کس که این آیات را بدست نوع در شرف آفتاب یا در شرف ستری با صلاحیت حال فرودم کند و در فرق سرگاه دارد یوما میوما روزی بروی فراخ کرد و مهمات و مقاصد

مطلب آیات سبعه





ابجائیلین دوز قتا وایاکم اعلا الصالحین بفضل وکرمه و مو اکرم الا کر مین  
دارم الرا حین

عزیز ۱۰۱۵ ۱۴۱ ۱۸۲ ۷۹۹ ردوف

فلان یصیبا الاکتبه الله نا	هومییا	و علی الله	فلتوکل المؤمنون
۱۱۳	۷۹۱	۱۰۱۶	۱۴۷
۷۹۷	۱۱۰	۱۵۰	۱۰۱۷
۱۴۹	۱۰۱۱	۷۹۶	۱۱۱

دود ۱۳۱۵ ۵۹۰ ۲۱۹۵ لوح دوم ۱۷۹۵ دهاب

والله بضر نلاكاشه وان يردك من عباده  
الله بضر لالا هو بخر طار الله وهو العفو  
نصب ميرزا الرحيم

۲۱۹۶ ۱۷۹۴ ۱۳۱۶ ۵۱۹

۱۷۹۳ ۲۱۹۳ ۵۹۲ ۱۳۱۷

۵۹۱ ۱۳۱۷ ۱۷۹۲ ۲۱۹۳

منج ۱۲۷۱ ۵۱۱ ۱۵۵۲ لوح سیم ۶۶۵ مغز

وما من اية الا على الله ويعلم سترها  
في الارض وزقها وستر دعا بين

۱۵۵۷ ۶۶۴ ۱۲۷۲ ۵۱۰

۶۶۳ ۱۵۵۴ ۵۱۳ ۱۲۷۳

۵۱۲ ۱۲۷۴ ۶۶۲ ۱۵۵۵

حافظ ١٠٩٣	٦٢٣	لوح چهارم ١٩٠٣	نام ١٣٢٣
انی توکلست علی الله	بیی و ربکم مان دات	الا هو اخذ بناصیتها	ان روی علی صراط ستم
١٩٠٣	١٣٢٣	١٠٩٣	٦٢٣
١٣٢١	١٩٠١	٦٢٥	١٠٩٥
٦٢٣	١٠٩٦	١٣٢٠	١٩٠٢

باسط ١١٩	١٢٣	لوح پنجم ١٢٤	واسع ٣٠٩
و کاین مز دات	لا یخل رزقها	الله یرزقها وایاکم	و هو السبع العلیم
٣٤١	٣٠١	١٩٠	١٢١
٣٠٧	٣٤٥	١٢٣	١٩١
١٢٣	١٩٢	٣٠٦	٣٤٦



درزاق	۷۷۶	۶۵۰	ع ۱۲	ع ۲۵۱	لوح ششم قنّاج
ما یفتح الله لنفسه	من رجة فلا یسک لها	و ما یسک فلا و ما یسک فلا و ما یسک فلا			
۱۲۵	۲۵۰	۷۷۷	۶۴۹		
۲۴۹	۱۲۲	۶۵۲	۷۷۱		
۶۵۱	۷۷۹	۲۴۱	۱۲۳		

تادیر	۳۳۲	ع ۱۱	لوح هفتم	۲۴۲۵	ع ۲۷	قیوم
ولین سالتهم من خلق السّموات والأرض لیتزلزلن الله	تزلزلنهم ما تدعون من دون الله ان اراد فی الله بفضل	هل من کائنات ضرة او اراد فی برحه	هل من کائنات ضرة او اراد فی برحه	هل من کائنات ضرة او اراد فی برحه	هل من کائنات ضرة او اراد فی برحه	هل من کائنات ضرة او اراد فی برحه
۲۴۲۶	۳۳۲	۲۷۴	۳۳۲	۳۱۱۳		
۲۷۴	۳۳۲	۲۴۲	۳۱۱۶	۳۳۲۲		
۳۱۱۵	۳۳۲	۲۷۴	۳۳۲	۲۴۲۴		

وبيكر سلام قدام رب رستم بن آية جليل الله وعظيم الشان وفيها اسم الله  
 الاعظم من ذكره كل يوم ست عشرة مرة امنه الله ما يغاث وسله من شر الانس والجن  
 وردة من حيث لا يحتسب ومن ذكر هذا السر النوراني والاسم الرباني ١١ ١١  
 ثم صلى على النبي ١٣٢ مائة لا يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه وما اكث  
 من ذكره خاف الا ان يسلم من الآفات ولا يلهو ولا يجد يود الاجابة  
 ولكن شرا كذا وتاذا وادوم على ذكره سالك فانه يكون مجاب الدعوى وله  
 من العود ١٢٠ فاذا وضع ذلك في روج كان امنا لكل الخافين وقال ابو بكر  
 رحمه الله لله حجة رات فماريت انج منه علا ومن وضعه في جام والوتر  
 شره ووضع في اصبعه بعد ذكره الاسم بعدد عصبه الله في جميع احواله ونقص  
 وسلمه في ثلباسه من الآفات ولا تقع عليه بصر جبار الا من شره فتدبره  
 فهو من الاوصاف العزلة وان ثبتت بكت موضع ١٣٢ اسم توم  
 اذ من اخص اوصاف محمد ع كذا قال علم انا من لا يحياي واما  
 ومولاهم لزم الحق القوم وكذلك انصايت موضع ١٣٠ اسم توميل  
 ومن اخص اوصاف ابراهيم ع اذ هو اول من اقوي الضيف وطعم  
 الطعام قدام هذه الاسرار العجته والمناسبات الشريفة تلح لك بارة

من علم التصريف الذي لا يطلع على غراب نكته إلا الآحاد ولا يدرك خرافه غيره

الا لا فراد ذلك بين الله علي من يشاء والله واسع علم

١	سلام	قولا	مزرع	رحيم	ق
٢	رباحه	ملك صادق	موز	محمد	و
٣	جيب باقى	لطيف	العباس	الرسول	ل
٤	عبد الصل	ابراهيم	سينر	الجنى	ا
٥	شلا	١٠	٦	٧	٨

بدانکه این مرغ مذکور از اعمال شیخ ابوالعباس بنوفی قدس سره است و اوشید  
را حزنه اعتیادی کند زیرا که در اصل و در حرف بود که ادغام کرده اند و درین  
آیه کریمه رب را بدویت و چهار عدد گرفته لیکن در که المراد و دیگر کتب  
تأخرین تشدید را اعتیادی کتد و هر دو مذکور است و اما این  
آیه کریمه را در بعضی دیگر آورده بدستور تأخرین با بعضی اسماء که مناسب



چون در اوقات لایق بنویسد برای مستجاب بی فواید عظیمه تواند بود و الله اعلم

۱	سلام	تولا	مزرع	رحیم	قی
۲	باسط جلیل جیل دیان	منع مجید	الله وکیل	مومن	و
۳	حبیب نافع	جی قیوم قریب	تم مالک	یس وهاب خواد ط طس	ل
۴	صاحب	صمد	ن وودود جیب لطیف دادن واجد	ملک سبب الاشباب	ا
۵	مرب				

اما روش برقی که شیخ ابوالعباس بونی رحمه الله نوشته غیر روش الواح است و ما چند لوح دیگر بهین روش وضع کنیم تا دستوری باشد طالبانرا و اول برقی بدیدی وضع کردم و در هر دور عدد آن بر سر نوشته تا واضح باشد و فهم ممکن در باید و الله اعلم

هر که این لوح یا خود دارد هرگز  
 اوراد و ست دارند و عجب اثر کرده  
 و در میان مردم با حرم و عزت  
 بود و از ایشان شت بی نهایت  
 باید باید که در روز جمعه بسا  
 عت

۱۲	۱۳	۶	۳
۲	۷	۱۶	۹
۱۵	۱۰	۱	۱
۱۰	۴	۱۱	۱۴

زهر نریزد با صلاحیت حال قزوین و اتصالینها بوده و اگر روز  
 بخ شنبه و دوشنبه نریزد با همین ملاحظه شاید و آثار و نتایج از چندی  
 ۵۱ ۲۱۲ ۲۵۱ ۲۰

ان	دپی	دجیم	ودود
۱۷	۲۶۱	۲۱۳	۵۰
۲۱۴	۴۹	۱۸	۲۶۰
۲۵۹	۱۹	۵۲	۲۱۱

از آن بظهور رسد و اسم اعلم  
 دیگر هر که این لوح  
 با خود دارد در فتح و روزی  
 بر وی کساده گردد و دایما  
 بر اعدا منظر و منصور باشد

حج

و بداند بعضی از اکابر اختیار کرده اند در انواع عددی در هر خانه که  
 عددی واقع شده اسمی از اسماء الله که همان عدد باشد در آن خانه رقم  
 کنند و بعضی عددی در تحت آن بنویسند جهت توضیح و بعضی دیگر گویند که اگر

است و عدد بناید نوشت و بذهب چیزی نام و بر وفق که المادات بخانه نادر  
 روح قیام تمام عدد بعضی اسماء نوشته ام و در خانه این کتاب بعضی اسماء  
 الله را عدد کرده ام و هر کس خواهد در جمع الواح بهین نوع عمل نماید تعالی

صلب ۳۳۹ ۴۹۷ ۱۵۷ ۳۳۹

۱۳۲

نصر منزهه و فتح قریب

محمود و پسندیده است

و الله اعلم

۳۳۹ ۴۹۷ ۱۵۷ ۳۳۹

دیسکو این لوح از

۴۹۷ ۳۳۹ شاهد ۴۹۷

بدر طلب حق کردن و دوستی

۴۹۷ ۳۱۱ ناصر دافع

و مهربانی و عطف و توبه

صلب  
عظم علم

عزت

۴۹۷ ۳۳۹ ۱۵۷ ۳۳۹

و باز آوردن غایب بنویسد هر روزی که باشد بساعت شصتی یا

۴۹۷ ۳۳۹ ۱۵۷ ۳۳۹

زهر و باخود دارد که محبوب

۴۹۷ ۳۳۹ سابق ۴۹۷

و محبوب خلیفه کرده و مهلت

۴۹۷ ۳۳۹ ۱۵۷ ۳۳۹

او بر حسب ورام گنایت سود

۴۹۷ ۳۳۹ ۱۵۷ ۳۳۹

و الله اعلم

۴۹۷ ۳۳۹ ۱۵۷ ۳۳۹

دیسکو هر که این لوح

۴۹۷ ۳۳۹ ۱۵۷ ۳۳۹

باخود دارد قدم او در شریف راج کرده و زهد و تقوی بر وی غالب شود

استقامت



و عبادت زدگر خدایه واجب و دیام خرم و خوش دل گردد و هیچ غمی و رنجی  
 باورزند و از جمع مکروهات این باشد و الله اعلم

۲۱۳	۹۵۲	۱۴۶۱	۹۷۰	دسکر مرکه
ولام	فلا خوف	ربنا الله ثم	ان الذین	این رسم بنویسد
یحزنون	علیم	استقاموا	تفالوا	در روزگانی پادشاه
۹۲۹	۱۴۶۹	۹۵۵	شع	معامله و ترغات
۹۵۴	صافح	۹۶۱	۱۴۷۰	بیار پند اسود
		ماکر الملک	۹۵۳	و هر کس با خود دارد
۱۴۶۷	۹۷۱			در روز قیامت و روزی

بروی کشاده گردد

و در میان مردمان بزرگ و با هیبت سود و در رفعت او پندارد و در هر حال  
 که پادشاه یا مد فون گسترده یا بر دیوار قبلی بحسانه کمرت رزق و روزی  
 بخت دهد و ابواب سعادت بران جماعت گشاده گردد و در روز  
 یخ بنه ساعت ستره نویسد یا در جمعه و در هر روز که نویسد  
 ساعت ستره بتورات و اتصال قریب او برودت و الله اعلم

۲۷۷.	۲۱۵۷	۱۱۹۲	۱۲۰۴
والله ذو الفضل العظيم	يحق برحمته من شيا	يوتيه من شاء والله واسع علم	توان الفضل بيد الله
۱۲۰۳	۱۱۹۳	۲۱۶۰	۲۷۶۷
۲۱۵۹	۲۷۶۱	۱۲۰۲	۱۱۹۴
۱۱۹۱	۱۲۰۵	۲۷۶۹	۲۱۵۱

دیکر هر که این مربع با خود دارد جمع مکونات منخراد کرده و هر کار و مهم  
 که در پیش او آید به آسانی بر آید و هر که هیچ چیز از جن وانس و دزد و دام  
 و حشرات زبیدی با و نگذردی شواند رسانند و همه منخراد کردند و روز ق  
 و روزی وی فراح کرده و شک دستی نه پسند و طاهر و باطن وی آراسته  
 کرده باید که در شرف آفتاب نویسد با صلاحیت حال و وجودت مربع  
 و اتصال میان ایشان بمودت والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

دیسگر کرکه

این رسم با وجود دعاها

روزی و رزق

و بی خان فراخ

کرده که حساب

خواند گرداید

که در شرف

آفتاب وجودت

۱۱۱۴	۱۱۱۴	۱۱۳۱	۱۷۴۵
ظاهره	و اسبغ	مافی السموات	المتردان
باطنه	علیکم	و مافی الارض	الله مخزکم
۱۱۳۷	۱۷۴۶	۱۱۱۳	۱۱۱۵
۱۷۴۷	۱۱۱۴	۱۱۱۲	۱۱۱۲
۱۱۱۳	۱۷۴۱	۱۷۴۱	۱۱۳۹

حالت نرسند و اتصال او معتبر باشد و دست روز بخ شنبه یا جمع یاد و شنبه  
یا یک شنبه بصاعت ستری و باید که ستری نیز خوش حال باشد بیدار  
اخرق و رجعت و چون خواهد که بنویسد اول بخورد کند و صد نوبت  
این آیه بخواند بی بنویسد بمشک و زعفران و فی الاطی کرده بلغافه  
با کیرم دوخته بر فرق سر بکاهد و بعد فرایض خمسہ ضد نوبت بخواند  
که در روزی بر دی کشاده گردد و الله اعلم



دیکرا علم آيا الطال

ان اسم الودود هو

اسما الرقيقة الشان

بريقة البان من اکثر

ذکره کان مجربا عند

کل احد وثبت اسم

قلوب الخلق علی مجنته

۱۱۱۹	۳۲۱	۹۹۲	۶۷۲
مخمس لا یحسب	ویرزقه	پچمده مخرجا	ومن یقین الله
۹۹۱	۶۷۳	۱۱۱۱	۳۲۹
۶۷۴	۹۹۴	۳۲۶	۱۱۱۵
۳۲۷	۱۱۱۶	۶۷۵	۹۹۳

وثبت قبله من الاذکار الجميلة ومن وضع اسم ودود واسم جیب

فی مثل مکره جواد ووضع المثلث فی باطن مربع ۹۹ لا یتع بهر احد

الا احد ومن اراد وضع هذا السکر الیظم القدر فلیضعه فی الساعة

الاولی من یوم الجمعة والزم فی شرفها والترتیل بها بالموده ثم یطلب

عند ذکره فان یرید العجاب وافعال هذا السکر فی الجملة جلیل القدر

واسم اعلم

دسیکبردا که

بیاری از کالبد

فرموده اند که در خواندن

لا فنی میتی شهاد

ات و در دفع بلیا

اثری تمام دارد

و این قیصرک توب

۲۳	۲۶	۳۱	۱۶
۳۰	۱۷	۲۲	۲۷
۱۸	۳۳	۲۴	۲۱
۲۵	۲۰	۱۹	۳۲

از حضرت پر خود قدس سر که از جمله اقطاب بود سوال کردم که مرا ای سر  
تعلیم کن که چون بر خواندن آن مداوت بنمایم از به بلیه محفوظ مانم فرمودند  
بر خواندن این اسم مداوت کن که در وی خواص بی نهایت است و ما این  
اسم را در مربع وضع کردم باید که در شرف آفتاب رتق کنند در روزی  
که قرآند الهی باشد و مسعود ناطق بوج بنفاد وستی و موح مز باید که در  
حال باشد بمید از احراق و رجعت و در خانه و وبال و بسط و  
بناست که هر اینه مستحب بی فواید از جند تواند بود و الله اعلم

دینکر بسیاری از اکابر

۵۲۱ ۱۴۲ ۱۸۱ ۱۱۵۰

علمدار وایت کرده اند که حضرت

لافتی الایلی لایسن الاولیاد

مفر علم فرموده در خواب

۱۱۲ ۱۱۴۹ ۵۲۲ ۱۴۱

ناد علیا خواص و فوائد بسیار

۱۱۴۱ ۱۷۹ ۱۴۴ ۵۲۳

و بعضی هشاد خایت فرمودند

۱۴۳ ۵۲۴ ۱۱۴۷ ۱۸۰

فاما حضرت سید حبیبی اخلاطی

قد سر ۲۸ خایت نوشته اند که از محبانت و دوکت و سیال ایشان  
 مسطورات هر کس بر خواندن آن موافقت نماید از جمع بدیات محفوظ و محروس  
 باشد و یک نوبت این قهر را در اوایل شب یا عصر جاری پذیرد و پیرش  
 بغایت در شهر لاد بخدمت یکی از اکابر او یا رسیدم احوال پریشانی خود را  
 بایشان عرض کردم فرمودند بعد فرایض خنده نوبت ناد علیا بخوان چون بران  
 مداومت نمودم در اندک روزی آن پریشانی احوال برود و بهت بدله  
 شد اما ختم ناد علی عجب میمنتی دارد و اکابر دین بسیار تجویز کرده اند و مجرب  
 و مشهور است و از شخصی معتد عید شنیدم که گشت من عمل کردم و خواص از جمیع  
 ازان بنظر او رسید و بجهت گشایش کار و فتوحات و وسعت رزق و هر مهم





و یک این لوح هر که بنویسد در روزی که قمر صعود باشد متصل بسعدین  
بنظر مودت هر کس با خود دارد در رزق و روزی بروی کشاده گردد و هر کس  
اوراد دست دارند و از جمع مکروحات این باشد باید که پاکیزه نگاه دارد که اسما  
عظام ات و تابع آن پسترا آن است که حصر توان کرد و الله اعلم

دوم

اول

ط	ی	ف	ز
۷۶	۱۲	۱۴۶	۱۴
۱۲	۱۱	۴۲	۱۴۲
۶	۱۱۱	۲۰	۱۴

ب	۱	س	ط
۳۱	۳	۳۴	۱۴
۲۰	۴	۴۱	۷
۱۹	۶	۵	۳۲

ع	ز	ی	ز
۱۴	۳	۶۶	۱۱
۱۱	۱۲	۱۳	۶۱
۹	۷۲	۵	۸

ب	۱	ق	ی
۲۰	۶۰	۳	۳۰
۳۵	۳۴	۶	۳۱
۶۶	۱	۴	۴۵

۱۹۱	۲۲	۲۱	۲۹
۳۷	۵	۳	۱۳
۱۱	ی	۲	۲۰۹
۳۱	۲۱۱	۳	۱۹

۱	۲۶	۲۴	۷۶
۳۱	۲	۲	۱۹
۱۹۳	ی	۲	۱۵
۳۳	۲۲	۱۸۶	۱۷

۳۱	۲۶	۶۴	۱	جی	۴۴	۱۳۳	قیم
۵۲	ط	ل	۳۴	۱۵۰	ازھدا	لرزنا	۱۵۱
۱۷	ف	ی	۲۳	۴۵۳	مالہ	منقاد	۶۹۳
۱۸	۱۴	۲۵	۷۳	۱۲۶	۱۷۳	۱	۴۴۶

دیکرھذہ الآیات للنساء والبرکۃ والحرثۃ للرجال والنساء وللکرم  
 علیہ من الاطفال وغیرم من کتھا فی لیلة الرابع عشر من شہر رمضان فی خزانة  
 حریرۃ بضاء وطلہا بسک وما ورد وخری فی جلد غزال ورفعا فاذعلتها  
 علی ای رجل کان وعلی ای وجع کان من حمی او برد او رمد او بلیۃ او ریح  
 او وجع قلب او وجع کبد او صداع او وجع انسان او غیر ذلک من سایر  
 الاوجاع بر او صاجہ وی خور للاطفال والنساء الحوامل ویصلح لمن طعن  
 فی السن وتلت قوۃ فاما فی البوق وزیر الصف عندہ وبقا من السبع  
 شیء کثر واحتصرت بذلک

واحد اعلم



۲۵۴	۱۶۹۱	۱۳۷۱	۳۶۴۹
محمد رسول الله	والدين معه اشد علي الكفار	رحا و پنهان تریم رکعا بحددا	پسغون فضلا من الله و رضوانا
علي کرمینظ جی جواد	منفی دو اجمال والاکرام مکرم والی ناظر	منع مجیب	با سطر اراق فتاح واسع ریم باقی لا ینفی
بصیر وافی ذوالفضل العظم	من اظهر احوال موجود	هو الله شافی تار مشن و عاب	دائم نافع
ملک متین الاولین والاخر	نعم الیک	غیاث المستغیثین بلجای	عنی غیر

دی که بجهت موافقت و موافقت میان ادواح این مربع بنویسد و عدد  
 که این آیه بکشد مع ام ذوح و زوج و در بعضی دیگر متقابل آن وضع کند و طحا  
 با خود نگاه دارد موافقت و بجهت تمام پس از سود در روزی نویسد که فردا در  
 یا خا یا نیزه باشد زاید شود بعد از مقابل و ترس بخین و متصل بهر

مظهر موافقت ادواح

نظر موده و در سوم عربی گرفته در فرق سر نگاه دارد و الله اعلم

ضلع

۴۴۷

۱۵۷۵	۵۴۵	۶۱۳	۴۴۷
ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون	وجعلینکم موده درجه	لتکونوا الیها	وآیات ان خلقکم من انفسکم از و اجا
۶۱۳	۱۷۴۵	۱۵۷۴	۵۴۶
۱۷۴۶	۶۱۶	۵۴۳	۱۵۷۳
۵۴۴	۱۵۷۲	۱۷۴۷	۶۱۵

دیکر در خواص اسم مذکر که از مجرباقت و هو من اسرار الیچنه من محمد  
ذکر متصلاً لله امام علی صوم و یکنون المائت ایمنی فاذا دخلت لیلہ ایچنه اسک

عن الفطر ولم ينفطر ويصلي ركعتين بعد صلوة العشاء يترا في اول ركعة اثماته  
 وذكر الاسم بعد المائة مرة فاذا سبح فصل مثل ذلك وفي الركعة الثانية يفعل  
 كما يفعله الاول في فاذا سلم ذكر الاسم المائة مرة وقال يا مذكّر اذكّر لي ملائكة  
 فان المذكور لا يخرج عن امرك نفسا واحدا وذلك بحرب ولنخرج اسمه مع الاسم  
 في موع العديدي ويحمله والله اعلم **د** كمن اخذ اول حرف من اسم  
 الطالب واخر حرف منه ايضا واول حرف من اسم المطلب واخر حرف منه ايضا مثله  
 على ومحمد ياخذ من على العين والياء ومن محمد اليم والهاء فيكون المجمع اربعه ا ح ف  
 وتتم المطلب على الطالب ورضعهم اول ساعة من يوم الخميس قبل الثمن فما يحصل  
 منها حجة عظيمة مثله هذا **فصل دوم** در طریقی که در بر سر دو کتابه و در میان

					والله اعلم			
١	١٥	١٧	٢٤	١	د	م	ي	ع
٢٢	٤	٦	١٣	٢٠	ع	ي	م	د
١١	١٨	٢٥	٣	٩	م	د	ع	ي
٥	٧	١٤	١٦	٢٣	ي	ع	د	م
١٩	٢١	٣	١٠	١٢				



این لوح بجهت الفت و محبت بغایت متحن است بنویسند در دوزجعه بصاعت دهر یاد  
بخشند و در و شبانه هم بصاعت دهر چون قوز اید انور باشد بعد از تح السواع  
و متصل یکی از سیدین سیمابین بنظر نموده و با خود دارد که در میان خلایق  
محبوب گردد و با هر که شنید او را دوست دارد و این لوح در انحداب قلوب  
امارد و نسوان آیتی دانسته اند و ان گیت فی اولیوم الجمعة من رجب ان بنی الطهر  
والعصر و یعلیٰ التلوه و یطبخ نمک و زعفران من برهه لایه لایه سلطان و حباد  
وز الرغنه یا مکرهم و فرس و عدو و قاتل بر قلب عدو و وانعلیٰ احواله الی غیره الاما و کمال  
والحمه

۳۶۳	۱۲۳۳	۷۹۶	۳۹۰	۲۲۸
والفت پن قلبهم	لوانفت ما فی الارض جیعا	ما الفت پن قلبهم	وکنی الله النسیم	ان عزیر حکیم
۱۰۰	۳۱۱	۲۲۹	۳۹۵	۱۲۳۲
۲۲۹	۳۹۳	۱۲۳۵	۷۹۱	۳۱۹
۱۲۳۳	۷۹۴	۳۱۹	۲۲۶	۳۹۶
۳۱۶	۲۲۰	۳۹۴	۱۲۳۱	۷۹۹

۳۰۱۱



دریک چون زهر در برنج شرف باشد بعد از اخراق و رجعت و زمانه او  
یا متصل با و بطردوستی بیدار نظرند و بسوط و وبالاً از اجتماع و استقبال این لوح محسوس  
بهین دستود که عدد وی در باطن وی و رقم سوره وضع کند حاصل آن محبوب خلقت  
گردد و نزد خواص و عوام معزز و محترم باشد و با هر که فیشد دوست و موافق  
سود و دشمنان وی بدوست شوند و کسی شترش خصوصت وی فترد و هر که شترش  
سود بر وی بخرد و شکوب و مخدول و مغلوب گردد و در باب محبت و دوست  
را بخدای نفوس و الفت بهتر این لوح نیت باید که در لفافه پاکیزه و خسته باشد  
و غیر با خوردارند و هر صباح جمعه بخورد کند و در روزی که نویسد قدری شیرین

مجموعه ۷۵۱

دود	حب	رجیم	عطوف	دوف
۱۹۰	۱۹۴	۱۹۰	۱۸۷	۱۸۷
عطوف	دوف	دود	حب	رجیم
۱۹۱	۱۹۲	۱۸۱	۱۹۳	۱۹۳
حب	رجیم	عطوف	دوف	دود
۱۸۵	۱۸۸	۱۹۲	۱۸۲	۱۸۲
دوف	دود	حب	رجیم	عطوف
۱۹۵	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۹	۱۸۹
رجیم	عطوف	دوف	دود	حب

بدرویشان صدمه

نابند که در خواص

مذکوره محبت

واحد اعلم

واحد کم



دیگر چون یزنی در شرف باشند و در هر طرف یا در یکی از خانه ها  
 بعد از احتراق و رجعت و قرائت التوبه متصل با و بنظر مودت این لوح نفس را با<sup>عود</sup>  
 وی بهین طریق وضع نمایند و در دیای سینده و خسته با خود دارند حامل آن شجاع  
 و دلاور و توانا گردد و در هر کار صعب که شروع کند بر دست او آسان بر آید و از  
 جمع بیماریها و محنتها اینی باشد و برکتی در عمر و زندگی وی پدید آید و از دست  
 بخت و طاعون و وبا اینی باشد و نزد خلایق با شکوه و وقار و هیبت گردد و جمع<sup>تساعیر</sup>  
 از تن غیب رخ نماید و یک نوبت در اربعین بر قیصر کشف شد که دعای ارادیه قیصر  
 مستجاب شده بواسطه آنکه اسم اعظم را بخوانده قیصر را شعنی مام پنداشت که آیا اسم  
 اعظم کدام است و در وقت قیصر را بر آن ادعیه سراقه بر کلاه و حرف می کردم  
 "ما رسیدم باسم حی قوم دینم اسم اعظم است و بواسطه وی دعا مستجاب شده  
 و نوبت دیگر در اوایل شب شخصی قیصر امانتی داد از قمر که چند روز نگه دارم  
 آنقا تا روزی در جیب دلاشتم و بصورت بطرف و شکاف رفتم و بیادیدم در کوزه  
 و یا بان گشتم و به تیر انداختن مشغول شدم بعد رجعت چون نماز آدم دست  
 در جیب کردم سوراخ شده بود و آن امانت افاده بغایت پریشان و مضطرب  
 گشتم که آیا جواب چه گویم چاره خزان ندیدم که بدو نگاه حضرت حق بایند رفت

در محلی جنّت زخم بر روی خاک بجده کردم زمانی طویل و بسیاری بگریستم  
 واستدعا کردم که بار خدایا تودانا و پشای و قادری بآنکه آن امانت را بسز  
 و سانی و این اسم را شنیدم آوردیم چون سراز بجده برداشتم دیدم کلونجی بزرگ  
 پیش قدم نهاده و آن امانت بر بالای ویت و آفتاب بروی افتاده و در  
 و این قیتر از اسماءه خصوصاً این دو اسم بسیاری ازین قبل جزای شاهد داده  
 و خوارق عادات واقع شده که این کتاب محمل نتایج آنهاست بدین  
 اختصار کردم و الله اعلم و احکم

صلوات

۱۱۱

جی	قیوم	قوی	قام	مواهب
۱۳۲	۱۳۵	۱۳۲	۱۲۹	۱۳۹
قام	مواهب	جی	قیوم	قوی
۱۳۳	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴
قیوم	قوی	قام	مواهب	جی
۱۳۴	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴
مواهب	جی	قیوم	قوی	قام
۱۳۵	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵
قوی	قام	مواهب	جی	قیوم
۱۳۶	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶

دیس کر این لوح هم بجهت محبت و مودت میان خلایق مناسب است چون  
 ساعت مذکوره بنویسد و با خود دارد محبوب خلایق گردد و در نوستی این  
 دو لوح باید که ملاحظه حال زهر نماید که در خواص مذکوره بغایت

۷۹

۷۶	۳۰۵	۱۹۵	۹۶	۱۲۱
جبا الله	اشد	والدین آمنوا	حب الله	بجودهم
۹۴	۱۲۴	۷۴	۳۰۳	۱۹۱
۳۰۱	۱۹۶	۹۷	۱۲۲	۷۷
۱۲۵	۷۵	۳۰۴	۱۹۴	۹۵
۱۹۷	۹۳	۱۲۳	۷۱	۳۲
۱۶۹۳				

مطهر است بشک

دیس کر این لوح بجهت گشای کادع و فیروزی و حاصل شدن برادرات  
 و مقصودات بغایت و بعضی از علما گفته اند که اسم اعظم دینی آیه است  
 باید که در روزی رقم کند که زهر در برنج نریزد یا در یکی از خانه ها باشد  
 یا در اوج و قمر مسعود متصل بوی بنفاد و سی که در خواص مذکور بی نظیر است



دیکر این لوح

بجته سعت رزق و در در

و فتوحات و زراخ

نفت و دعوت و یمن

اموال و غنیمت بعا

نسابات باید کرد

رقم کردن ملاحظه حال

معاش

سعید نماید سیاست و وجودت حاکم و اتصال آنها بالوده که در خواص و در

۷۱	۲۱۱	۱۷	۶۶	۲۲۵
العلیم	الشیع	وهو	الله	فیکنیکم
۶۴	۳۲۱	۱۷۹	۲۰۹	۲۰
۲۰۷	۱۱	۶۷	۳۲۶	۱۱۲
۳۲۹	۱۱۰	۲۱۰	۱۶	۶۵
۱۴	۶۳	۳۲۷	۱۱۳	۲۰۱

۱۱۰۰	۱۳۷	۷۲	۴۱۹	۳۰۱
مغنی	واسع	باسط	قناح	دزاق
۴۱۷	۳۱۱	۱۰۹۱	۱۳۵	۷۵
۱۳۳	۷۳	۴۹۰	۳۰۹	۱۱۰۱
۳۱۲	۱۰۹۹	۱۳۶	۷۱	۴۱۱
۷۴	۴۱۹	۳۱۰	۱۱۰۲	۱۳۴

دیسگر که این لوح با خود دارد در میان مردم با حرم و عزت بود و دوست  
و عظمت وی بزرگد و بزرگ کرده و انا جنس متقاد اوردی کردند در و یک  
نویسد که تو را ید النور باشد متصل بستر بنظر دوستی و اگر در نیت یا نیت  
تو باشی نویسد هم مناسب است بشرط آنکه مستری نیز خوش حال باشد بعد از  
در رجعت و اگر ملاحظه حال مرغ نماید شاید چرا که بعضی از حکما بر آنند که لوح  
منسوب به مرغ پس برین تقدیر ملاحظه حال وین اتم باشد و بهر حال جودت

۹۴	۳۵۱	۱۰۲۰	۱۱۰	۲۳۳
غزین	دفع	عظیم	علی	یکر
۱۱۲۳	۱۰۱	۳۳۵	۹۲	۳۳۹
۲۳۳	۹۰	۳۵۲	۱۰۲۱	۱۱۱
۳۵۰	۱۰۲۴	۱۰۹	۲۳۱	۹۳
۱۰۶	۲۳۴	۹۱	۲۵۳	۱۰۳۲

حال و مطلوبت و انه اعلم

و احکم

دیسگر چون زهر در

برج شرف باشد یا در یکی

ارخاها و قر متصل بپیری

بنظر دوستی مع جودت

حالی نیز این لوح بنویسد و با خود دارد از شر خلیای این باشد و هر  
اوراد و ست دارند و محبت وی در دل مردمان اثر کند و هیچ کس با وی بدی نتواند  
کرد و از جمع مکرمات این باشد و رزق و روزی بر وی فراخ گردد و از خلایق

دفعه شریف خلیای و غنا

بخش وشتت باید و در کادیم ثابت قدم و رانج رایان کرد و و الله اعلم

۳۷	۱۹	۱۲	۱۷	۱۹۹	تادد	۱۵	۱۵۰	۱۷۹	مستند
۱۸	۷	۳۱	۵	۱	۲۱۳	۱۷۷	۳۴	۴۹	۱۴
۲۱	۹	۲۰	۲۰	۳۹	۱۳	۴۱	۸۱۲	هوا	۳۷۳
۱۹۷	۴	۲۲	۷	۱۵	۹۷۷	۴۷	۱۱۷	۱۲	۱۱
۱۱	۱۶	۱۹۱	۳۶	۲۳	توی	۱۴۵	۷۱۰	۲۷۱	قلم

۲۴	۵۵	۶۴	کاف	۲۸	۷۲	۱۴	۷	۴
۳۰۶	۱۲۵	۱۷۲	۱۱۲۱	۳۲۱	۷۶	ط	۶	۴
۲۳۳	۱۱۲	هوا	۳۹۷	۱۱۶	۱	۳۲	الله	۷۱
۱۳۱	۳۲۱	۲۴۷	۲۹۴	۹۳۱	۶۱	ف	۱۳	۲۴
۱۱	۵۰	۹۹۹	۱۹۹	فناج	۱۵	۲	۲۶	۷۰

۳۲۱	۱۱۱	۱۱۱	سلام	۲۱	۱۴	۹۱	۵۱	۱۴
۲۷	۱۳۹	۱۵۲	۱۵۱	۳۴۳	۲۱	۱۱۶	۱۰۹	۵۶
۱۷۶	۱۷۹	۳۱	۱۶	۱۵۴	۲۶	۱۰۶	الله	۱۵۶
۲۷۹	۶۹	۱۱۱	۱۹۳	۹۵	۱۰۱	۱۲۳	۷۱	۶۶
۱۱۰	۱۱۶	۳۰	من	۱۶۹	۶	۱۷۱	۱۶۹	۱۶۹



دیس که چون روح در برج شرف باشد یا در یکی از خاتما و قوسعود متصل بود  
بمقدور وستی هر یکی این لوح بنویسند و با خود دارد و یلرو توانا کرد و جهت و ک

۸۱

شید	ذو	القوس	قاهر	مقدور	در دل خلیق اثر کند
قاهر	مقدور	شید	ذو	القوس	و هر یکی که با وی بنویسد
ذو	القوس	قاهر	مقدور	شید	مهور گردد و از شر
مقدور	شید	ذو	القوس	قاهر	خلایق این باشد
القوس	قاهر	مقدور	شید	ذو	و الله اعلم

و غیر اعدا

دیس که چون روح در برج شرف باشد و قمر زاید المود متصل بر وی بنویسد و ک  
این لوح بنویسد و با خود دارد بر اعدا مظن کرد و با هر که مجادله کند غالب آید

۳۲	۵۱	۴۴	۳۱	۳۳	و دشمنان او مهور
الا	ان	نصر	الله	قریب	کردند و درین
۳۶	۴۴	۳۱۰	۳۵	۴۹	اگر نغایت
۳۱۳	۳۳	۵۲	۳۰۵	۶۲	و الله اعلم
۵۰	۳۰۳	۶۵	۳۱۱	۳۶	و احکم
۶۳	۳۱۴	۳۴	۴۱	۳۰۶	۲



چون کسی را خوف یا غریب باشد این لوح بنویسند در زمانی که خوش رخص حال باشد  
و قرص متصل بوی بنظر سودت با ملاحظه حال این لوح را بخورد دارد جمع خوف  
و اندیشه و غم و غم بر طرف سود و رفته الاحوال روز کار گذراند محفوظ و مژگو

۸۲

از هر خط و ضرب و یکت حول لا ینفک قریبی فانه اکبر الا غلط و الله اعلم

۸۴۲	۱۳۱	۳۱۹	۹۵۴	۹۵۴	۳۱۳
ان الدین	قالوا	ربنا الله	م استقاموا	ملا خوف	ولا هم
				علیم	بجن نون
۱۳۳	۳۱۵	۲۱۴	۴۱۳	۱۱۵۴	۹۵۷
۲۱۷	۹۵۴	۱۱۵۲	۳۱۱	۱۳۵	۸۳۷
۳۱۳	۲۱۱	۱۳۴	۹۵۳	۸۴۱	۱۱۵۳
۱۱۵۱	۸۳۱	۹۵۵	۱۳۷	۲۱۵	۳۱۷
۹۵۶	۱۱۵۰	۸۳۹	۲۱۶	۳۱۶	۱۳۶

دیگر چون ز خود در شرف باشد و قرص سود متصل بوی بنظر دوستی این لوح بنویسند  
و با خود دارد برکت در غریبی پیدا شود و دائم الاوقات روز الاحوال باشد  
زمانی سال اثر وی باقی ماند و الله اعلم



لوح اول

لوح دوم

۲	۱	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۲	۱	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

ملک دولت سعادت

لوح

دیگر حرفی سر در ف  
باند و قراینه النور متصل

بنظر دوستی یاد و سر نخل

همین شرایط یا سر ف اما

پیش هر کسی که این لوح

که صد اسم غیر بگوید از اسما الله

دو روی درج سده بشک و زخم

۵۱	۶۰-۶	۶۹	۷۹	۹۰	۱۲۵
ان	هَذَا	لَرْتَنَا	لَا	نَفَاد	
۶۷۹	ق	ی	و	م	۶۱۱
۷	۲	۴۲	۶۰۰	۹۱	۳۱۵
۱۳۵	۵۵	۳۷۳	۳۵۱	۲۲۵	۲۹۷
۵۵۴	۲۹۰	۱۱	۱	۵۱۰	۷۸
۲	۲۹۳	۲۳	۴۱۳	۱۴۳	ی

برگذاشت نویسد در دست و با کلام خایه مطلقا شایط و حروف آن زیاده و کمی است و فی احوال طبی  
و در لغت پاک بچند بر فرق سر نگاه دارد و بر این زیاد و است و سعادت و بی زیاده و کوفه و صاحب  
و شروت شود و بر اقربا و دوستان مبارک و دشمنانش بخوف و محدود کردند و ارجح از آن و عا  
و بیایات ارضی و سماوی و حصن حصینی باشد و با هر کسی بخوابد و بخوابد (که عا) آب و در نظر عا و  
همب نماید و از وی ترسند و حرمت و غنیمت وی بر خورند و واجب بر من و بی اختیار جلال و شرف  
و مطلع فرات او سرید و از شمس و یوفیات و غنایات و حیات ایمن و محفوظ باشد و هر که مطلقا  
بروی نرسد و در میان خلائق و عز و محرم کرده و حرفی ترا خط ند کرده نوشته باشد حاجت آنی صد اسم واحد  
بدون کار حاصل نماید که در یاد که با کلام نگاه دارند و از نور نام مستجاب و در نه دارند که این از اسرار است

۸۳

٢٢٠١	٣٩٥٥	٢٠٢٦	٢٣٩٥	٩٣٢	٢١١٩
وتدفع عنك جمع عبادك برحمتك يا ارحم الراحمين	وبقي الاسم الاعظم ان تقتضي حاجتي وتصلني الي راوي	اللهم بحق توانك العظيم وبنيك الكريم	واحتفظي جميع الافات والعالمات	اللهم ارحمني وزقنا واسعا طيبا	ان اسير زلف من يشاء يعير حاب
حم مكرم غياث المستغيثين	موفين وختي خاتون النور	الاولين والاخرين كاشفات الكربات	غفار الذنوب حكيم مجازي	رب العرش العظيم تاج ماجد	بادي ذو العزم والجلال
كاشفات الغم كافي الملمات ولياب	ذو النور الدائم	احد صيغ المستغنين	بيث كاشف ابلوك	ذو النفل العظيم فايض بجود نعم بعيد	عني غيب هو وهوب
من اظهر اجير شرف سائر	فارج كل نعم ستعان زك	ذو الرحم الواسع عاين رعتاه باسط رافع دلي	رحمن كل شيء وراحم ودود	عالم السر والكنيات مالك الملك برحق سلام	ذو ايجلال والاكرام حافظ سبب الاسباب
نعم المولي ودم النصير والطوبى بيتي حسان موني	واسع المغفرة يجيب الدعوات سلطان	احسن الحالين	عظيم الثاني موفق اجير حي نعم محي جماد	خفيظ سلام مؤمن لطيف دافع البليات اول بلا دايه	علم بذات الصدور ذوق مزهديك
ذو العهد والوفا	خير العافرين علي	عظيم البركات حاضر طه واهي	رحم الدنيا ورحم الآخرة نسخ الابواب	راحم المساكين منور القلوب مرض واحد طبيب	تمامي اجماعات خير العالمين عظيم العفو ابدي



دیگر بنویسد این لوح در روزی مسعود ربا خود دارج از به رخ و غمی خلاص شود

و دایم با حضور و سر در باشد و یکت حوله تجار اقی و زمی الباطل

دیگر حزن رخص

خوش حلا باشد

و قوس مسعود

بوی سفر شود

این لوح بنویسد

و با خود دارج

۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰

۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰

اوراد و سنت دارند و بر ایاه جنس خود در کوزه و حجت و در نهایت فی نهایت یابد

الله	رحمن	رحیم	ودود	علی	بکر
۲۹۳	۲۵۴	۲۳۳	۶۳	۲۵	۱۱۵
۲۳۶	۱۱۲	۲۳	۲۵۷	۲۹۵	۶۱
۲۵۳	۲۳۷	۲۹۴	۱۱۱	۶۵	۲۴
۲۲	۶۲	۱۱۳	۲۹۷	۲۳۴	۲۵۶
۱۱۴	۲۱	۶۳	۲۳۵	۲۵۵	۲۹۶

دیگر چون رخصت حال باشد و ترسمو متصل بوی بنظر دوستی این لوح بنویسد  
و با خود دارد از جمع مکذبات این کرد و در اوقات در پناه حضرت حق باشد  
و بود الاحوال دوز کار گرداند و بجهت حفظ از اعدا و دزد و حرای و سایر نمودن بپس  
ازین لوح نیست باید که بر حوله ی آیه الکرسی بنویسد که درین باب اکیس اعظم است

۱۳۶	۱۱۰	۹۱۹	۱۷	۲۴۹	۳۳۶
فاتحه	خیر	حافظا	وهو	ارحم	الراجین
۱۰۵	۹۱۵	۳۴۱	۱۴۴	۲۲	۲۵۴
۳۴۴	۲۵۱	۲۰	۹۱۱	۱۰۷	۱۴۱
۹۱۴	۳۴۵	۱۰۶	۲۵۰	۱۴۵	۲۱
۱۹	۱۴۲	۲۵۲	۱۰۹	۳۴۲	۹۱۷
۲۵۳	۱۱	۱۴۳	۳۴۳	۹۱۲	۱۰۱

ديكر قال بعض ارباب البصائر من وضع الحروف النورانية في سدس عدد  
واودع في باطنه خمسة احدى على صفه فضة والآخر في بستانه او في شجره وهو متصل  
بالسنة الاتصال بمجته وهو طاهر البدين والثوب بعد صوم ستة ايام جمع هم ومما يات  
وحسن حاله والجود ما عده وهو كدور شاهد حاله امور اغريبة واسرار اعجبت والناد  
اليه العوالم العلوية والسنية وسرت كلمة في الاشباب وامني في سره وحفه في البتر  
والجبر من احوالات ولا يتبع عليه نظر انسان الا انسلطت نفسه عند رؤيته افعال  
هذا الشكل في الدخول على الملوك والاكاب برجيلة الشان ولا يجهل ملك الا ادم  
ملكه ونفذ في الرعية امره ونبيه ويكون احكاما مستورا مباد كما منصورا واذا اداوم  
عليه وجهه وواظب على ذكر اسماء النورانية احد خصوصا في الساعة الاولي من يوم الجمعة  
وهو على طهارة وحضور قلب مستبسل البتة كثر روره وانسلط قلبه وانجلي قلبه  
وذمب كرم وطاب وقته واتسرح صدره وحسن حاله وساقفه واجبه كل  
من وقع عليه نظره واذا وضع في سرقته كل كوكب اعطى صاحبه ما في قوة ذلك  
الكوكب ويتبعني ان يكت على سطحه من اربع جهات كت اسم لا غلبني انا وذل  
ان الله قوي عزيز وهذه صوره وضعه قد بره فهو من الاسرار الغريبة التي  
لا يصل اليها الا الاحاد المتألمين وصل الله على محمد وآله اجمعين



کتاب الله لا غلبه لنا ورسلي ان الله قوي غلب

۱۱۱	۱۳۳	۱۱۹	۱۱۰	۱۲۳	۱۰۶
الر	طس	ق	م	کسيع	ن
۱۱۴	۱۰۵	۱۳۱	۹۷	۱۲۹	۱۱۷
کسيع	ن	الر	طس	ق	م
۱۱۶	۹۹	۱۲۸	۱۰۴	۱۲۱	۱۱۵
طس	ق	م	کسيع	ن	الر
۱۲۸	۱۳۲	۱۰۳	۱۲۷	۱۰۰	۱۱۳
ن	الر	طس	ق	م	کسيع
۱۰۹	۱۲۶	۱۰۱	۱۳۳	۱۰۲	۱۲۲
ق	م	کسيع	ن	الر	طس
۱۲۵	۱۰۷	۱۱۲	۱۲۱	۱۰۸	۱۲۰

اینه مثلث در راه و فکله نور طالع شود و قمر  
در روبرو در صفحه لغت لغت کرده برکت  
شماره ۱۳۱ که در شرح و فقه بالا گفته  
ان ضاعته را که بالا شرح و گفته در راه  
هم میشود ان شاء الله تعالی و ضاعته را در  
خانی نمیشود اگر و فقه در کتب میکنند در راه  
در راه هم نمیشود برکت است نمیشود

۱۹۸	۶۹	۴۲۶
ق	طس	الر کسيع
۴۵۹	۴۴۱	۳
۴۶	۴۹۲	۴۶۴
۶۹۳	۶۹۳	۶۹۳

سوره  
الکافرون  
الحمد لله  
الله اعلم  
بما لا یحیط  
بالا

الحق في العرب  
العلم

٨٦

ويسكن كتب هذه الالحرف في وفق سدس حرفي . ا ط ا ف ا  
وهذه الالحرف نارية التي تجي نادر ولا يتركب من احرف غير انار لان  
الحرف بسيطة ومركبة فقد يكون الحرف ناري وتتركبه غيره لكما يطبع مثل انك وركب  
من ثلثة احرف واما هذه الالحرف بسيطة يعني بطبع واحد التي هي منسوب اليه  
وهي انار خاجيتهم اذ وضعوا في سدس والشمس طالع من المشرق  
في جدي يكون طبعه احراره وحمد البرود بري لحيته بادن الله تعالى ويعني ايضا لمن هي  
باردة واذ انقصر على احد حاجة ولم يكن له سهل الى نصا يابا فاذا جعل هذا الوقت  
حاجة بادن الله تعالى وان جعل انسان لم يضر العرب ولم يضره وان يحجر  
بالما وشره الملتصق من العرب بري لوقته وهي خاصيته جليده  
واسه اعلم **فصل** في در طريق لا در لا بد سور ذو انكنا به  
وخطه وروشن وي بين طريق است

هـ	ا	ط	ا	ف	ا
ا	هـ	ف	ا	ا	ط
ط	ا	ا	هـ	ا	ف
ف	ط	ا	ا	هـ	ا
ا	ف	هـ	ط	ا	ا
ا	ا	ا	ف	ط	هـ

ووقعه من حرفي در بالاذكر في التبع

۴۰	۲۳	۱۳	۴۵	۳۵	۱۸	۱
۳۲	۱۵	۵	۳۶	۲۶	۱۰	۴۹
۲۴	۱۴	۴۶	۲۹	۱۹	۲	۴۱
۱۶	۶	۳۸	۲۸	۱۱	۴۳	۳۳
۸	۴۶	۳۰	۲۰	۳	۴۲	۲۵
۶	۳۹	۲۲	۱۲	۴۴	۳۴	۱۷
۴۸	۳۱	۲۱	۴	۳۶	۲۶	۹

۱۷۵

چون عطارد در برج شرف باشد یاد یکی از خانه ها بعبید از اخراق و رجعت  
و قمر متصرف بوی بنظر مودت این لوح بنویسد حامل آن از بهر غم و غصه خلاصی آید  
و کادامه دشواری بروی آسان گردد و در هر علم که شروع کند روز پیاورد و همین  
و ذکا پتقلاید و از روز را و دیوانیان و از باب محاسبات شش پی نهایت  
یابد و مرده الاحوال و فرخنده بال روز کار گذرانده محفوظ و محروک  
از جمع مکرر است و الله اعلم



٣٦١	٣٢٥	٩٠١	١٠٠٥	٢٧٠٧	١٩٣١	٣٥٣
ومن كل	قل الله	لكن من	لكن من	تدعون	من ظلمات	قل من
كرب	يخيم منها	الشاكين	منهذه	تضرعوا وخشعوا	ابرو البحر	يخيم
٢٧٠٧	١٩٣١	٣٥٥	٣٦٥	٣٢٩	٩٠٥	١٠٠٩
٣٢٤	٩٠٩	١٠٠٤	٢٧٠١	١٩٣٢	٣٥٤	٣٦٩
١٩٣٩	٣٥١	٣٦٤	٣٣٠	٩٠٤	١٠٠٣	٢٧٠٥
٩٠٣	١٠٠٧	٢٧٠٢	١٩٣٤	٣٥٥	٣٧٠	٣٢٧
٣٥٩	٣٦٧	٣٢٣	٩٠٧	١٠٠٤	٢٧٠٦	١٩٣٤
١٠٠١	٢٧٠٣	١٩٣٤	٣٥٦	٣٦٤	٣٢١	٩٠٤

دگر جز عطا ده خوش حال باشد و قرص سود متصل بوی مغز دوستی اینست  
لوح نویسد هر کس بخورد دوازده و زرد و ارباب دیوان مغز و محترم گردد و نویسد  
شفت پی نهایت یابد و ابواب دزق و دوری بروی کشاده گردد و از هر دخی  
و شستی این گرفته محفوظ و محروس از جمیع مودیا است و اصل علم

دیکو جوعطارد	۲۰	۱۱۰	۲۳۲	۳۱۹	۲۰۲	۹۹۷	۱۳۱
ودود علی کبر ققاج رب خفیض سلام							
دو برح سرف باشد	۴۹۳	۱۹۹	۱۰۰۱	۱۲۱	۲۳۶	۱۰۷	۲۲۹
بعید از احراق	۱۳۲	۲۱	۱۱۱	۲۲۶	۳۹۰	۲۰۳	۹۹۱
ورجعت و قمر یابد	۲۳۰	۳۱۷	۲۰۰	۱۰۰۲	۱۲۹	۲۵	۱۰۱
در خانه یاد درض	۹۹۹	۱۳۳	۲۲	۱۱۲	۳۲۷	۳۹۱	۱۹۷
یاد در خانه آمد	۱۰۹	۲۳۱	۳۱۱	۲۰۱	۹۹۶	۱۳۰	۲۶
سوی قوس و متصل	۱۹۱	۱۰۰۰	۱۲۷	۲۳	۱۱۳	۳۲۱	۳۹۲

یکی از ایشان بنظر مروت این لوح بنویسد حامل آن از شرح موفیات این باشد  
و سج از قی بوی تواند رسانید و در سفر و حضر از درج این باشد و مادر و غمرب  
و دزد و دام کرد انکی نکرده و دیام و در حصن حصین باشد و از شرح خلعت  
جن و انس محفوظ و محروس و درین باب پی تغییرات و بکرات و رات احتیاج  
شده مجربت باید که بر حوالوی آیه الکسی بنویسد و این دو آیه اما غنی تر لنا  
الذکر و اما له الحافطون و کبر و لعل جعلناک فی الساب و رجاء و زیناء للنا

و حفظناک من کل شیطان رجیم و الله اعلم

۱۵۱۹	۲۹۱	۶۰۶	۱۹۴۶	۱۲۵۶	۱۶۳۴	۱۴۶۷
بله قوتوان	واسته	وهوارم	فاته	مختلعه	له معقبات	ان کل اشرفا
محمد فی لوح	ورایم محیط	الراجین	خیر حافظا	امراة	مزیین بدیه	علیها حافظا
محموظ						
۱۲۵۳	۱۶۳۷	۱۴۷۱	۱۵۱۶	۲۹۵	۶۰۳	۱۹۵۰
۲۹۲	۶۰۷	۱۹۳۷	۱۲۵۰	۱۶۳۱	۱۴۶۱	۱۵۲۰
۱۶۳۱	۱۴۷۲	۱۵۱۷	۲۹۶	۶۰۴	۱۹۳۴	۱۲۵۴
۶۰۱	۱۹۳۱	۱۲۵۱	۱۶۳۲	۱۴۶۹	۱۵۲۱	۲۹۳
۱۴۳۳	۱۵۱۱	۲۹۰	۶۰۵	۱۹۳۵	۱۲۵۵	۱۶۳۹
۱۹۳۹	۱۲۵۲	۱۶۳۳	۱۴۷۰	۱۵۱۵	۲۹۴	۶۰۲

دیسگر جوت عطاود خوش حال باشد و شمل یکی اوسعدین بنظر دستر  
و قرزاید الزرهید از جوط و وبال و ذنب و شمل بعدین بنظر دستر  
این لوح نویسد در هر محل که مدنون کسب برکت و جمیع دران مقام تجدد  
و هر کس با خود دارد در روزی و روزی بروی گشاده کرده و صاحب جابه  
و جبهه

کتابت و جمعیت



شود و ابواب سعادت مفتوح گردد بر حواله ی این آیه بنویسند و الا رخص  
 عدد نافع و القیاسیه و ای و ابنتا ههنا کل سن موزون الی قوله بر اربعین  
 ۳۱۳ ۳۶۱ ۱۱۰ ۱۷ ۱۳۲ ۷۳۷ ۶۲۳

تبارک	الذی	پدره الملک	وهو	علی	کلشی	قدیر
۲۱	۱۰۷	۳۶۵	۳۱۱	۶۲۷	۷۳۱	۱۳۹
۳۱۵	۶۲۳	۷۳۲	۱۳۶	۱۸	۱۱۱	۳۶۲
۱۴۰	۱۵	۱۰۸	۳۶۶	۳۱۲	۶۲۱	۷۳۹
۳۶۳	۳۱۶	۶۲۵	۷۳۳	۱۳۷	۱۹	۱۰۵
۷۳۴	۱۳۱	۱۶	۱۰۹	۳۶۰	۳۱۳	۶۲۹
۱۰۶	۳۶۴	۳۱۰	۶۲۶	۷۳۴	۱۳۱	۲۰

و دیگر چون عطار در سرف یاد یکی از خانها باشد و قمر اید النور متضر  
 بوی بخار دوستی با جودت حال سعیدین این لوح بنویسد هر کس با خود دارد  
 کثرت رزق و روزی بتمه دهند و ابواب سعادت بروی متوج گردد و از همه

برخی و محنتی بصلوات باشد و در سن و حضر از دزد و حرایبی اینی و تباخ از حد

از آن بطلود رسند و الله اعلم

۱۳۷

۱۳۱

سلام	۱۰۱	۱۲۹	۱۱۱	۹۵	۱۱۴	تولا
۲۲	۳۶	۱۱۰	۲۱۱	۲۹۳	۱۱۷	۱۹
۱۳	۱۵۵	۲۰	۲	۱۵۹	۹۰	۱۳۵
۱۳۱	۲۲۱	۲	الله	۲	۲۰۴	۱۴۱
۱۲۶	۹۶	۲۳۵	ی	۲۱۷	۱۱۱	۱۶
۱۷۱	۱۴	۱۴۴	۱۳۴	۱۱	۱۳۶	۱۶۱
من	۱۱۵	۱۰۰	۸۶	۳۵	۱۲۰	رب

۸۹

طفر علی الاعدا

دسکرجون عطارد خوش حال باشد بید از احتراق و هبوط و ضعیف  
و قمر متصل بر بی بنزد دوستی مع جودت حال روح این لوح بنویسند حامل آن  
بر اعدا مظنن گردد و هیچکس بمجادله و محاربه با وی بر نیاید و هر کس با وی دشمنی

کند مقهور گردد و درین باب بغایت

۹۰	۱۰۳۳	۱۱۱	۴۴	۷۰	۳۵۰	۵۱
کم	غالب	فلا	الله	کم	بینصر	ان
۱۰۴	۳۱۷	۹۵	۵۷	۱۰۷۷	۷۱	۳۳
۱۰۴۴	۴۵	۷۷	۷۱	۳۶۱	۶۲	۱۰۱
۳۲۱	۱۰۶	۶۱	۱۰۱۱	۱۹	۴۴	۱۱۵
۵۲	۱۱۱	۱۲	۳۷۲	۷۳	۳۵	۱۰۵۵
۳	۷۹	۱۰۲۲	۱۰۰	۵۵	۱۲۶	۳۳۹
۹۹	۹۳	۳۰۶	۱۴	۴۶	۱۰۶۶	۶۷

دیکر چون عطار در خوش حال باشد و تر متصدی بوی بخورودت مع جوت  
 حالین و سعیدین هرکی این لوح تم کرده باخورد و در دوق و روزیک  
 بروی فراخ گردد و هرگز نکشتی و درویشی نبیند و در هرگاه که شروع نماید  
 سعادت آن زود بوی واصل شود و در طلب دوق و روزیک بهتر از این لوح

سجده بوی



در اوقات پسندیده نویند که بحسب

ان	الله	هو	الزاق	ذو	اللق	المتن
۳۲۷	۶۹۵	۵۵۳	۵۱۹	۶۷	۵۴	۲۷
۵۳۵	۵۵	۷۰	۱۵	۳۴۳	۶۱۳	۵۴۱
۳۱	۳۳۱	۶۹۹	۵۲۹	۵۲۳	۷۱	۵۱
۵۴۵	۵۱۱	۵۹	۷۴	۱۹	۳۴۷	۶۱۷
۶۲	۳۵	۳۳۵	۷۰۳	۵۳۳	۵۲۷	۴۷
۶۹۱	۵۴۹	۵۱۵	۶۳	۵۰	۲۳	۳۵۱

التوکل فی حاجته المسبوع وقل انه منسوب للزهره وهو الوقى العطف والمحبة  
وهو من الکبریت الاحمر فی هذه العز وهو ليس الامور ووسع الميعة في الرقة  
وقد قيل ان السبعة بجهة الرقة قال البوني رایت فی منحة سماج الرقة وهو من  
فكرت فی ذلك فخط باني ان ذلك بهم لحامله وذلك لفظه مسبقه والبعثة

يحيى المنظر وجدد حروف بياض ١١ عدد حروف هو وهذا رمز لطيف  
من وضع المسبح في شرف الزمزم يوم الجمعة لا تقع عليه بصراة الا  
اجنته والمسبح خاصيته حب النساء للرجال والمرح حب الرجال للرجال  
واستلذت قلوبهم بعضهم على بعض والمسبح مخصوص بالنساء وكذلك  
من جدمعه لا يصعب عليه طلب الرزق ويؤمن الله عليه كل عسر وكذلك  
اذا رايت صاحب شديدة خد الرزق وامح بالماء واستن المحرم من لك  
الماء براء بتدرة الله تعالى ومن كتب هذه الحرف لم يركب دوسر  
وتنا سبعا في ذهب يوم عرفة او في شرف التمسى ولبسه رزقه اعد التوكل  
والهبة في قلوب الناس ورزقه من حيث لا يحتسب ومن اعظم الادوات  
وتدكم عليه كثير من الناس من اهل هذا العلم ومن خاصيته اذا جعل نصر  
انما المكتوب فيه هذا الوفق الى باطن كنهه وتكم عليه بدوح ٢٠ مرة وتوكل  
في آخره واليت عليك بحبته وتضرب بدعه على صدره من يريد فانه يحبه  
جا شديدا وقد اخترت من وضع الحرف المائة وتنا سبعا  
بطام الحوت وساعة التوكل وتوكل قوله الحق وله الملك ويكتب  
مع الوفق ملك العنصر المائي وهو ميكائيل فانه يمنع من نهش الثعالب

وان لسخ احد الثعبان في الوقت ونسقى المسوخ براء لوقته بادن الله ونسحق الحجر  
الحادة اذا علق على صاحبها والله اعلم **فصل** ودوران ابر بر سطر ودرش

۹۱

۱۶	۵۱	۴۶	۱۷	۳۲	۳۵	۶۲	۱
۶۱	۲	۳۱	۳۶	۳۵	۱۱	۱۵	۵۲
۱۹	۴۱	۴۹	۱۴	۳	۶۳	۳۳	۳
۳۴	۲۹	۴	۶۳	۵۰	۱۳	۲۰	۴۶
۵	۵۱	۳۹	۲۱	۲۱	۳۲	۵۵	۱۲
۵۶	۱۱	۲۲	۴۱	۳	۲۶	۶	۵۷
۲۶	۳۶	۶۰	۷	۱۰	۵۳	۴۴	۲۳
۴۳	۲۴	۹	۵۳	۵۹	۱	۲۵	۳۱

چون مستر که در شرف باشند یاد یکی از خانه ها پس از احتراق و رجعت و تفراید  
شخص بوی بنظر بودت هر که این لوح رقم کرده با خود دارد در نزد قضاء و اکابر  
و اشراف عزیز و محترم کرده و هر کس که شروع کند زود سرانجام شود و دام آفت  
برنج و شادان باشد و ابواب رزق و روزی بر وی گشاده گردد و از بهر نگر



والی و معنی این باشد و از کید اشتراد محفوظ و محروس و الله اعلم  
 ۲۰۳ ۴۴۸ ۵۶۷ ۷۰ ۱۷۹ ۴۴۱ ۴۴۱

رب	اشترالی	صدیری	ویری	واحد	عقد	لسانی	نیفتوا
۴۴۲	۴۴۷	۷۶	۱۷۱	۳۰۵	۵۶۶	۲۰۳	۵۴۱
۵۶۵	۳۰۳	۵۵۱	۲۰۳	۳۴۶	۲۳۹	۱۸۱	۷۷
۱۸۰	۷۱	۳۴۵	۲۰۳	۵۵۰	۲۰۵	۵۶۴	۳۰۳
۳۴۴	۲۳۵	۱۷۵	۷۹	۵۶۳	۳۰۱	۵۴۵	۲۰۶
۵۴۴	۲۰۷	۵۶۲	۳۰۹	۱۷۴	۱۰	۳۴۳	۲۴۶
۱۱	۱۷۷	۲۴۳	۳۴۲	۲۰۱	۵۴۷	۳۰۶	۵۶۱
۳۰۷	۵۶۰	۲۰۹	۵۴۶	۲۴۴	۳۴۱	۱۲	۱۷۶

دیگر این لوح در زمانی که مستری در سرطان باشد یا در یکی از اربابا بری آری  
 یا ترس کن از جنین و متصل بسعدی بنظر مودت و سیما که ترش حاک و سمود  
 باشد بر دق آمو یا کاغذ سیند یا کبره دم کند و فی الحال طی کرده در موسم  
 عربی بکند بعد از آنکه در کرباس سیند پاک دوخته باشد و در نزد

نگاه دارند حامل آرزو رسوخی در تدبیر و برکتی در رزق حاصل شود  
 و مهمات از ابرار و فضلاء و اکابر و اشراف خود برباید و از طاعت اول  
 و دو با و برک بخت و امراض ساریه این بآسد و در میان اکابر و علما  
 با حرم و عزت باشد و دایما بطاعت و عبادت راغب کرده و از جمع  
 آنات و عالمات و بیایات روز و شب محفوظ و محروس باشد  
 و چون در شرف سترای و قوم شده باشد تا دوازده سال نقابت  
 موثر است و در خواص مذکور بی نظیر باید که با کرم نگاه دارند  
 که اسم اعظم در ویست و الله اعلم و احکم

۴۲۹	۳۹۱	۷۱۱	۷۵۷	۳۴۱	۱۲۹	۶۲۳	۳۳۴
وہو سبع العلیم	فی کلکم اللہ	معق جائینا	کسقف کفائینا	یس ستفنا	حیطنا	تبارک	بسم اللہ بائنا
۶۲۲	۲۲۵	۳۶۰	۱۳۱	۷۱۷	۷۵۱	۴۲۱	۳۹۲
۷۵۹	۷۹۰	۳۱۹	۴۲۷	۲۲۶	۶۲۵	۱۲۷	۳۵۹
۱۲۱	۳۵۱	۲۲۷	۶۲۴	۳۹۰	۴۲۶	۷۶۰	۷۱۹
۲۲۱	۶۱۹	۱۳۳	۳۵۷	۷۶۱	۷۱۴	۳۹۵	۴۲۵
۳۹۶	۴۲۴	۷۶۲	۷۱۳	۱۳۴	۳۵۶	۲۲۹	۶۱۱
۳۵۵	۱۳۱	۶۲۱	۲۳۱	۴۲۳	۳۹۳	۷۱۶	۷۶۳
۷۱۵	۷۶۴	۴۲۲	۳۹۴	۶۲۰	۲۳۱	۳۵۴	۱۳۲

دیگر جن سترہ مسعود باشند از احتراق و رجعت و قریب زاید الزما  
در شرف یاد خانه یا در خانه سعیدین سوی قوس و متصل باو بقطر مودت این  
لوح را در تم کرده فی الحال علی کتد و در موم پاک عروسی کرده در زرق نریکاه  
داهند



حامل آن نزد قضا و اکابر و اشراف معزز و محترم گردد و مهمات این طایفه  
 زود براید و نوازش بسیار یابد و برکتی و سعتی در رزق وی پسنداسود و ابواب  
 خیر و سعادت بر وی گشاده گردد و از هر غمی و رنجی و آلی خلاصانه امن باشد  
 از جمع مکروهات و لعنات و خزی و شاد کای روزگار گذرانند و در احوال  
 و ناز و اقبال محفوظ و محروس از جمع مایهها و نیکبخت و از صفا و بلا و روبرو  
 دارمان بوده و ایام در حصص حقیقی باشد و خواص این لوح بی نهایت بود احصاء

و الله اعلم

هفت صابنه ای چون اول و سه او قویه از هر ایچون دخی او قویه چهار اول  
 دفاتله تجربه اولیست سورة الفاتحه سورة الفاتحه صلوات الله

دیگر بقدر الحاجة

سورة الفاتحه الشریفة همه قراها صد و اربعه مرتبه بالبسملة و الثانی  
 فی ای وقت شاء قضی الله تعالی حاجته همه طوچی راده

٧١٤	٥١٢	١٢٠	١٣٤	١٠٧٣	١١٠٧	٣٢٤	٩٥٩
بسم الله	الحمد لله	الرحمن الرحيم	انا نعبد	اهدنا	صراط الذر	ولا الضالين	
الرحمن الرحيم	رب العالمين	مالك يوم الدين	فتتبعنا	الصراط المستقيم	انفتحت عليهم		
٣٢٣٥	٩٥١	١٠٧٤	١١٠٦	١٢١	١٣٥	٧١٧	٥١١
١٣٣	١٥١	٥١٣	٧١١	٩٥٧	٣٢٣	١١٠٩	١٠٧٥
١١٠١	١٠٧٦	٩٥٦	٣٢٤	٥١٣	٧١٩	١٣٣	١٥٩
٩٥٥	٣٢٣	١١٠٣	١٠٧٧	١٣٢	١٢٣	٥٧١	٧٩٠
٥٧٧	٧٩١	١٣١	١٢٥	١١٠٢	١٠٧١	٩٥٣	٣٢٣٩
١٠٧٩	١١٠٥	٣٢٣٦	٩٥٣	٧٩٢	٥١٠	١٢٢	١٣٠
١٢٣	١٢٩	٧٩٣	٥٧٩	٣٢٤	٩٥٢	١٠١٠	١١٠٣

القول في حواصن الفائقه قال الحكيم المندي ان في هذه السورة الفحاه  
ظاهره والخاصية باطنه انها ترضى الاستقام والآلام وتجلببها العافيه

اذا تلذكم المريض او كانت في جسمه عوفى او يكتب وسمح بها على جميع بدنه مرة  
 واحدة وعلى الوجه ثلاث مرات وقال اشرف وانت الشافي اللهم اكتب  
 وانت الكافي براد المريض بادن الله تعالى لم يحضر احده واذ اكتب في اناد  
 طاهر وميت بهاء طاهر وغسل المريض بها وجهه عوفى بادن الله تعالى واداسر  
 هذا الماء من مجد قلبا وسكا وزخا وحننا ما سكن بادن الله تعالى ويروى عنه  
 واذ اكتب بمسك وزعفران في اناد جاح ثم ميت بهاء ورد وشرب ذلك البليد  
 الدهن الذي لا يخطئ سبع ايام نزول بلادة ويحفظ كل اربع واذ اكتب يوم الجمعة  
 في الساعة الاولى في اناد ذهب بمسك وكافور ومحي بآورد وجعل الماء في  
 تادودة وسمح به وجهه من يدخل على السلطان او عهد ونجاة منه فانه يبالى <sup>التي</sup>  
 ومن كتب بمسك وزعفران في جام زجاج ومحي بهاء مطر وحق به كل اصنهاك  
 واكتحل به فانه يتروى النظر ويجلو البصر ومن ادمى قراةها يلد ونهارا هديك  
 وزاد عنه الكسر والغل والحسد وجمع آفات انسى واذ اكتب في اناد طيف  
 طاهر وميت برهن ورد وقطر من ذلك الدهن في الادون الوجعة ابراهيم <sup>بعد</sup>  
 الرجوع وان ميت برهن بلسان خالص وقرئت على الدهن سبعين مرة وورع  
 الدهن الى وقت الحاجة فانه براد من اوجاع النبالق واللقوة وعرق النساء





در روز و بخت و حضور باشد و بیش و نشاط و شادکامی روزگار گذرانند  
و رزق و روزی بر دین فراع گردد و مرادات و مقصودات بر حسب دلتواه  
ساخته گردد و تیمار فضا و صدور و از جمع مکرویات این باشد  
و این لوح را خاتمه بخت است بدین اختصار کردم باید که باکنم

تمام دارند و الله اعلم

٣٢٣١ ٢٥٩٤ ٢٢٥٥ ٢٠٦١ ٥٥٠ ١٢٣٦ ١١٢٣ ١٧٣١

ان المتيقن في  
تقام اامين  
في جنات  
وعن  
بلبرون  
سدر استبر  
وزوجايم  
بجور عييف  
كذلك  
يدعون فيها  
تجل فاكه  
امين  
لا يدعون فيها  
فيها الموت  
انا الموتى  
الاوتى  
ووتهم عذاب  
النفوس العظم  
انهم مضلا  
فانما يضراء  
مزربك  
بلسانك  
لعلهم يذكرون  
فارتعب انهم  
مريبون

١١٢٣ ١٧٣١ ٢٥٩٤ ١٢٣٦ ٢٢٥٥ ٢٠٦١ ٣٢٣١ ٢٥٩٤

٢٠٧٠ ٢٢٥٧ ٢٥٩٥ ٣٢٣٦ ١٧٣٢ ١١٢٦ ١٢٣٣ ٥٣١

١٢٣٥ ٥٣٤ ١٧٣٣ ١١٢٥ ٢٥٩٦ ٣٢٣٥ ٢٠٧١ ٢٢٥٦

١٧٣١ ١١٢٠ ١٢٣٣ ٥٣٦ ٢٠٧٢ ٢٢٥١ ٢٦٠١ ٣٢٣٣

٢٦٠٢ ٣٢٣٣ ٢٠٧٣ ٢٢٥٠ ١٢٣١ ٥٣٥ ١٧٣٥ ١١١٩

٥٣٤ ١٢٣١ ١١٢٢ ١٧٣٦ ٣٢٣٢ ٢٥٩٩ ٢٢٥٣ ٢٠٧٤

٢٢٥٢ ٢٠٧٥ ٣٢٣١ ٢٦٠٠ ١١٢١ ١٧٣٤ ٥٣٤ ١٢٣٩



دیگر چون مسترید در سلطان باشد یا در یکی از خانها یا در اوج هید از احراق  
و رجعت و قی زاید المودد و شرف یا در خانه یا در خانه سعیدین سونوس  
بمید از عت السعاج مع القادسها بالموده این لوح رقم کرده طی کنند و در  
چهره بیند دوخته در موسم عروسی کنند حامل آن از همه بدخ و غصه خلاص  
سود و در هرگاه که شریع نماید ابواب سعادات بر وی مفتوح گردد و در رزق  
و روزی و بیک برکت پندار سود و نزد خلایق یتما فضاء و اکابر و اسراف  
مغرب و محترم گردد و از شیخ خلایق جن و انس مصون و محروس باشد  
و هرگز باو مکر و بی نرسد و دایم الاوقات و فیه الاحوال و فاعمال  
باشد و فوائد هذا النوع اکثر من ان کفی و احصرت بزرگ و الله اعلم

١١١٦	١٢١٦	٦٣٢	١١٢٣	٦٠١	١٧٢٧	١٦٣٠	٣٠٩
وذلك	ونحننا	فاجتنا	سجائنا	ان لاله	قنادي	ظن ان	وزد الزن
تجتي للموئين	من الغم	له	كنت	الان	الظلمات	نقد عليه	اذذهب
			الظالمين				مغاضبا
١٦٢٩	٣٠٩٧	٦٠٠	١٦٢١	٦٣١	١٦٢٥	١١١٥	١٢١٧
١١٢٦	٦٣٣	١٢١٣	١١١٣	٣٠٩١	١٦٣٢	١٧٢٥	٥٩٩
١٧٢٦	٥٩١	٣٠٩٩	١٦٣١	١٢١٥	١١١٣	١٦٢٧	٦٣٣
٣١٠٠	١٦٢٦	١٧٣١	٥٩٧	١٦٢١	٦٢١	١٢٩٠	١١١٢
١٢٩١	١١١١	١١٢٩	٦٢٧	١٧٣٢	٥٩٦	٣١٠١	١٦٢٥
٥٩٥	١٧٢٩	١٦٢١	٣١٠٢	١١١٠	١٢١١	٦٣٠	١١٣
٦٢٩	١١٣١	١١٠٩	١٢١٩	١٦٢٧	٣٠٣	٥٩٣	١٧٢

دیگر جز سزای جزش حال باشد بهیچ از اخراق و رجعت و قرار اندوز  
 متصور بود بغیر مودت مع جودت حال بزن این لوح رقم کتد حامل آن  
 صاحب جاء و غنمت و سوکت کرد و نزد سلاطین موقر و عمرم و ابوا  
 رزق بر ویل کساده کرد و برکت در عز و زندگانی وی پیدا شود و ارمهارها  
 و نعمتها خلاصیابد و از شریع خلافت بخشن و انی اینی کرد و از شریع مودت  
 و عتارب و حیات درینا حضرت حق باشند و الله اعلم

۹۲

نزه	الله احد	الله الصمد	لم یولد	ولم یکن	له کنوا	احد
س ۱۴	ح	ی	ق	ی	و	م
۴۶	۱۵۲	۱۲۲	۱۳۱	۱۳۳	۱۳۰	۱۵۴
۹۱	۱۵۹	۱۳۵	۱۳۹	۱۶۳	۱۲۵	۹۵
۱۰۱	۱۶۳	۱۳۹	۱۳۵	۱۵۰	۹۷	۹۸
۳۳	۱۶۷	۱۵۷	۱۹۹	۱۷۹	۵۲	۱۷۷
۱۲	۱۸۵	۳۹	۱۲۳	۱۲۲	۳۱۲	۱۹۵
۱۵۸	۱۹	۱۵۵	۵۰	۱۰۷	۱۱۰	۱۴۶



دیکر چون ستر و خوش حال باشند و قدر ترف یاد خانه یا در خانه ای می آید  
بعد از اجتماع مع اتعالتنهما بالموده این لوح رقم کنند حامل آن نزد جمع حاکم  
مفرد و یکم گردد و در قضاء و اکابر و اشراف شصت و هفت یا بد و صاحب  
جاء و خدمت گردد و از جمع فضل و ضرر این باشد و تابع از چند اران بظهور رسد

رحمن	رجیم	غریز	عطوف	جیر	خان	منان	سبع
۱۴۳	ملک	حیب	صادق	لطیف	یکسر	کیم	۱۱۹
۱۴۵	۱۳۷	علی	یتوم	قرب	بدع	۹۵	۱۱۷
۱۴۶	۲۰	۱۱	۳۱۰	۱۵۱	۱۰۸	۱۳۲	۱۱۶
۱۴۷	۲۰۲	۱۶۰	۱۱۱	۱۲	۳۰۸	۱۳۰	۱۱۵
۱۴۸	۲۰۵	۳۰۶	۱۴	۱۱۲	۱۶۲	۱۲۷	۱۱۴
۱۴۹	۶۲	۲۵۲	۱۳۷	۲۰۳	۱۰۰	۲۴۲	۱۱۳
۱۵۲	۷۴	۲۳۸	۱۶۷	۲۴۹	۲۲۳	۱۹۱	۳۴

ويذكر النول في خواص آية الكرسي هي آية جليلة السان عظمة البرهان  
وفيها اسم الله الاعظم وقال النبي صلى الله عليه وسلم آية الكرسي اعظم آية  
في كتاب الله وقال عده ان الله تعالى خلق درة بيضاء وخلق فيها العرش لا  
وبذلك العرش لا سمى كتب آية الكرسي واقسم بعرته وجلاله ان من تراك  
خلف كل صلي مكتوبة تحت ابواب الجنات النماية فيدخل من ايها شاء  
ومن قرأه عند فوج من منزله قضيت حاجته وعرفت ذنوبه وذهبت  
شياطينه ووكلا الله به ملائكة يحرسونه من كل آفة وعاءه وجن والسر  
ومن كل ما يخاف ويجوز ومن قرأه الف مرة في الساعة العالمة من ليلة  
الاربعاء جمع به وحضور باطن وذكر اسم ظلم خرب الله دياره وعجل دماره  
وقد وضعت آية الكرسي في موضع ثمانية التي هي حياتي ابواب  
الجنان وخيايتي حلة العرش من وضعه في الساعة الاولى من يوم الجمعة  
والتمتع بالستره اتصال موه في لوح فضه ومطهر البدن والثوب  
بمدحوم وصلوة وحضور قلب وبخره بالعود والبس وحمله راي من حبل  
منع الله به بالبحر الاسن من وصفه ولا تقع عليه بصراحد الا احمد والحمد  
وانقاد الى كلمته ولا يجله خايف الا ابن ولا يقبل الا استغنى ولا ايسر اطلو

ولا يتيق الا استحق وصاحبه يكون احسانا من شرابهن والانس ومن شرطوا زق اليسر  
والهنا ومن دأوم على عمله كثر رزقه وسروره وزال همه ونعمه وحفظ في نفسه  
واهله وماله وخدمه وامن من الاضطراب في جميع احواله وسلم من جميع العناء  
بادن الله تعالى ولا يحكم ملك من ملوك الارض الا ادفع ذكره وعلا قدره واتقاه  
الملك الى كلمته ورزق الفز والبسته في البصائر واذا دأوم على عمله وسع الله  
ملكته وكثر ريعته ونفذ في القلوب مشيئة ولا تسع لغيره على جبار الا ارباع  
من هيبته ومن تشبه في لوح من ذهب او فضة والمستقر في سريره في طالع السعيد  
محمود وعلته على عنقه ودخل الحرب كان منصورا مؤيدا سرورا لا يضر كيد  
حاسد ولا شرعا ند مسموح الكلمة مقبولة الصودة عند الملوك والا كما بر  
وينبغي ان يخ بالعود والعين في كل قبض وفي نزل البركات وترفع الدرجات  
ولا يحل بكان الا وكثرت فيه ايمرات وظهرت على اهله الزيادات ودرج  
الله به عن ذلك المكان كل بلاء وآفة وقتنه ومن علته على معروف افاق  
من ساعته ومن وضعه في ماء وسقته بوطا انحر من دمه وان ساء  
ترب من ذلك الما محوم بري من حسنه بادن الله وفيه شان عجيب لطلا  
تملك الامصار واليهامات والاقطار وينفع من اللصوص والسادق والحق



والطارق والنجمة والعقرب والباع وجميع الهوام والحشرات ومن كل ما يخرج  
من الارض ونزل من السماء وهو حجاب عظيم وسركم وحامله لا يسأل الله  
شيئا الا اعطاه ما سأل فتدبروه فهو من الاسرار المخونة وبالا اسم الذي  
فيه نجي الله ابراهيم عليه من نار الخرد وبه نجي الله يونس من بطن الحوت  
وبه نجاه الله الانس والجن واليطر والوحش والرجس ليليني وبه نصر الله محمدا  
عليه على الكفار والمنافقين ومن عرف قدره استغنى به عن كثير من الموصوفات  
فانه من الكمال فعايته لا تقصر بها العبادة فقام له بمحمد الوضع  
وهذه صورته وضعه ولا يفهم ذلك الا ارباب البصائر والله يتولى  
الحق وهو يبدى السبل

٢٣١٢	١٩١٥	١٨٧٣	٢٩١١	١١٢٥	١٠٥٥	٢٠٠٧	٢٣١٦
الله لا اله الا هو احي القيوم	لا تأخذه سنه ولا نوم	لما في السموات وما في الارض	من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه	يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم	ولا يحيطون بشي من علمه الا باشاءه	وسح كوسه السموات والارض	ولا يؤذنه حفظها وهو العلي العظيم
٢٠٠١	٢٣٠٥	١١٢٦	١٠٥٣	١٨٧٤	٢٩١٠	٢٣١٣	١٩١٤
٢٩٠٩	١٨٧١	١٩١٧	٢٣١٤	٢٣١٢	٢٠٠٥	١٠٥٧	١١٢٧
١٠٥٦	١١٢١	٢٣١٣	٢٠٠٦	١٩١٦	٢٣١٥	٢٩٠١	١٨٧٢
٢٣١٢	٢٠١١	١٠٥١	١١٢٩	٢٩٠٧	١٨٧٧	١٩١١	٢٣١٦
١٩١٠	٢٣١٤	٢٩٠٦	١٨٧١	١٠٥٠	١١٢٣	٢٣٠١	٢٠١٣
١١٣١	١٠٥٣	٢٠٠٩	٢٣٠٠	٢٣١١	١٩١٣	١٨٧٥	٢٩٠٥
١٨٧٦	٢٣٠٤	٢٣١٦	١٩١٢	٢٠١٠	٢٣٩٩	١١٣٢	١٨٧٢

١٨٧٦

مطلع ح ت ب

ديكر التولية في خواص المنى الحرة من اخذ حرفين من حروف الهمزة  
من اسم من يريد واصناف الهمز حروف جيب الاربعة بصير الهمزة ثمانية احرف  
فيضعهم وقتاً شاملاً اذا كان عطافاً مقابل الزهر او متعادتها فان الذكر  
اروة بمك جاشديد لا مادام الرفق معك وهذا اتوي خواصه في  
المجته مثاله اسم المط احمد تأخذ من حروفه الاول والاخير وهو ا د  
واسم الطالب سلمان ماخذ اول حروفه واخره وهرس ن فيكون  
مجموعه اربعة احرف وتدم المط على الطالب ونخرجهم وضييف اليهم  
جيب وهذه صوره وضعه

ا	د	س	ن	ح	ب	ي	ب
د	س	ن	ب	ا	ح	ب	ي
س	ن	ب	ي	د	ا	ح	ب
ح	ا	د	ب	س	ي	ب	ن
ب	ح	ا	د	ي	ب	د	س
ي	ب	ح	ا	ب	ن	س	د
ب	ن	ب	ح	ن	س	د	ا
ن	ن	ي	س	ب	د	ا	ح



فصل ۶ در طریق ۹ در ۹ بر پسر ذوالکتابه در روش وی اینست

۷۶	۶۶	۶۲	۲۲	۱۲	۳۵	۴۹	۳۹	۱
۳۶	۲۳	۱۰	۹	۵۰	۳۶	۶۳	۷۷	۶۴
۴۱	۷	۵۱	۶۵	۶۱	۷۱	۱۱	۳۴	۴۴
۶۷	۵۷	۱۰	۱۳	۳۰	۲۶	۳۰	۳	۵۳
۲۷	۱۴	۲۱	۵۴	۴۱	۱	۱۱	۹۱	۵۵
۲	۵۲	۴۲	۵۶	۷۹	۶۹	۲۹	۲۵	۱۵
۵۱	۷۵	۷۱	۳۱	۲۱	۱۷	۴	۴۱	۴۴
۱۱	۳۲	۱۴	۴۵	۵	۴۶	۷۲	۵۹	۷۳
۴۷	۴۳	۶	۷۴	۷۰	۶۰	۲۰	۱۶	۳۳

۴۶۹

چون مرغ در شرف باشد یا در خانها یا در اوج و فرزاید النور متصل یا با اتصال  
موت مع صلاحیت حال نیز این دولوح رقم گشتد حامل آن نزد او بزرگ  
و اهل سلاح مغز و مکرم گردد و این طایفه نوازش یابد و رزق و روزی  
بر وی فراخ گردد و از شکستی و درویشی و فقر اینی باشد و ابواب سعادت

بروی کشاده گردد و هیچ دزد و حرامی بر اموال او دست نیابد و دشمنانش  
 متهم گردند و با هر کسی محاربه و مجادله کند غالب آید و دشمنان از وی ترسند  
 و بنیت دوند و از جمع آفات و بلیات در صحن حصینی باشد و از جلال  
 روزگار گذراند و هر برادر و مقصودی که داشته باشد برود حاصل شود و از فکر

۲۱

و غم و اندیشه فاسد خلاص یابد و الله اعلم  
 لوح اول

۱۸۱	۵۳۰	۱۷	۱۳۱	۱۱۳	۳۹۱	۷۹۳	۳۳۲	۱۳۰
قر	بج	پنا	بالحق	وهو	التحاح	العلیم		
۵۱۱	۱۶۲	۱۱	۲۳۴	۷۹۳	۱۳۱	۱۱۱	۱۳۲	۳۹۹
۱۳۳	۳۹۷	۱۱۲	۱۶۳	۱۶	۵۱۹	۷۹۵	۱۲۹	۲۳۵
۷۹۷	۱۲۵	۲۳۷	۱۳۵	۳۹۳	۱۱۳	۱۶۵	۱۲	۵۲۱
۱۰	۵۲۲	۱۶۲	۱۲۳	۲۳۱	۷۹۱	۳۹۱	۱۱۵	۱۳۶
۱۱۶	۳۱۴	۳۹۲	۵۲۳	۱۶۴	۱۱	۲۳۹	۷۹۶	۱۲۴
۲۴۱	۷۹۲	۱۲۶	۱۱۱	۱۳۱	۳۹۳	۵۲۵	۱۶۰	۱۳
۱۷۱	۱۳	۵۲۶	۷۹۰	۱۲۷	۲۳۳	۱۳۱	۳۹۵	۱۱۹
۳۹۲	۱۱۷	۱۳۹	۱۵	۳۲۵	۱۷۹	۱۲۱	۳۱	۷۹۱

١٢٥	١٣٧	١٧	٣١١	٩٠	٣١٧	١٤٣	١٢٩	٦٦
الغريز	التري	وهو	يشاء	من	يرزق	بعباده	لطيف	الله
١٣٤	١٣٥	١٥٠	١٩٧	١٩١	٩٧	١١٥	١٢٧	١٢٠
١٣١	٣٣٢	٦٥	١٦٠	١٩٣	٣١	١٣	١١٣	٩٥
٢٣٥	٣٥	٢٣٣	١٥٣	١٠١	١٠٢	١٧٠	١٧١	٦٩
١٣٢	٥٥	١٥١	١٠٧	١٠٦	٢٠٠	٩٤	٧٣	١٧٢
٣٩	٢١	٢٣٦	١٧٣	٢	٢٠١	١٣٦	١١١	٢٧٣
١٠	٢٠٤	٢١٣	١١	٩	٣٣	١٦٢	١٦٥	٢٦٠
٢١٠	١٠٠	١٠	٩١	٢٦١	١١٠	٢٢٩	٦٣	٦٧
١٠٣	١٣٧	١٢٢	٦	٢٢٣	١١٠	١٦٦	٢٥٥	١٦٣



مطالع عندنا

دیگر چون مرغ خوش حال باشد و قمر مسعود متصل باو بنظر دست  
 این لوح نویسد حامل آن از زبان بدگویان و حسد حاسدان این باشد  
 و از جمع آفات و بلیات مصون و محروس و هر کس با وی دشمنی کند برافتد  
 و نکو نثار گردد و درین لوح علامه انا عظام دبر سده و هو هذا  
 الله علی عظم مبین مومن جیل رب بر یکر متین جی قیوم بدیع ولی جون  
 در اوقات تسذیده نویسد مثل آنکه در شرف یکی از علویات مع جودت  
 حال قمر و اتصال پنجم بالمرد هراینه آثار و نتائج این اسماء عظام بر روزگار  
 حامل عاید گردد و صاحب جاه و منصب و حکومت شود و بر ابا جنس  
 زبان روا و پیش و نشاط و خرمی روزگار گذرانند باید که بعد از نوشتن  
 دویز بر پای کرم دوزد و اگر در شرف لوح نوشته باشد در و الا سرخ دوزد  
 و در فرق سرگاه دارد که هراینه آثار و نتائج بشمار ازان بظهور رسند

و الله اعلم

ل	نورک	الابصار	وهو	یدرک	الابصار	وهو	اللطیف	ایمن
۱۶۲۶	۴	ل	ه	ی	م	ی	م	۷۵۰
۲۴۹	۵۳۴	م	ی	ع	ط	ن	۶۷۸	۶۰
۱۹	۴۶۲	۴۹۹	و	ج	۲	۱۰۸۲	۳۵۵	۱۵
۲	۲۲۹	۶۵۱	ل		ل	۷۳۸	۲۹۹	
۴۷	۵۰۵	۱۹۶	۵۱۹	ی	۷۹۲	۳۹۳	۳۶	۱۲
۲۵	۴۹	۳	۷۵۵	۱۰۵۱	۷۹	ب	۱۵۱	۶۹
ر	۱۱	۲۱۰	۲۲۹	۹۱۹	۲۳۱	۲۱	۷۵۲	۲
	ب	۲۳۰	۹۳	۵	۱۳۴	۲۶۷	ی	

دیکر جن مرغ در شرف باشد یا در اوج یا در یکی از خانه‌ها بعید از  
 و رجعت این لوح نبیند هر کس با خود دارد از شر جن و انس محفوظ باشد  
 و در سفر و حضر اموال او از دزد و حرامی مصون و محروس و هر کس با او یک  
 مجادله کند مغلوب گردد و حامل این لوح دایم در حصن حصین باشد

وايه / دراييم محيط برهو قرآن مجيد فيلج مختلط

۱۰۱ ۴۳۳ ۹۱ ۲۵۷ ۲۵۴ ۲۱۹ ۳۵۶ ۲۴۷ ۱۳۵

۱۹۳ ۲۴۱ ۲۹۵ ۲۵۹ ۲۵۵ ۲۲۳ ۲۵۱ ۲۴۹ ۱۳۶

۱۳۲ ۲۴۲ ۲۳۳ ۳۶۱ ۲۹۶ ۱۹۱ ۲۶۰ ۲۵۱ ۱۳۷

۴۶۴ ۴۳۳ ۲۳۵ ۲۶۳ احد ۲۲۲ ۲۶۴ ۲۴۶ ۱۴

۴۱۰ ۲۴۱ ۲۳۹ ۶۵ ۲۹۹ ۲۳۰ ۲۶۶ ۲۵۳ ۱۱۰

۳۲۳ ۲۴۴ ۹۱ ۲۶۷ ۲۹۲ ۲۲۵ ۲۶۱ ۲۵۲ ۱۴۱

۳۰۱ ۵۶ ۳۰۰ ۲۶۹ ۲۹۷ ۲۲۱ ۲۷۰ ۲۵۰ ۱۳۹

۱۰۰ ۳۱۳ ۳۵۷ ۳۰۲ ۳۲۱ ۲۲۰ ۱۱۱ ۲۴۱ ۱۳۱

۱۰۳

عظيم

دیکر جون وچ در شرف باسد يا در اوج ياد دیکي ارخانها بعييد  
ان احرار و رجعت و قرد در شرف يا در خانه يا در جل يا در حوت بهر حال  
بايد که در طريقه و هبوط و وبال باسد بعييد از دن و تحت الشعاع



و تسبیح باو بنظر مروت این لوح رقم گشتد و فی الحال طی کرده در مالای سرخ دوز  
و در فرق سزگاه دانه حامل آریا یوما دولتی تازه و سعادت پی انداده  
روی نماید و اگر از منصبی معزول شده باشد بزودی صاحب منصب شود  
و ای بسا که تجربه کردیم و از بنده نکند که صاحب منصب شدند و حامل  
آن با هر کسی محاربه و مجادله کند غالب آید و صاحب جاه و حکومت و خدم  
و حشم گردد و از جمیع آفات و عیال و بیلیات و بیماری و موت و فحاشات  
و طاعون و وبا محفوظ و محروس باشد و ان شاء جنس منتقاد امر او کردند  
و بجهت سلاطین و ارباب بزرگ و قضایای عالی جاه بهتر از این لوح نیت و بهر علم  
چیش که این لوح پیاویزند همان عمل درفش کاویانی کند و بهج لشکر در تعبیه  
آن علم در نیاید الا که بهر نیت رود و بعد از نیت عشرين موات لطلب ابدان  
و المناصب لبعض اخوانی خواریت انج منہ عملا و الله يتولى الحق و هو يبدى

٢٧١١	١١٢٩	٢١٥٣	٩١٦	١٢٧٣	٣٢٠٣	١٢٧٦	١٥٢٩	٣٣١
توزن شاه حساب	وتخرج في البيت	وتخرج في البيت	تخرج في البيت	تخرج في البيت	تخرج في البيت	تخرج في البيت	تخرج في البيت	تخرج في البيت
٣٢٠٣	٩١١	١٧٣١	٣٣٩	١٢٧٣	١٥٢٧	٢١٥٣	٢٧١٩	١١٢٧
١٥٢١	٣٣٧	١٢٧١	١١٢١	٢١٥١	٢٧٩٠	٢٧٣٢	٣٢٠٢	٩١٦
١٠٤	١١٣٠	٢١٢٧	٢٧٩٢	٣٢٧١	٩٢١	١٥٣١	٣٣٣١	١٢١٠
٩٢٢	١٧٣٥	٣١٩٩	١٢١١	١٥٣١	٣٣١	٢٧٩٣	١١٣١	٢١٢٥
٣٣٢	١٢٧٩	١٥٣٢	٢١٢٦	٢٧٩١	١١٣٢	٣١٩٧	٩٢٠	١٧٣٦
٢١٢١	٢٧١٧	١١٣٣	٣١٩٩	٩١٦	١٧٣١	٣٣١	١٢٧١	١٥٣٣
١٧٣٩	٣٢٠٠	٩١٢	١٥٣٥	٣٣٥	١٢٧٣	١١٣٥	٢١٢٩	٢٧١٥
١٢٧١	١٥٣٣	٣٣٦	٢٧١٦	١١٣٣	٢١٥٠	٩١٥	١٧٣٧	٣٢٠١

القول في خاصية المتع وقيل هو منسوب للقرن وفيه في شرف التمر  
وجملته سمت عليه الاسباب وتبررت وهو دقيق الملاحظة ومن

اراد ان يري في منامه شيئا يريد به يحصل فليترا سرودة والضحى والليلتين

والقدور والزلزاله سبع مرات ونضع الوفق تحت راسه ويقول يا مالك

التر اجنى ويا دى به فان الذي يطلبه يراه في النوم تلك الليلة وان

الباطنة تلك الليلة يعود الى العمل ثلث رات اعني ثلث ليال فان

الار يحصل ويند وهذا الوفق يصلح له لمن غلبت عليه المرأة فانه

ولا يستديم حله شيخ لانه بارد فبهج البرودة على حمله وان تنس المحرم الذكر

تلك منه اهي من الماء الذي ينبع منه براد من جينه ويسكن العطش وبه

يدخلون اهل الخلق خلوتهم ولا يشربون فيها ماء وقال ابو النوفل رحمه الله

من كتب شكرا في 4 في 9 والتر بالمرطبان او بالحوث وكتب في كل بيت منه

اسم الله الباسط بلا الف ولام وحده انسان معه سهل الله عليه كل عسير

وكرر زده وجره وانسبسط على الارزاق من كل مكان حتى لا يعلم

من اي سبب الا من بركة الاسم والشكل وهذا صحيح محبته وانه اعلم

القول الثاني في خواص المستع الهمة اذا كتبت هذه الارق التسعة

كبيد رم تنع الـ ومجموعها كرم متعال من خواص ذلك

اذا وضعت وقتا متسعا في سرفق ويكون الطالع السور فان حله

يقول يا مالك التراب اجنى  
فمن ضاع في الارض كلفه  
الكل من مع الشدة

او يقول  
يا مالك التراب اجنى  
وارى جمل الدجى من الارض  
الار يحصل

يا مالك التراب اجنى  
اضربني اي محل ينبت  
التر وارنى هذه الحثيثه

عالمه  
وهي ان يقال هذا النعم  
بعد خراج السورة  
النوم هذه الكلمات  
الاجمية وهو

تَمَاحِجُ بَعْدَانُ  
بِعَادَ وَخَدَانُ  
نَوْحَانُ غَادِي وَنَدَانُ  
صَاحِبُهُ فَانَّهُ يَرَى  
الْكَتْمَ بِحَايَالِ  
حَمْدِهِ فِي النِّعَمِ

او في نسخة بلقيس  
التي في



ملك ثبت ملكه وغفلت سطوة وعلا قدره على من سواه من الملوك <sup>فنت</sup>  
 الملوك ما لم يذ لك من الخط للكلوا انفسهم ذلك ويكون وضعه في قصة  
 وذهب حمزجان من القصة اربعة اخماس من الذهب خمس ومن وضع  
 المستع وكتب فيه تسع طاعات وان وضع فيه عدة الاسماء الذي يتذكر  
 على تسع طاعات وهم لطيف طاهر ذو الطول معسط باسط باطن  
 طيب طيب طه في شرب التمر والا في ساعة والطامع الرطبان فمن  
 اسكه عنده تيسرت عليه الاشباب ومن باب الكشف اذا رخص  
 الانسان وحمله معه كان من اهل الكشف لان اول عالم فكلوا ههنا  
 عالم الطاهر وهذا صحيح والله الموفق والمعيني **فصل هفتم**  
 در طريق ۱۰ در ۱۰ بر سبيل ذوا الكتاب وروشن وي اينست

۲۰	۲۹	۶۹	۵۵	۹۳	۱۹	۴۳	۷۷	۳۲	۱
۲۲	۷۲	۵۱	۱۷	۱۰	۱۱	۹۱	۴۲	۶۶	۳۹
۶۷	۴۴	۱۳	۷	۳۱	۳۰	۱۲	۹۶	۵۹	۷۶
۴۹	۱۱	۲	۳۴	۶۴	۷۵	۲۱	۱۴	۱۰۰	۵۴
۱۴	۹	۳۳	۷۰	۵۶	۳۶	۷۱	۲۶	۱۵	۹۵
۶	۳۷	۱۰	۴۵	۱۲	۹۹	۵۷	۶۱	۲۵	۱۳
۹۷	۱۷	۲۱	۷۳	۴۱	۵۳	۶۵	۴	۳	۱۱
۵۱	۹۲	۱۱	۲۴	۷۱	۶۳	۳۶	۱	۱۵	۵۰
۷۴	۶۰	۹۴	۱۹	۲۳	۳۱	۵	۱۹	۴۱	۶۲
۳۵	۶۴	۴۷	۹۱	۱۶	۴	۹۰	۵۲	۷۹	۲۷

چون شتری در پانزدهم درجه سرطان باشد و قوز اید النور و برج ثور  
یا سرطان یا یکی از خانه‌های سعدین قنارن با و یا متصل بقل و دوشتر  
این لوح که آیه الکری در وی مرقوم شده یعنی نوع رقم کسد و فی المال  
طی کرده در موم عروسی گیرند بعد از آنکه در حجره سفید دوخته باشند

کتاب النجوم

و در میان طایفه بر فرق سرکاه دارند حامل آن از دبا و طاعون و مرک  
نجات و آنکه و سیائر امراض ساریه محفوظ و محروس باشد و اگر نیزه المثل  
در شهری باشد که نه آن سه بطاعون هلاک شوند انکی البته بسلامت  
بماند و هیچ گزندی و زخمی با و نرسند و از فضا و بلا روز و شب در امان  
باشد و هر روز او را دولتی و سعادت پیچیده روی نماید و همه کنی او را دوست  
دارند و هوا خواه او گردند و فضاة عالی جاء و اکابر و اشراف مسخر او  
گردند و از محنی و فرمان او تجاوز نمایند و از شرخی و انی و مار و غریب  
و شیر و پلنگ و کرک و سیائر مزیات و خشرات و جمع فضا و بلا از صر  
و سمادی در حصن حصینی باشد و دوازده سال تنجید وی در غایت است  
باید که جدا اول آنرا بطلا کنند و در وقت نرستی بخور کنند  
و طاعون که من قبل مذکور و مکتوب شده بر حوال آن بنویسند  
مع سوده فائده و لایلاف که در خواص مذکوره مجرب و آرموده است  
و مثل و نظیر ندارد و الله اعلم



۱۲۰۹	۱۰۹۷	۲۰۰۷	۶۱۳	۱۲م	۱۰۶۳	۲۱۲۱	۱۷۷۳	۱۹۱۵	۱۲م
وہو علی	ولا یزادہ	وسع کریم	من علیہ	واصلہم	الابادۃ	من ذل	لما لے	لا تاحذہ	اصدا الہ
الغیم	حفظہا	السموات	الابادۃ	ولا یحیطون	یعلم ما من	الذی یشتع	السویات	منہ ولا	الامو الکی
	والارض	والارض		بسر	اندہم	عندہ	وبانی الارض	نوم	الیتوم
۱۰۹۰	۱۷۹۱	۶۱۵	۱۰۶م	۱۲م	۱۲۰۰	۱۲۵۰	۲۱۲۰	۲۰۰۳	۱۹۹۲
۲۰۰۵	۲۱۲۲	۱۰۶۰	۱۲م	۱۹۱۱	۱۰۹۱	۱۲۰۱	۱۲م	۶۱۶	۱۷۷۲
۲۱۲۷	۱۰۵۱	۱۳م	۱۹۱۷	۲۰۰۶	۱۷۷۱	۱۰۹۶	۱۲۰۳	۱۲۵۲	۶۱۱
۱۰۶۱	۱۲م	۱۹۱۶	۲۰۰۱	۶۱۳	۲۱۲۴	۱۷۷۷	۱۰۹۴	۱۲۰۴	۱۲م
۱۲م	۱۹۹۰	۱۷۷۶	۲۱۲۳	۱۰۵۹	۱۲۵۱	۶۱۴	۱۹۹۹	۱۰۹۳	۱۲۰۲
۱۲م	۱۲۰۶	۱۰۷۱	۱۷۷۹	۲۱۲۶	۶۱۰	۲۰۰۳	۱۹۹۳	۱۳م	۱۰۶۵
۶۰۸	۱۲م	۱۲۰۷	۱۰۹۲	۱۷۷۱	۲۰۰۱	۱۹۱۹	۱۲م	۱۰۶۲	۲۱۲۱
۱۷۷۰	۶۱۷	۱۲م	۱۲۰۱	۱۰۹۱	۱۹۹۱	۱۲م	۱۰۶۶	۲۱۱۹	۲۰۰۰
۱۹۱۱	۲۰۰۲	۲۱۲۵	۱۲م	۱۲۰۵	۱۲۰۵	۱۰۶۷	۶۰۹	۱۷۷۵	۱۰۹۵

دیگریم مجتہ دفع امراض سادیہ وطلب رزق جون مسترد دربرج  
شرف باشد وقرایہ النور متصل بوی بنظر دوستی و سعود ناظر

و نوحس ساقط از طالع و عاشق این سر لوح رقم کنند و بی امانی طی کرده در جری  
سینند و خننه در موم عروسی گیرند حامل آن از وبا و طاعون و وک فجات و جمع  
امراض ساری محفوظ و محروس باشد سیما که بر محلی نکاشته کرده مرکب از ذهب  
و فضه و نحاس و در هر کار که شروع نماید سر انجام کشته ابواب سعادت برود  
منفتح گردد و از فضا علی الجاه و وزراء بکاد و اشرف شفت و رحمت یابد و نزد  
این طایفه مغرور و مکرم باشد و هر روز او را دلتی تازه و فتوحی مجدد روی نماید  
و رزق و روزی بر وی فراخ گردد و روزگار پختی و نشاط و نشاط کامیاب  
گذراند و از جمع غما و بدخوا و محتشاه خلایق یابد و از شرحی و انی و دود و دام  
و بار و غریب و جمع حشرات الارض مصون و محروس باشد و در سفر و حضر از  
دزد و حرایب اینی گردد و هر کس با وی عداوت کند زود بر آید و بیکس  
بوی از تی شوانه رسانند و این لوحی غایت مبارک و معین و مسعود است  
باید که پاکیزه نگاه دارند و در وقت نوشتن بخور کنند در محل خلوت  
که بر این آمار از چند امان بظهور رسد

۱۰۷

والله اعلم

لیح اول

۱۰۲	۵۴۵	۳۵۸	۴۹۳	۵۲	۱۸۸	۱۰۱۷	۷۶۷	۲۳۰	۷۲۷
میز	الکتاب	ولاوطب	فی ظلمات	ولا حبه	الاغلیا	واستط	و یعلی مانی	لا یعلیها	وعنده
۵۳۱	۷۶۲	۴۹۶	۱۸۹	۶۳۷	۹۳	۵۷	۱۰۱۶	۳۵۵	۲۳۷
۳۵۶	۱۰۱۱	۱۸۵	۱۷۳	۲۲۹	۵۴۶	۹۳	۵۵	۲۳۷	۷۶۶
۱۰۲۳	۱۸۳	۱۷۲	۴۳۲	۳۵۷	۷۶۵	۹۴	۵۹	۲۳۶	۲۳۶
۱۸۶	۱۷۳	۴۳۱	۳۵۹	۴۹۹	۱۰۲	۷۶۱	۹۲	۴۳۲	۵۴
۱۷۳۲	۲۳۵	۷۷	۱۰۱۹	۱۸۳	۸۵	۴۳۲	۳۵۰	۵۴۱	۹۵
۵۶	۹۹	۵۳۷	۷۶۳	۱۰۳۲	۴۳۱	۳۵۵	۲۳۸	۱۷۲۹	۱۹۰
۴۳۱	۵۱	۱۰۰	۵۴	۷۶۸	۳۵۲	۴۳۲	۴۳۷	۱۸۷	۱۰۲۳
۷۶۴	۴۳۱	۵۳	۱۰۱	۵۳۹	۴۳۶	۱۹۱	۱۰۱۵	۳۵۱	۳۵۱
۴۳۳	۳۵۳	۱۰۲۱	۵۰	۹۱	۱۷۳	۱۹۲	۴۳۹	۷۶۶	۳۵۴



لوح دوم

وان بيک الله	بئر	نفاکت	لاالا مو	وان بيک	بئر	وان علي	کلتن	تير
۱۰۹	۱۰۷	۷۶	۱۱۷	۳۰۵	۲۶۲	۱۱۱	۹۴	۵۰۷
۵۱۱	۹۵	۱۱۵	۳۰۶	۳۶۲	۱۰۱	۲۵۴	۱۱۳	۷۱
۹۰	۱۱۴	۳۰۱	۳۶۰	۵۱۰	۱۰۹	۱۰۳	۲۵۳	۱۱۲
۱۱۳	۳۰۹	۳۵۱	۵۰۶	۱۰	۹۲	۱۱۱	۱۰۳	۲۶۱
۳۰۷	۳۰۷	۱۰۲	۹۳	۱۱۸	۱۱۳	۷۹	۵۱۵	۱۰۷
۱۱۹	۲۵۵	۱۰۱	۱۰۶	۱۹	۱۲	۵۰۱	۳۵۳	۳۱۱
۱۱۴	۱۱۲	۲۶۰	۱۰۴	۵۱۳	۳۵۴	۳۱۲	۱۱۱	۱۷
۱۰۳	۷۵	۱۹۰	۲۵۷	۱۰۱	۳۵۵	۳۱۳	۱۱۳	۹۶
۳۵۹	۵۱۳	۱۱	۱۹۱	۲۵۶	۳۱۰	۱۱۰	۱	۲۰۵

لوح سينم

بسم	الله	الذي	لا يضر	مع اسم	في الارض	ولا في	وهو	اليسع	العليم
٣٧	ع ١	١٠٣	١١٢٧	١٦٤	١١١	٥٢١	٢٦٣	٧٣٦	٤٣٠
١٦٧	ع ٢	١١٢٥	١١٢٦	٢١٢	٦٥	١٠١	٥٢٢	١٠٣٢	١٥
٢٥٩	٢٥٩	١١٢٩	١٦٥	٢١٠	١٦	٦١	١٠٣	٥٢٢	١٠٣٦
١١٢٤	١١٢٦	٢٠١	٢٣٥	١٠٣٤	٢٦١	١١	٦٧	١١٠	٥٢٥
٤٣٤	٢٠٧	٩	٢٦٢	١١٢١	٥٢٣	١٠٣٤	٧٤٣	٧١	١٠٧
١١٢٩	٥٢٩	١٠٣	٤٣٤	٢٥١	١٠٣٦	٧٣٦	٢٠٣	١٦١	١١٢٦
١٠٣١	٥٢٦	١٠٩	٦٠	١١	٢٣٦	٢٠٦	١٦٩	١١٢١	٢٥٦
١٠	١٠٣٩	٥٣٥	١٠٦	٧٢	٢٠٥	١٠٠	١١٢٣	٢٩٥	٧٣١
٢٠٩	٢٣٦	٢٥٧	٥٢١	١٠٥	١٦٧	١١٢٠	١٠٣٥	١٢	٦٩

القول في خواص المعشر المنسوب للملك الملوك وهو اعظم الاسكال  
واقوام وقدره للاتصال بالملوك وهو يوضع لشرف التمس في ذهب خالص  
ويحد الذي يجب ان يتوصل بالملوك ويقرأ على كل ليلة بعد ان ينام اناس  
سورة يوسف علم واذا فرغ من قراتها يقول اللهم بحق هذه السورة المعظمة  
قرب من عند هذا الملك وسمى اسم الملك الذي يطلب القرب منه ويوكل ملك  
التمس في هذه المسيلة ويواظب على ذلك عشر ليل متواليه ثم يكتب  
سورة يوسف علم في رقعة طاهرة ويحصل الرقيق المعسر فيها ويلبسه ويدفن  
الرقعة بما فيها خارج باب في موضع طاهر فانه لا يشعر الا بالملك ارسل  
وراه وقربه عند لا حتى لا يكون احد اخفى منه عنده وهذا عمل  
وصح علمه ومن كتب المعشر العددي وكتب حوله الاذان جميعه وتوالت  
وقل الحمد الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من  
الذل وكثر تكبرا في صفيحه من فولاد وخلفها فان الملوك يهابون والباعة وان  
اخذ براس البع لم يؤذيه ويؤذيه لخصي برك عليه ويكون مع هذا يقول  
الله اكبر ثلاث مرات الله اكبر كرا القول في خواص المعشر الحمري وهو فوق  
الياء والالف اذا كتب في المعشر عشرايات والتم بها يكتب ملكها على



القطر ويكون كتابته على لوح او خاتم فضة وتقال به التور وهو يقول يا هيا يا هيا  
 فان روحانية الحرف يجيب في المنام ويعطوه احواله في عالمه وهو يوم يقوم والله اعلم  
 وحرف اليا من حروف الاسماء الاعظم وملكه هو اكر الملك واذا ضربت  
 اليا في نفسها كان من ذلك حرف القاف وهو حرف احاطي فان وضعت  
 في كل بيت من الرق المعشر قاف حتى يكمل فانه قاف في ذهب فان الذكر  
 يملكه لا يكل ولا يمل اذا سئ او حمل شيئا ثيلا وهو في القوة عظيم واستدام  
 حله خضع له كل شيطان من اجني وكل متكبر عيب وقد اجترع وح والله  
 اتعود على ابياء وفي المعشر حاشية عظمة وهو ان من اخذ لوح من فولاد  
 ويقوم عليه دائرة بالبركار بحيث انها لا تم اللوح وينش في الدائرة شكل عشرة  
 في عشرة ويكتب عشرة اسماء اولها قاف كنده الاسماء يقوم قافم قدس  
 نادد هاد قافم قوي قديم قدوس قريب ويكرسم حتى تملئ بروت  
 الرق ويكتب على جوانبه الاربع اسم الله الرحمن الرحيم داخل الدائرة ويكتب  
 على اركانها الاملاك الاربعة جبرائيل ميكائيل اسرافيل عزرائيل ويكتب  
 على خارج الدائرة اربع آيات قل اللهم مالك الملك الى قدس وقول الحمد  
 لله الذي لم ينجذ ولدا الى آخر السورة وهو العالم فوق عباده ان يضرهم

فلما غالب لكم وتدبعل موضع قل اللهم اولد والعصامات وفي داخل الدائرة اربعين  
 سيما فانه ما سئل في القوة والقبلة وقدر الاعداء ورجو كيدهم في تحريم والله

### الموفق للصواب

١١-

تقدم	قيام	يدير	قادور	قهار	قاهر	قند	تقدم	قدوس	قريب
قام	قدر	قادور	قهار	قرب	تقدم	قاهر	قوة	قدم	قدوس
تدور	قادور	قهار	قرب	قدوس	قام	يقوم	قاهر	قوي	قدم
قادور	قهار	قرب	قدوس	قدم	تدور	قام	يقوم	قاهر	قوة
قاهر	يقوم	قام	قدير	قوة	قادور	قدم	تدور	قرب	قهار
قوي	قاهر	يقوم	قام	تدور	قدم	تدور	قرب	قهار	قادور
تدم	قوي	قاهر	يقوم	قام	قدوس	قرب	قهار	قادور	تدير
تدور	قدم	قوي	قاهر	يقوم	قرب	قهار	قادور	تدور	قام
قرب	قدوس	تدم	قوي	قاهر	قهار	قادور	تدور	قام	يقوم
قهار	قرب	تدور	قدم	قادور	قوي	تدور	قام	يقوم	قاهر

ويذكر اين سر لوح عددي که عدد فائده الكتاب وسرده اخلاص  
 وبسم الله بخون در نکام ترنہ سرک با شرف آفتاب با صلاحيت حاله تروم کتد بر انيه

ستجیل بی فواید عظیمه تواند بود واسه اعلم

روح اول عدد فائده الکتاب

صلح  
۹۳۶۱

۶۳۱	۷۲۱	۱۱۲۱	۹۱۱	۱۳۶۲	۱۲۹۱	۸۶۱	۱۲۰۱	۷۵۱	۴۳۱
۶۵۱	۱۱۵۱	۱۰۰۱	۱۲۱۱	۵۳۱	۵۴۱	۱۳۱۲	۸۵۱	۱۰۹۱	۱۲۱
۱۱۰۱	۱۶۱	۱۲۶۱	۵۰۱	۷۴۱	۷۳۱	۵۵۱	۱۲۹۲	۱۰۲۱	۱۱۹۱
۹۲۱	۱۳۱۱	۴۵۱	۷۶۱	۱۱۱۱	۱۱۱۱	۷۱۱	۵۶۱	۱۳۱۲	۹۶۱
۱۲۶۱	۵۲۱	۷۶۱	۱۱۳۱	۹۹۱	۱۹۱	۱۱۳۱	۶۹۱	۵۸۱	۱۳۱۲
۴۹۱	۱۰۰۱	۱۲۳۱	۱۸۱	۱۲۵۱	۱۳۱۲	۱۰۰۱	۱۰۳۱	۶۸۱	۵۶۱
۱۳۱۲	۹۰۱	۶۴۱	۱۱۶۱	۹۱۱	۹۶۱	۱۰۸۱	۱۳۱	۴۶۱	۱۳۱۱
۹۳۱	۱۳۵۲	۶۱۱	۶۶۱	۱۳۱۱	۱۰۶۱	۷۹۱	۵۱۱	۱۲۸۱	۹۳۱
۱۱۶۱	۱۰۳۱	۱۳۶۲	۶۲۱	۶۶۱	۸۱۱	۱۳۱	۱۳۱۱	۱۳۱۱	۱۰۵۱
۷۸۱	۱۰۶۱	۹۰۱	۱۳۱۲	۵۹۱	۷۶۱	۱۳۱۱	۹۵۱	۱۲۲۱	۷۰۱



ضلع  
۱۰۰۲

بج رقم عدد سورہ اذکار

۶۹	۷۸	۱۱۸	۱۰۴	۱۴۹	۱۳۵	۹۲	۱۲۴	۸۱	۵۰
۷۱	۱۲۱	۱۰۷	۱۳۶	۵۹	۶۰	۱۵۳	۹۱	۱۱۵	۸۸
۱۱۲	۹۳	۱۳۲	۵۶	۸۰	۷۹	۶۱	۱۵۲	۱۰۸	۱۲۵
۹۸	۱۳	۵۱	۸۳	۱۱۷	۱۲۴	۷۷	۶۳	۱۵۶	۱۰۳
۱۳۳	۵۸	۸۲	۱۱۹	۱۰۵	۹۵	۱۲۰	۷۵	۶۴	۱۵۱
۵۵	۸۶	۱۲۹	۹۴	۱۳۱	۱۵۵	۱۰۶	۱۱۰	۷۴	۶۲
۱۵۳	۶۶	۷۰	۱۲۲	۹۷	۱۰۲	۱۱۳	۸۹	۵۲	۱۳۷
۱۰۰	۱۴۸	۶۷	۷۳	۱۲۷	۱۱۲	۸۵	۵۷	۱۳۴	۹۹
۱۲۳	۱۰۹	۱۵۰	۶۸	۷۲	۸۷	۵۴	۱۳۸	۹۰	۱۱۱
۸۴	۱۱۳	۹۶	۱۳۷	۶۵	۵۳	۱۳۹	۹۰	۱۲۸	۷۶

لوحة شمس عدد دهم اعداد من اربع  
صلح  
٧١٦

٢٩	٦٠	١٠٥	٧١	١١٤	١٢٢	١٣	٩٧	٥٧	٤١
٦٧	٩٣	٧٠	١٢٧	٣٩	٤١	١١٥	١٢	١٠٠	٥٠
١٠٣	١٧	١٢٥	٤١	٥١	٥٩	٣٥	١١١	٧٢	٩٥
١٢	١٢٩	٤٢	٥٦	١٠٣	٩٦	٦٢	٣٠	١٠٩	٧٧
١٢٣	٤٣	٥٣	٩٩	٧٤	١٣	٩١	٦١	٣٧	١١٢
٤١	٥٣	١٩	١٥	١٢١	١١٠	٧٣	١٠١	٦٥	٣٤
١١٦	٣١	٦١	٩٣	١١	٧٦	١٠١	٤٩	٤٥	١٢٦
٧١	١١٣	٣٦	٦٤	٩١	١٠٦	٥٢	٤٦	١٢١	٧٩
٩٠	٦٩	١١٧	٣٣	٦٦	٥١	٣٧	١٢٣	١١١	١٠٢
٥٥	١٠٧	١٠	١١١	٣٢	٤٤	١٢٠	٧٥	٩٢	٦٣

فصل ۱ در طریق ۱۱ در ۱۱ علی سید المظفر و روش وی اینست

۶۱	۹۳	۱۱۸	۲۲	۳۶	۶۱	۱۹	۱۰۰	۴	۲۹	۵۴
۵۶	۸۱	۱۰۶	۱۰	۴۴	۴۹	۷۴	۹۹	۱۱۳	۱۷	۴۲
۵۵	۹۹	۹۴	۱۱۹	۱۲	۳۷	۶۲	۱۷	۱۰۱	۵	۳۰
۴۳	۵۷	۱۲	۱۰۷	۱۱	۲۵	۵۰	۷۵	۱۹	۱۱۴	۱۸
۳۱	۴۵	۷۰	۹۵	۱۲۰	۱۳	۴۱	۶۳	۸۸	۱۰۲	۶
۱۹	۴۴	۵۸	۸۳	۱۰۸	۱	۲۶	۵۱	۷۶	۹۰	۱۱۵
۷	۳۲	۴۶	۷۱	۹۶	۱۲۱	۱۴	۳۹	۶۴	۸۸	۱۰۳
۱۱۶	۲۰	۳۴	۵۹	۸۴	۱۰۹	۲	۲۷	۵۲	۷۷	۹۱
۱۰۴	۸	۳۳	۴۷	۷۲	۹۷	۱۱۱	۱۵	۴۰	۶۵	۷۹
۹۲	۱۱۷	۲۱	۳۵	۶۰	۸۵	۱۱۰	۳	۲۸	۵۳	۷۷
۸۰	۱۰۵	۹	۲۳	۴۸	۷۳	۹۸	۱۱۲	۱۶	۴۱	۶۶



چون دخیل به رجب تشریف رسد یاد راجع و زمره تقارن او و ترسود و آید  
المنور ناظر بوی به شیت یا تقدیمی این نوع رقم کند حامل آرا موت و پیر و  
و جماعت بنماید و در نظر خلاق مهیب نماید و هیچکس با وی محاربه و مجادله  
شواند کرد و جمع اعدای متهور و مخدول کردند و در هر کار دستاورد که شروع  
نماید بردست وی سهل و آسان گردد و ابواب سعادت منفتح و عیش و خرم  
دور کار گذرانند محفوظ و محروس از جمع مکاره و چون در تشریف فصل مرقوم  
شده باشد تمامی سال تاج ارجند اراک بنظهور رسند و الله اعلم

1341

رَبَّنا تَرادفنا	ارثينا او اخطانا	زنا ولا عملنا اصرا	كاجل الدرر قيلنا	زنا ولا تختنا	ما لا طاقة لنا به	واعف عنا	واعفنا واغفر لنا	وارضنا است مروانا	مانعنا انكارنا	على العوم
790	263	ع127	191	ع46	ع47	ع1	ع136	ع1212	ع1613	ع120
610	ع203	ع132	ع1222	ع13	ع120	ع161	ع269	ع1349	ع114	ع273
126	644	ع26	ع1370	ع142	ع141	ع480	ع244	ع127	ع1218	ع1711
ع36	77	ع203	ع132	ع1223	ع149	ع1210	ع472	ع1	ع137	ع115
1510	ع124	ع46	ع270	ع1376	ع112	ع169	ع266	ع200	ع131	ع1211
111	ع260	ع461	ع203	ع132	ع1410	ع122	ع122	ع263	ع27	ع1371
1219	ع1514	ع124	ع274	ع1377	ع113	ع170	ع477	ع201	ع129	ع139
ع1372	ع114	ع266	ع472	ع204	ع130	ع1211	ع1711	ع123	ع474	ع271
ع13	ع122	ع1717	ع111	ع49	ع277	ع1371	ع114	ع171	ع471	ع203
ع272	ع1363	ع190	ع47	ع473	ع272	ع136	ع1212	ع1712	ع122	ع480

**باب هفتم**

در شرف کوکب و شرح و کینه اعداد آن

بدانکه حکما در شرف کوکب اختلافات بسیار کرده اند بعضی گفته اند سه در سه  
منسوبت برצל و برطبق این مدعی دلایل بسیار گفته اند و بعضی دیگر گفته اند  
که شرف مع ات و بعضی گفته اند عدم در شرف مترجات دل در ل شرف  
و رخ و ۲ در ۲ شرف آفتاب و لادر لا شرف زهر و ۱ در ۱ شرف عطارد  
و ۹ در ۹ شرف قمر و اما آنچه حکما متنازع فی معولیه ات آنست که بتصیّد ذکر  
خواهیم کرد و ما این باب را برتب سایشیم بره فصل و در آخر هر فصل  
دعایی که منسوبت به آن کوکب مع یک لوح مناسب و در فصل آخر بخود کوکب  
و اسماء و حرف آن آوریم تا دستوریه باشد بجهت طالبان که بدان وسیله  
برآید و مقصود برسد انشاء الله **فصل اول** در شرف آفتاب

بدانکه عدم در شرف منسوبت به آفتاب چون آفتاب بنزده درجه حلّ رسد  
و قمر مسعود ناظر بوی بنظر مودت این شکل را بر نیکی زرین یا سبزه  
با رنگ اندیش کشد چنانکه قمر زاید النور باشد و مسعود ناظر و نحوس  
ساقط از قمر و طالع و عاشر دارند این شکل پیش باد تا امان و بزرگان  
محترم باشد و مقبول القول و اگر در دت مصر و مع نند به شود

باب هفتم



و اگر دبا و طاعون حادث شود یا آبله یا علی عام بردارند این شکل اثر نکند  
 و اگر دبا یا چهار بایان باشد بر چهار پای بندند هم اثر نکند و اگر همین  
 شکل بدین شرط که کتف بر پشت گنجاها و صندوق رخت و آفتاب دارد  
 دیو و خانه نشین کند اهل آن خانه از درج این پاستد و چون آفتاب  
 بدرجه سرف رسد و قمر را بداند از بکف الحیض پموشد و سعدین ماضی  
 و بخشینی ساقط از طالع و عاشر این شکل را هم کتف بر خضای غالب شود  
 و در مصافها منظر و متصور و اعدا مقهور و اگر آفتاب به شاتر ده درج  
 یا نوزده یا سیت یا بت و هفت درجه حوت باشد و قمر در سرطان  
 هم بدین شرائط که کتف این شکل بر یکی نقره کشی کند چون با خود دارند  
 در بنی بادشاه و وزیرا و قضاه و خواص و عوام مکرم و مغرور باشد  
 و در جاه و مال و منزل و شکم بفراید و اگر آفتاب در حوت باشد  
 و قمر در سرطان و میان ایشان اتصال بود این شکل بر کاغذ کتف  
 یا بر نیکن کشی کند و نیکن باید که نیم درم شک قمر بود و تله انگیر  
 باید که دو مثقال زر سرخ باشد یا نیکن نیم درم شک زر سرخ و نه  
 انگیر دو مثقال نقره و اگر نیکن عقیق باشد شاید و اگر آفتاب

طبعی نفس کرده بود  
 در زیر دوازده سیمه مادی  
 اماره و استیلا و قیام و بیست و نه  
 در زیر دوازده سیمه مادی

ب	د	و	ز
و	ز	ب	د
ز	ب	د	و
د	و	ز	ب

در هفت دجه است و قدر در نوره درجه مسعود بغایت کمال باشد  
 هر کسی این انگشتر با خود دارد جمله باد سالی و بزرگان سخاوت و سزد و جمله  
 برادر و بی حاصل آید و هیچ گزیده از مادر و غریب و سایر مزیات و زده  
 و دام او را نکند و کند نرساند و در روز کار صاحب قران گردد و جمله  
 علوم او را میسر گردد و بزرگ یک خلاق محبوب گردد و در مصافها مظهر و منصور  
 و هر که این شکل بر کاغذ کسد یا بر نیکین انگشتر نشاند در آن وقت  
 که ماه بزمی شوند بموت و زهره در یازده دجه نور یا پازدم فکر  
 باشد و با خود دارد هر که او را پسندد محب او شود و زده خلاق بغایت  
 مکرم باشد و اگر آفتاب در حوت باشد و ماه در سرطان یا آفتاب  
 در اسد و ماه در ثور این شکل را انگشتر یا بر کاغذ یا بر چرم بپوشند  
 گشت دارند این شکل را حرمت و حمت پندارید و پیش باد شامان  
 بتول التزلزله کرد و از غضب سلاطین و بزرگان ایمن باشد و بر خصم  
 غالب آید و همگی با وی بدی تواند کرد و عدد طبعی وی است

عم ۳ مطابق و لمب و دود

امادعوات و سجات	۱۴۶	۳۳۱	۱۱۱	۷۴۲
منسوب به آداب	وانت	تومنا بالحق	پننا وین	ربنا فتح
وفلک و بیانیت				
ماید که در وقت	۱۱۰	۷۴۳	۱۴۶	۳۲۹
نوسنی سرفیک	۷۴۴	۱۱۳	۳۲۶	۱۴۵
نوبت یا سه نوبت	۳۳۶	۱۴۴	۷۴۵	۱۱۲
این دعوات بخواند				

۱۱۵

وردی بطرف آفتاب کند **فلک الشمس** اقدس لیعلم الله النور اتاها  
 الشدید انما ضل النور صاحب الایة العظمی والفرقة البکری المشرقی  
 المینر شمس الملکوت زین العالم رب طلم هو رخش **الشمس**  
 و اقدس هو رخش الحیکم انما ضل سراج العالم ملک الکواکب واسطه  
 النظام ویس السماء النسخ الانور والکوکب الازهر قاهر النفس  
 فاعز الهاد کابر النور خازن الحجاب شدید البیة المستغنی  
 بنوره عن جمیع الکواکب یعطیها ولایاخذ منها ویسول الضرة والباء  
 والیناء والاشرار و اثنی علی شخصه البیر ونسب الشرفه واد



سَكُنْهَا الْعَالِي الْمُنَدَّ مِنَ الْكَرِيمِ مَلِكُ الْكَوَاكِبِ وَلَكَ الْفَضْلُ عَلَيْهَا وَهُمْ يَكْفُرُونَ  
فَيَسْعُدُونَ إِذَا نَظَرْتَ وَيَخْسِرُونَ إِذَا جِئْتَ فَإِنْ يُخَالِفُوا فَصِرْتَ  
فَضْلَكَ وَإِنْ تَدْرِكُ عِنْدَ الشُّكِّ يَا خِيَارَ السَّمَاءِ يَا قَوِيَّ الْأَقْوِيَا  
وَيَا شَدِيدَ الْبَطْشِ أَسْأَلُكَ أَنْ تَنْصُرَ بِدُرَادِي وَمُسْتَوْدِي **فصل ۲**  
در شرف زهره بد آنکه در ۵ منسوب بوی جون زهره ۲۷  
درجه حوت رسد و قر مسعود ناظر بوی بو بنظر مودت بر لوحی مقلی این  
شکل رقم کند و اگر کاغذ باشد بر نیک بنزد و سینه یا به الوان تمثیل  
باید نوشتن و بعد از کتابت در دو پای سینه و حتی و با خود داشتن  
اما خواص وی آنست که در نظر خواتمی و نسا و اماره و اهل امو و طرب  
معرفه و مکرم باشد و حاجات و تمنا صدش این طایفه براید و از عموم و عموم  
و امراض بلغمی در امان خدا باشد و پیش از وفات شادمان و فرخناک باشد  
و اگر اسمی از اسماء الله در وی درج کند خواص و بایش پیش باشد اما  
اسمی باید که مناسبت با مودت و معاطفت داشته باشد و از آیات  
کلام نیز عینی و عدد طبعی وی اینست ۶۵ مطابق دیات

و الله اعلم

٧٣١	١٢٩٣	٤٠١	٧٥٢	٤٣١	امادعوات
من قبل امر	مع الموزر	بنصر الله	نصر الله	ومر العزير	وي ايت
بعد				الرحيم	فلك الزهر
٤١١	٧٥٠	٤٢٩	٧٣٤	١٢٩١	اقدس لشعظيم
٤٣٢	٧٣٢	١٢٩٤	٤٠٩	٧٤١	العزير
١٢٩٢	٤٠٧	٧٥١	٤٣٠	٧٣٥	القائم السيد
٧٤٩	٤٣٣	٧٣٣	١٢٩٠	٤١٠	البحر الجيد
					البحر صاب

١١٦

احسن والمجته كابر العشق القدسي المشرف المضي رب الزهر  
 التي ينطقه الزهر واقديس عند الله الطائفة الزهر الفراء  
 الصفة المشرقة البهية ذات الملاحة واللطف والنظافة والنقاء  
 والجمال والعطر والاعتدال والمودة والخلق احسن والثناء والآت  
 الطرب والبهجة واثنى على شخصها ونسبها الشريفة واقديس سكنها  
 العالي المقدس الكريم ايها السيدة المباركة الرطبة المعتدلة البهية  
 العطرة احسن اخلص الضاحكة صاحبة الحلي والزينة واللؤلؤ

والطرب والزينه والفضه صاحب اللغب والمراح التاهرة والبطلان  
المستدرجة الصادقة المحببة خير التكاثر صاحبة الرود اسالك  
كن تعملي في مرادي ومتصودي **فصل ٣** در سرف زحل و در ٦ در ٦  
منسبت بوي جون زحل ٢١ درجه میزان رسد اين سكر بر آئين يابود  
نفس كند و تماش بايد كه سيام و طاهر باشد و از عمام مجنب و اگر بركا غد  
نرسيد در اطلس ياب و دره و در حالت نرسي بايد كه تر مسعود باشد  
تا طربوي به ثلث يا تسديس حامل اين سرف از به بيات و اواخر  
زمنه و آفات و عاينات سماوي وارضى محفوظ باشد و بر امور دقيقه علوم  
خفيه و خفاير و مخنيات و منعبات اطلاع يابد و ارضياع و عقاد  
برهنه شود و از چهارها كه ماده او از به سوت و برودت باشد حق سبحانه  
و تعال او را محفوظ دارد و اگر كسي زحل طالع باشد و سرف او با خود دارد  
جون زحل به حال كردد انكي از شر او اين باشد و پيش مشايخ و دنيابر  
و اهل قلاع و جبال و در باب پتومات تدبير مغر و متبول التولد باشد  
و از وسواس جن و شياطين محروس ماند و اگر كسي را رختي باشد از جنيان  
اين سكر با خود دارد يا در آب بشويد و يا شامه ازان زحمت خلاص شود



در ستاره کدزد و حامل این سرف از چشم زخم و اصغاث و احلام این باشد  
 و در هر کار مصعب که شروع کند بر دست او آسان بر آید و یکتا این ام و چون  
 در حالت سرف و قوم شده باشد تا سی سال تمام بتمجد داشته باشد

و عدد طبیعی دید اینست ۱۱۱ مطابق کافیه و الله اعلم

۳۶۹	۴۳۳	۱۱۰	۷۱۱	۱۶۶	۳۷۵
ان الله عنده اسم الاسلام	الغیر اکرم	لا اله الا هو	والملائکه والوالعلم فاما بالسط	ان لا اله الا هو	شند الله
۲۳۹	۱۱۵	۳۶۳	۴۷۰	۷۰۷	۱۶۱
۳۷۰	۱۶۳	۷۱۰	۱۱۳	۲۳۶	۴۶۳
۱۱۴	۳۶۴	۲۳۵	۱۶۲	۴۷۴	۷۰۶
۷۰۹	۳۶۱	۱۶۵	۲۳۵	۳۶۱	۱۱۲
۱۶۴	۷۰۱	۴۶۲	۳۶۲	۱۱۱	۲۳۱

۱۱۷

اما دعوات دید اینست **فلک الزحل** اُتَدَى لَعْنَمِ اَبِهْ اَنْزُرْ اَبَاهِ

الشَّيْءُ الْبَقِيَّ صَاحِبُ الْعَرَّةِ وَالنَّهْرِ رَبُّ طَلَمٍ كَيُون **زحر** أَقْدَرُ  
 عَبْدُ اللَّهِ الطَّيَالِغُ كَيُونُ اللَّابِ الرَّيْفِ السَّيِّدُ الْمِنْزُ عَلِيُّ الْمُسْكِنِ  
 كَالِزُّ الْعَشَقِ النَّدَى كَرُ الشَّانِ عِظَمُ الْأَوْ غَايَرُ الْفِكْرِ  
 بَعِيدُ الْمَقُولِ يَا مَنْ الْبَرْدِ وَيَالَيْسُ صَاحِبُ الشَّيْخِ وَالْتَمَزُ وَالْتَمِيمِ  
 وَالتَّجَارِبِ وَالْهَمِّ وَالْوَقَادِ وَالْأَيْدِ وَالنَّهْرِ وَالْبَثَاتِ وَأَيْشِي عَلَى  
 شَخْصَةِ الْيَنْزِ وَفَضْلِ الشَّرِيفَةِ وَأَقْدَسُ مَسْكَنِهَا الْعَالِي الْمُنْتَدِي الْكِرَامِ  
 السَّيِّدُ الْعِظَمُ إِنَّكَ الْكِرَامِ شَانُكَ الرَّيْفِ قُدْرُكَ الْعَالِيَةِ دَرْجَتُكَ  
 الْعِلِّيَّةُ أَنْتَ الرَّحْمَنُ الْيَا مَنْ الْبَارِدُ الْمُظْلِمُ الْخَسْفُ الصَّادِقُ فِي التَّوَلَّى  
 النَّصَبُ النَّفْتِ الْمَبْعُودُ بِالْغَمِّ وَالْحَزَنِ الْمَجْتَلِي مِنَ الرَّجْحِ الْمُحْتَالِ الْمَكَامِ  
 الْعَالِمِ إِلَيْهِ الْجَوْبِ الشَّيْءُ مِنْ أَشْيَيْتِهِ وَالسَّعِيدُ مِنْ أَسْعَدَتِهِ أَسْأَلُكَ  
 يَا اللَّابُ الزَّكِيُّ بِحَقِّ آ لَائِكَ الْعِظَامِ وَاخْلَاقِكَ الْكِرَامِ أَنْ تَقْضِيَ لِي  
 مَا يَدِي وَمَقْصُودِي **فصل ٤** در شرف عطارده و لاد در لادنست  
 با و جون عطارده به پا زده درجه سنبه زهد و قوسعوده ماضر بویک  
 بنظر دوستی و سعود ماضر و مخوی سا قطا ارطال و عاشر این شکل بر سر  
 نش کند و اگر بر کاغذ نویدند و در زک نوید که مخرج باشد حامل

شرف را ذهن و قوت حافظه نراید و در علوم غریبه و عجیبه چون کیمیا  
و سیمیا و شعبده و جیم و قیصر و انواع علوم ریاضی چون شروع نماید به آسانی  
پانزده و ادراکش زیاده کرده و در پیش و زور و پیران و اهل دیوان و اصحاب  
قلم و ادب حساب قریب گردد و جزئیات غریب برداشتن نمکشد کرده و اگر کسی  
از احوال و یا آیه ادکلام در دو وضع کند که نسبتش بعلم و حکمت باشد  
اتم و الکا خواهد بود و هر کس جینی شرف داشته باشد همه دشمنان  
او دوست کردند و از اکابر شریف و مرمیت یابند و هیچکس بایستی نخاصمت  
شواند کرد و اگر کسی با وی دشمنی کند شکوب و نمزدل گردد و عدد طلسم

وی اینست ۱۷۵ مطابق واحد قمری



٢١٣٢	١٧١١	٢١٣٣	١٢٧٤	٢٠٧٠	٥١١	١١٩٩
وكان ذلك عند الله فوزاً عظيماً	خالد بن قنبر ويكنى تميم سياتم	والمؤنس حات بجر من تحت الاصار	وكان الله عليها حكيم ليضل المؤمن الاصار	ابن ابي ابيهم ولله حنود السماوات والارض	٢ ولوب الموسين يرثادوا	وغيرك الله سرا عروا هو الذي اترك السكنة
٢٢٩٧	٥١٥	١١٩١	٢١٢٩	١٧٩٣	٢١٣٠	١٢٧١
١٧١٩	٢١٣٣	١٢٧٥	٢٢٩٩	٥١٩	١١٩٥	٢١٣٣
٥١٢	١١٩٩	٢١٣٠	١٧٩٣	٢١٣١	١٢٧٢	٢٢٩١
٢١٢١	١٢٧٢	٢٢٩٥	٥٢٠	١١٩٦	٢١٣٣	١٧٩٠
١٩٠٠	٢١٣١	١٧١٧	٢١٣٢	١٢٧٣	٢٢٩٩	٥١٧
١٢٧٧	٢٢٩٦	٥٢١	١١٩٧	٢١٢١	١٧٩١	٢١٢٩

**نكاح العطارد** اُتدس تعظيم الله السر القاهر الشديداً الناجز المشرق  
 الميز مفيض احتياق والمواضي رب عطارد آلهي مؤطلة **عطارد**  
 وَاَتَدَسُ عِبَادَهِ الطَّيَّاعُ عَطَارِدَ اَيُّرَ الْعَالَمِ النَّاجِزِ الْعَاقِلِ

انسان طاق الصّادق صاحب الحجة والنظر والنقطة والجذب والكتاب  
واسرار العلوم والحساب رئيس المتكلمين والناضلين سلطان  
الوزراء جبر السما المساعدا الكواكب الصبورة واثنى على شخصه اثير  
ونفس الشرفية واقدس سكنة العالی المتدیس الکریم **فصل بجم**

در شرف ستیری در ۱۸ در ۱۸ مندرست با وجوه ستیری به پانزده درجه سرطان  
رسد و قوسعود ناظر بوی بنظر مودت و سعود ناظر ونحو ساقط ادرطالع  
وعاشر این شکل بر روشنی کند و اگر بر کاغذ نویسد بزرگ کرد نویسد  
و در رویای بگوید بجمده بر فرق سرگاه دارد حامل این شرف را جمع قبا  
بر آید و صاحب رفعت و جاه و منصب گردد و نزد قضاء و اکابر و اشراف  
و اصحاب شایب و علما و سادات بقیات معظم و محترم گردد و علوم سر  
روزی وی گردد و ازار باب صلاح و ورع گردد و همیشه توانگر و مقول  
باشد و مغلوب کسی نشود و از سرختی و غرق شدن و زیر دیوار ماندن بسلامت  
ماند و از سرختی و غرق شدن و بلیکه و ارواح و برادر به کادی مدد گسترد  
اما اسایی عظام و آیات ترجید باید که در وی وضع کند و تقاضا و کتاب  
باید که اذاهل صلاح باشد و در آن وقت که خواهد که این را خشن کند باید که غسل کند

و صیام باشد و بخورد بکار کند و عینی در اعداد وفق جمع کواکب باید که بخورد  
و دعوات بر خواند و اسای و حروف آن کوکب کرد بر کرد وفق نویسد

و عدد طبعی این سکرایت ۲۹ مطابق علی علم

۳۹۱	۳۹۱	۳۹۱	۱۲۶۶	۲۵۵۵	۲۲۳۹	۳۱۰۲	۲۳۱۳
و هو الشیخ العلیم	فیکنکم الله	کعبه حق	و فی امانه من البر اجعین	و خلقت خز الله خلف الله	و نکل علی احی الذی لا یمرت	و اعطیت بذل العز والعظیة الکبری	تخصت بزی الملک و الملکوت
۲۱۰۱	۲۳۱۵	۲۵۵۴	۲۲۵۰	۴۷۲	۱۲۶۷	۳۲۱	۳۹۲
۱۲۶۱	۳۷۵	۳۱۹	۴۲۷	۲۳۱۶	۳۱۰۴	۲۲۳۷	۲۵۵۳
۲۲۳۱	۲۵۵۲	۳۲۱۷	۳۱۰۳	۳۹۰	۴۲۶	۱۲۶۹	۳۷۴
۳۳۱۸	۳۷۷۱	۲۲۵۳	۲۵۵۱	۱۲۷۰	۴۶۹	۳۹۵	۴۲۵
۳۹۹	۴۲۴	۱۲۷۱	۴۶۱	۲۲۵۴	۲۵۰	۲۳۱۹	۳۷۷۷
۲۵۴۹	۲۲۵۱	۳۱۰۰	۲۳۲۰	۴۲۳	۳۹۳	۳۷۱	۱۲۷۲
۴۷۰	۱۲۷۳	۴۲۲	۳۹۴	۳۷۷۹	۲۳۲۱	۲۵۴۱	۲۲۵۲



اماد عوات و قسجات وی اینست **فلك المشرق** اقدس تعظیم الله التور  
 الشاهر الشدید ذال رویا الالهی تائم العشق الاعلی والد البرکات  
 متبع اجز والعادل والمجته والایلاف وب المشری الذی موطله  
**المشرق** اقدس عبد الله الطایع الاب الفاضل الغالب الزاهد  
 المیز السعه الاکبر الحیکم صاحب العلم والعادل والصدق والحدیة  
 والجمال والظفر والمکارم والزهد والوباد عظیم التمة واثم علی شحمه  
 ایتر ونسبه الشریفه و اقدس مسکنه العالی المتدس الیکرم ایما  
 السید المبارک الحیکم صاحب الدین والزهد البارع عظیم البتة  
 الصالح الیکرم السخ المیعن الوقی بالعهده اسالک ایما الالب  
 بحق اخلاکک بحیله وافعالک التقیة ان تعمل به راوی و مقصود

**فصل ۲** در شرف و رخ و ۹ در ۹ منسوب با و جرن و رخ و بست و  
 هفت و درجه جدی رسد و تر مسعود ناطر بوی بودت و سعود ناطر  
 و نحوس سافط اوطالم و عاشر این شکل بر من خالص نقش کند و اگر بر غده  
 نویسد باید که بر جفر و سحر نویسد و در دیبا و اطلس و الا سحر و دوخته  
 بر فرق سر کاه دارد حال این شکل شجاع و دلاور و غالب باشد و بر جمع  
 اعادی

و خصمان غالب آید و نزد ملوک و ترکان و اهل سلاح بغایت عزیز و محبوب باشد  
و از شر جن و انس و مار و عقرب و حشرات الارض و سباع محفوظ و محروس  
باشد و هیچکس مادی محاربه و محاصره نتواند کرد و همه کسی از دسترسند و از بیمار  
و هلاک و تنگداریان بود و از مواضع خطرناک بسلامت دستگار گردد و صاحب  
مال و خدم و حشم و سرکت و عظمت گردد و بر اقوان خود سرور گردد و اگر در  
با خود دارد غفلت و تنصود باشد و از عدلت قاطع و سرسام و طاعون  
و وبا و رمد و آرب و جمع ابراض ساریه این باشد و چون مصافی واقع  
شود یا میان دین و شوهر خصومت واقع شود این سکر را در آن میان  
بکنایند مجادله بمصاحبه انجامد و صاحب این سکر نزد بادشاهان مقبول  
القول باشد و او را عظیم حمت دارند و هر حاجت که از ایشان خواهد داشت  
و جد خواص و عوام او را دوست دارند و ملوک و کهن گسانی مطیع او شوند  
و نزدیک خاتومان و زنان عزیز و مکرم باشند و با مرزن که سخن گوید موافق  
او شود و از وی فتنه کند و در هر علم که شروع کند زود پاموزد و بر او قریبا  
و دوستان مبارک و همچون باشد و اقبال و دولت او پاینده شود و در  
ثبات قدم و روشنی رای گردد و پسنشده در صحت و سلامت عمر گذراند و از

جمع آنها این باشد و جمع کند او را نرسد و هر کار که بر وقت مراد او آیند  
و بنام نیک در میان و دهان مشهور گردد و هر دزد و لقی و سعادتی جدیدی که  
رسد و هر شے و آشوب و لشکر که پیدا شود او را در تسکین آن تاثیر  
عظیم باشد و هر کس این سحر را بخورد او را در ذراعت و عمارت فایده تمام  
باشد و هر چه بدست خود بخارد از غلات و اشجار دود بر آید و بارش بار  
دهند و بار و آب او را مسخر شود و اگر در آبی عظیم در آید عرقه بسوزد و اسم و آب  
باید که پزند و عدد طبعی و فنی وی اینست ۹ و ۴ مطابق همدیگر

۱۲۱

والله اعلم

روى عن النبي صلى الله عليه وسلم  
انه قال من اراد ان يبرح عليه  
الرزق فليكتب هذه الدعاء وليفعلها  
عشر مائة او مائة في منزله او في  
في كل يوم ثلث مرات و الذي  
يقولها بالحق ينموا ان في كنفه هذه  
الدعاء وعلفه وعلفه نفسه او قراءه  
رفع الله عنه وشره في عين  
النعم  
هكذا و قد رواه  
عمر الدين  
الكرمانى

۸۷۰	۵۸۷۰	۱۵۱۸	۱۸۴۲
يا الله يا الله يا رب يا رب يا رب	يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام باسمك العظيم	الله زقنى رزقا حلالا طيبا	برسمك الواسعة يا ارحم الراحمين
۱۵۱۹	۱۸۴۷	۸۷۱	۵۸۷۶
۱۸۴۶	۱۵۱۸	۵۸۷۹	۸۷۲
۵۸۸۸	۸۷۳	۱۸۴۵	۱۵۱۷
۶۵۱۳	۶۵۱۳	۶۵۱۳	۶۵۱۳



١٣١٠	١٢٠٠	١٣٥٠	١٤٠٠	١٤٢٥	١٤٣٩	١٥٥١	١٥٥٩	١٦١٣
وانا حقوا نعمرا الله لا نحصى	وانكم من كل ما خلقوا نعمرا الله لا نحصى	وانكم من كل ما خلقوا نعمرا الله لا نحصى	وانكم من كل ما خلقوا نعمرا الله لا نحصى	وانكم من كل ما خلقوا نعمرا الله لا نحصى	وانكم من كل ما خلقوا نعمرا الله لا نحصى	وانكم من كل ما خلقوا نعمرا الله لا نحصى	وانكم من كل ما خلقوا نعمرا الله لا نحصى	وانكم من كل ما خلقوا نعمرا الله لا نحصى
١٢١	١٢٤	١٢٣٢	١٢١٤	١٥٥٢	١٥٥٧	١٣٥١	١٣١١	١١٩١
١٥١	١١٢	١٥٥٣	١١٩٩	١٣٤٩	١٣١٢	١٢٣٣	١٢١٢	١٢١٢
١٢٠	١٢٣٥	١٢٣١	١٢٣٥	١٢٣٣	١٢٣٥	١٢٣٥	١٢٠١	١٥٥٥
١٢٣٦	١٢٣٦	١٢٣٢	١٥٥٤	١٢٣٦	١٢٠٦	١٣١٥	١٢٠٢	١٢٣٣
١٢٠٧	١٥٥٥	١٢٣٢	١٢٣٣	١٢٣٣	١٢٠٣	١٢٣٣	١٢٣٣	١٢٣٣
١٢٣٦	١٢٣٦	١٢٣٥	١٢٣٥	١٢٣٥	١٢٣٥	١٢٣٥	١٢٣٥	١٢٣٥
١٢٥٠	١٢٣٦	١٢٣٦	١٢٣٦	١٢٣٦	١٢٣٦	١٢٣٦	١٢٣٦	١٢٣٦
١٥٣٩	١٢٣٣	١٢٣٣	١٢٣٣	١٢٣٣	١٢٣٣	١٢٣٣	١٢٣٣	١٢٣٣

۱ دعوات و تسبیحات وی اینست **فلک المریخ** اقدس لتعظیم الله المزد  
 القاهر الشدید ذا العز القوی والعلیة العظيمة والبصیص النادر  
 رب المریخ الذی هو طلة **المریخ** اقدس عبد الله الطیاح المریخ  
 الناصر البشاح الحالب الطاهر صاحب النور والسطوة والبأس الشدید  
 والناد الموقدة والقوة المپیب ذا المی والیبی والتم والسلاطة  
 واثق علی تحفه البیر ونفسه الشریفة واندی مسکنها العالی المقدس الکریم  
 ایها السید الناصر الحار ایابنی البشاح القلب المرقی فی الدم القاهر العالی  
 البطاش صاحب البر والعذاب والنجی والکذیب والیمیة التیل المبالا  
 بالنقاد الوحید الغرب حاکم السلاطین کثیر النکاح اسالک ان تفعل ما وادی  
 ومتصور **فصل ۷** در شرح قوس درم منسوبت باوجون قوسه  
 درجه نود باشد زاید المزد متصل بعدین به ثلث یا تسدیس و منصرف  
 از مخی باشد و هیچ غنی او را اتصال و انراج باشد این سلا بر صه نسر  
 کند و از اسم اعظام اسم دودی دبح کند و در دیای بنمجد و با خود دارد  
 عوام اناس از وضع و تریف به او را دوست دارند و در سنن از خطر  
 باشد و اگر در کستی باشد کشتی وی از غرق محفوظ ماند و روزی بروی فراخ

۱۲۲

در شطرنج

۹۰	۳۰	۶۰
۲۰		۲۱۰
۱۲۰	۱۵۰	۱۸۰

در شطرنج هر یک از  
 هفت فیلد الخالی از وسط  
 حاکم بود بنی جبهه الیوم و عدد  
 و قهرها ۴۵۰ و قهرها و لریج لها  
 من الاسماء سبع و علی و لها  
 من المملکة أربعة و من  
 الجن أربعة و من الله المریخ

سن	حق	ص
رب		ص
حق	حق	حق

در شطرنج هر یک از  
 هفت فیلد الخالی از وسط  
 حاکم بود بنی جبهه الیوم و عدد  
 و قهرها ۴۵۰ و قهرها و لریج لها  
 من الاسماء سبع و علی و لها  
 من المملکة أربعة و من  
 الجن أربعة و من الله المریخ

۴۷۶ ۶۹ ۱۹۸

الکریم	طی	عقون
۳	۲۳۱	۴۵۹
۲۶۴	۲۹۳	۳۶

کرد و رمال بیاد بروی جمع شود و در هر کار بی که شروع کند بر دست او آسان بر آید اما باید که احتیاد وقت بغایت خوب باشد و هیچ نوعی قصوری نداشته باشد والا محذور بودن بهتر و اولی آنست که این سحر را با خود نگاه ندارد اما دعوت

و تسبیحات وی اینست **فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ** اقْدَسُ تَعَالَى اللهُ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ

الشَّهِيدُ الْغَنِيُّ الشَّامِتُ الْوَلَّاحُ الْبَاقِي ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ رَبُّ الْمَرْئِيَّةِ الْكَرِيمِ

مَوْطَلَةُ **الْحَمْدُ** وَاقْدَسُ عَبْدُ اللهِ الطَّيِّبِ الْوَالِدِ السَّيِّدِ الْفَاخِرِ مُتَبَّحِ الْجَوْهَرِ

فَارِضِ الْبَلَدِ وَزِيْرُهُ وَرَحْمَتِي وَخَلِيفَةُ صَاحِبِ الرُّطَبَاتِ مَهْدُ الْمِيَاكِ

وَاهِبِ الْأَصْبَاحِ حَاجِبِ السَّمَوَاتِ وَصَرِّحِ الْأَوَّاسِ عَلَى مَحْضَةِ الْإِسْرَافِ

الشَّرِيفِ وَاقْدَرِ مَسْكَنَةَ الْعَالِي الْمَقْدَسِ الْكَرِيمِ يَا أَسَدَ السَّعِيدِ

الْبَارِدِ الرُّطْبِ الْبَحْرِ الْوَرَعِ الْفَاضِلِ الْبَدْرِ السَّخِي الْكَرِيمِ أَنْتَ اللَّهُ اقْرُبْهُمْ إِلَيْنَا فَلَمَّا وَاعْتِظِمْنَا وَأَنْتَ الْمُؤْتِلِفُ بَيْنَ الْمَكْوَالِ لَا تُدَارِعُ

وَالْمُصْلِحُ بَيْنَ بَعْضِنَا بِبَعْضٍ بِصَلَاةٍ يَصْلُحُ كُلُّ شَيْءٍ وَبِنَسَاكَ يَسُدُّ كُلُّ شَيْءٍ

بعضی بر روی در به باب الله  
و قه ریح نکرده بعد از سبقت  
و بعضی بر روی سالی با خود  
خدا ایند و قه بحال بر زمین  
دیم بعد از قه بعضی  
بالمناجیه نوشته کرده و فرستاده  
در زیر و قه الحرف نورانی  
و قه بعضی  
کبر الوری  
عبد الحامد  
محمد الوری  
محمد الوری  
محمد الوری  
محمد الوری

دیگر و قه

۶۹ ۳۷ ۱۷

لا اله الا الله	الا	الله
۵۴	۵۵	۵۶
۴۴	۷۸	۴۳

۱۶۵ ۱۶۵ ۱۶۵

و لا اله الا الله الا الله الله  
الله عز وجل و لا اله الا الله  
الله عز وجل و لا اله الا الله  
الله عز وجل و لا اله الا الله  
الله عز وجل و لا اله الا الله



جبرایون دارنند سند روس **شمس** عود زعران یعه سیله لبان جناد  
**زهر** عود زعران مسک قسط سکر لادن شرانجاسی **عطارد** اشنه  
 زهره کرمانی شر اللوز مصطکی **زهر** کند جانه البان او خطلق حب الهی  
 این جلد را بطریق مساوات جمع آرند و بکوبند و بوقت حاجت بخورد آن کوکب  
 بکار داند **فصل ۹** در اسماء کوکب که بر حوله اسکان نویسد و قال  
 "تکلموا بکم خذ الاسماء السبعة الممحررة والسبعة القرم فانها لو تری فی  
 اجاه قرین فی اعیى النساء والملوک والاعیاء و یصیر صاحبہ مملوطا  
 من النساء والملوک مضی حواجمه لایا باه احد من الاعیاء والنساء  
**اسماء السبعة الرحلیه** اثر اغاشات یثلا ثلاش ناهاتوراش  
 کلاطاباش در غاطاباش در غاهولیش کناهابوشا  
**اسماء المری** طنباشد کباش مرکاش دیدواتیا شنود ناهایش  
 بشور کشا یا ثورور اهلاذهطاملوا **اسماء المریخ** اوژا وادی  
 کصا صا ش کبش طوریا مشا اهلوا ایا یقی کیوکار غیضاتو ش  
**اسماء الشمس** هیها کاموقوشاشی ثالوذا طیلوید دقتاشیو یوید  
 و جیاخیا کامالایکی مشا شود دات اهو اهر ورحیلی

ازار فرثار وادار **اسما** **زهر** فریاهو نیشا یاد یای هیشا  
 دهطوطو سیمیطوا تا مو طیبانی **اسما** **عطارد** د خا  
 مالا فالاشیاء بزرا کبساط اهلاطاتوطوش مهیشا  
 ما طیطو ملیطوا **اسما** **زهر** هیامراطو کوکوما هابوشا  
 فایتنی نو سا ویتو محط **مشا** شولکامطات

راز نو یا طوها بشتا اما حروف کوکب که بر حوال اشکال نویسنه  
 اینت **زحل** **اُج** **ب** **شری** **وَدُود** **روح** **یک** **شخ** **شمس**  
**ز** **س** **ث** **ط** **ز** **م** **م** **ف** **ذ** **ع** **عطارد** **ن** **ت** **ص** **ضی** **زهر**  
**ع** **ح** **ط** **ق** **خان** **سید** و در ذکر بعضی اسماء الهیه و اعداد آن نما اگر کسر  
 خواهد که تمام اعداد اسماء الهیه نویسنه از بجا استخراج باید و آن بر دو  
 قسم است مزدات و مرکبات اگر عدد مطلوب در مزدات نیابد از مرکبات  
 طلب کند اما قسم اول که در مزدات است بر چهار مرتبه است **احاد**  
**عشرات** **مات الوف** **اما الاحاد** **ابد** **باقی** **و همیشه** **اما العشرات**  
**هواد** **احد** **یکی** **و هاب** **بسیار** **بخش** **و اهب** **بخشنده** **و اجد** **توانگر**  
**و ترا** **که** **کشته** **جواد** **بخشنده** **اجود** **بخشنده** **تر** **طه** **طاهر** **مادی**

اولین عارضه  
 جز که منقح یا بس رفوع  
 هر شش خط و طریقه  
 بد خطه ضیق بار دوم

۱۳ ۱۴ ۱۵

بادی ابتدا کتده چی زنده واحدیگانه وهوب بیارنخی وودودوت <sup>دارنده</sup>

۱۷ ۱۸ ۱۹ ۱۹ ۲۰

کادی راه ناینده جیب دوت جلیب شنادهنده ویدتها ویکانه

۲۰ ۲۲ ۲۳ ۲۸

دوای دوآمن اجده بزرگتر ال خدای برای برمش زکی پاک وسترده

۳۱ ۳۳ ۳۶ ۳۷

۱۷۶

اول تخت اول تخت ویمه جلی پندل وویژا الی خداوندی وپلی وستر

۳۷ ۳۸ ۴۱ ۴۲ ۴۶

والی خداوند حکم و مالک اجد بزرگوارتر ماجده بزرگوار ت نود

۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱

ادوم یمه مجده نوکته مجده نیاد کتده مود دوت کتده

۵۱ ۵۱ ۵۳ ۵۴

دایم یمه عجب اجابت کتده مبدی آفریده تخت مجده بزرگوار

۵۵ ۵۵ ۵۶ ۵۷

موجودست مایه محو کتده مودود دوت داشته سده بخوی بجانفادان <sup>دهنده</sup>

۵۹ ۵۹ ۶۰ ۶۰



واجب الوجود ثابت و مستحق حقیقتش بوده باطن ناپیدا و بیانی پادشاهی هنده

۶۲      ۶۲      ۶۳      ۶۵

تجربا  
الله خدای عز و جل و یکتا کاروان نامی بازدارنده و صاحب الهدایا بخشنده

۶۶      ۶۶      ۶۶

محیط احاطه کننده اشیا محیی زنده کشته حکم حکم کشته بدانرا حکم حکم کشته

۶۷      ۶۱      ۶۱      ۶۹

طس طیب و سلام یس بایر و سلطان الم انا الله اعلم و اری حاب حاب کشته

۶۹      ۷۰      ۷۱      ۷۱

با سطر فراع کشته جلیل بزرگ و دیر راه نمایند سید منتر بدک بدل کشته

۷۲      ۷۳      ۷۴      ۷۴      ۷۶

بتوج پاک و مشر زکی پاک کشته اعز عزیز حکیم دانا و رات کار حیب

۷۶      ۷۷      ۷۸      ۷۸      ۸۰

پرسنده و شاد کشته ملی ظاهر جیسر نیکو طهای پناهن محول گرداننده احوال

۸۰      ۸۳      ۸۳      ۸۴

طالانی  
دای خواتمه موی خندان بدیع آفریننده خرم نو مطلب معصود

۸۵      ۸۶      ۸۶      ۸۷

آلنا خداوندما محمد بن زکوار یلکم بره بار ص صادق الوعد ملک بادشاه

۱۷ ۱۷ ۱۱ ۹۰ ۹۰

مالک خداوند همه ملاک بادشاهی کتده کامل تمام کتده اول بلا بدایه

۹۱ ۹۱ ۹۱ ۹۲

اولی ابتداء عزیز غالب وار چند مهملک هلاک کتده و فی وفادار

۹۳ ۹۵ ۹۶

۱۲۹ واتی تمام کار خنیر بانی محمود ستوده مانع عطا دهنده ساح بسیار عطا

۹۷ ۹۱ ۹۱ ۹۹

اما المالقی فی قادی ملک بادشاه ایمنی استوار صباح دوستی کتده

۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۱

مهرن خوار کتده بیعتی روشن کتده بیعتی پندار و میزند متر پاکار عسها

۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۲ ۱۰۲

بخشی دایمی دهنده نادم الاغراب نهضت کتده شکریم عدد رات کار

۱۰۳ ۱۰۳ ۱۰۴

جاءل کرد استده سبب سازنده کار دایم عادل داد دهنده اعدا دهنده تر

۱۰۴ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۵

فرین آرد این کسده آسمان و زمین سیده رات کسده و توفیق دهنده

۱۰۸

۱۰۷

حق درت و نرا داد آله الا له خداوند خداوندان طسم طیب و سبحان و مومن

۱۰۹

۱۰۸

۱۰۸

خدا  
ساح آسان کسده مشکها ساح بخنده خان مهربان لا اله الا هویت هدای

۱۱۰

۱۰۹

۱۰۹

۱۰۹

علی بزرگوار سبح تسبیح کرده سده اعلی بزرگوار تر علی بلند بزرگوار دایم

۱۱۱

۱۱۱

۱۱۱

۱۱۰

۱۱۰

سده  
سده و کلیت کسده مجرای نیکویی کسده باقی پاینده و همیشه مسجود پرستیده

۱۱۳

۱۱۳

۱۱۳

سده پناه جامع جمیع کسده بر ما کنده و بی اله لا دوت دارد و نشان

۱۱۴

۱۱۴

۱۱۴

کسده  
ملم الهام کسده قوی تو را ما کمون هست کسده و آتی کاه دارنده مفرغ پرستیده

۱۱۷

۱۱۷

۱۱۶

۱۱۶

۱۱۵

یکین استوار معاهد عهد کسده و عهد ستاره سنی روشن و پند

۱۲۰

۱۲۰

۱۲۰



الطَّن لطینتر سطاح فرمان روا سجانی پاک و متن موجود برسیده شده

۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲

جیب الاولی دوست دار بنام یکزند کافی معیده آفریننده و ذکر بار

۱۲۳ ۱۲۴

سیدنا مهر عون یادی کتده و اصل پیوند دهنده مولانا خداوند

۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸

لطینت کم کتده معطی بخشده مکمل تمام کتده سلام پی عیب

۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱

سالمی آفت تبار بتود کتده محمد بنام یا زندان مینه نفع رسا

۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴

سیدل آسان کتده و شوازی مومن این کتده مونی و ناکتده بخت

۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷

واسع آسان کتده و شوازی کینر همان سده علم دانا اعلم دانایتر

۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰

علام بیاد دانی شان منت نهند و نعمتها همین گواه رات محیی حساب کتده

۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳

مطلع آگاه برضا بر علم و انا سلطان بخت روشنی قیام ایتاده بخرا

۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۰ ۱۵۱

بستی بقاد هنده تیرم همیشه پیاینده می هواجیب اكدوت دارنده اول

۱۵۳ ۱۵۳ ۱۵۴

دافع بازدارنده بلام قیوم پیاینده عنونو کسده کناه موشی آرام دهنده

۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۶ ۱۵۶

متوی قوت دهنده ضغها عنن احسان کسده مطعم رزق دهنده

۱۵۶ ۱۵۸ ۱۵۹

مطلعت نیلویی کسده نفی پاک و ضرر مانع منع کسده آفتها عافی عایت

۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۱

دهنده اربلام المص انا الله المبین الصادق محیب الدعای اجابت کسده حور

۱۶۱ ۱۶۱

جی بعد کرمی رنده بعد از رنده جیب المحیی دوت دارد و ستان

۱۶۲ ۱۶۳

سابق پیشتر اول اولی اول غشها لاله الا الله یت خدای مکر خدای سر

۱۶۳ ۱۶۵ ۱۶۵

منهم آکا، کتو، عطوف، مهرا، افط، رات کا رت، قدوس، متر، و پاک، منبع

1 yr.      1 yr.      1 yr.      1 yr.      1 yr.

بازد از بند پوزیک معنی یاری دهنده و بدگسترده سام شنونده آواز نم

 $|y|$ 

عطا  
مقلب کرد اندر دالها احب من كرم حبيب دوست را ز مهر دوستی جز الی عطیه نرود

۱۷۲                  ۱۷۳                  ۱۷۴

موضع کشادۀ هنده الہ الناس خدمت و مردمان مطلق آباد کتدرہ

189 189 189

صن پاک و من ارضها سمیع شنونده و عالم فعاک قدیر برکده کار

141                      14.                      14.

مقدم بش از من بیدي ولا بیدي اگر راه نایند و راه خود نشود

110 114

دیام البقا همیشه مجرد معلق آشکارا است و جیب القرب دوت دها

191 19. 199

جید العطا نکر بخش کیسے کافی ہادی یا سر علم صبور صافی رات کڑی

190 190 193



ایاتیق

جیب من لاجیب که دوت ائکد دوستی باشد اورا منعم هفت دهنده فایم کتده

۲۰۰

۲۰۰

۲۰۰

نایم سوزد سائده معافی عیافت دهنده سبب الاسباب سائده کاد

۲۰۱

۲۰۱

۲۰۱

طیب من لاطیب که طیب ائکد طیب باشد اورا رب برورد کاد بر نیکو کار

۲۰۲

۲۰۲

۲۰۲

باد نیکو کردار مقدس ستم و پاک رجا ایند ایند وارن دام اللطف میسکوی

۲۰۳

۲۰۳

۲۰۳

۲۰۳

وفی العهد وفا کتده عهد جاد بزرگ و کتده کاهاجا بر جرک نیشاها

۲۰۴

۲۰۴

۲۰۴

دهر خد اوند روزگار منسط راست بخش بخر الوعد راست کتده وعدة

۲۰۵

۲۰۵

۲۰۵

فائق شکائده داناها صانع آفریننده داناها مالک الملک بادشاه جهان

۲۱۲

۲۱۱

۲۱۱

باریدا آفرید کار لطیف هماده نیکو کار بر بندکان نعم الطیب نیکو شناده

۲۱۳

۲۱۳

۲۱۳

طاهراک کتده و شرم دیان یوم الدین خرا دهنده روز خرا جی مکرکجی

۲۱۸

۲۱۶

۲۱۵

زنده یوش از هر زنده مالک الملوک بادشاه بادشایان دایم بلا فنا میسپی

۲۱۹

۲۱۸

ملقن آگاه کتده و دنا کتده صاحب کرا بخوی مصاحب و یار هر کزنده از

۲۲۰

۲۲۰

موصوف صفت کرده سده اکبر بزرگتر از همه رجایی ایمن دیور حد او بد

۱۲۸

۲۲۵

۲۲۴

۲۲۳

۲۲۲

موفق توینق دهنده قیام بلا زوال میسه وی زوال احکام ایگنی چاکیز

۲۲۹

۲۲۸

۲۲۶

حکم کتده کان الرانا الله اری قاصم شکتده کاما کمر بزرگ قدم الی

۲۳۳

۲۳۲

۲۳۱

۲۳۱

میسپی زوال بدیع البدیع پند کتده نوایا قیدم لا پسلی شیکه معدوم

۲۳۷

۲۳۴

آر فرمان دهنده فرمان دهندگان مالک یوم الدین بادشاه روز خرا

۲۴۲

۲۴۱

رَادِ تَقْصُودِ طَابَانَ نَمِ الْحَيْبُ نِيكَاجَاتِ كَتَدَه دَعَا مَوْفِي الْعَهْدِ وَكَاتَدَه عَمِدَه

۲۴۵

۲۴۶

۲۴۶

مَدَّ بَرْتَدِرْ كَتَدَه اَمُورِ وَاسِعِ الْعَطَا بِنِيَادِ بَحْشِ رَامِ رَمِ كَتَدَه نَمِ الْوَجْدِ بَحْشِ مَوْجُودِ

۲۴۶

۲۴۱

۲۴۹

۲۵۰

فَاتِي الْحَيْبُ شَكَتَدَه دَانَا بِهَرَارَادِ كَتَدَه بِنَا رُورِ كَارَامِ رَادِ ارَادَه كَتَدَه خِرْمَا

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۳

۲۵۴

مَوْجِ رَاحَتِ دَهْنَدَه مَطْلَرِ پَاكِ كَتَدَه فُورِ رُوشَنِي بِهَرِ خِرْمَا اَنُورِ رُوشَنِي تَرْتَمِ اَلْوَكَلِ

۲۵۴

۲۵۴

۲۵۶

۲۵۷

۲۵۷

نِيكَو كَارِدَانِ سَامِعِ اَلْعَدَا تَنْوِيذَه خَوَايَسْتَهَارِ جَمِ مَهَبَانِ بَرْتَدِرْ خَرْمَا

۲۵۷

۲۵۸

۲۵۸

مَاكِ مَكْرِ كَتَدَه اَكْرَمِ كَرِيْتَرِ بَكْتَرِ بَزْرَكِ كَتَدَه مَدْرَكِ دِيَا بَنْدَه نَمِ اَلدَلِيلِ نِيكَو رَاكِ

۲۶۱

۲۶۱

۲۶۲

۲۶۴

۲۶۵

بَحْبِ مِنْ لَا حَيْبُ لَه اَجَابَتْ كَتَدَه اَكْدِيْتِ جَوَابِ دَهْنَدَه كَرَمِ عَطَا وَهْنَدَه وَبَحْبُشَدَه

۲۶۶

۲۷۰

اَلْمَرَانَا اَلله اَعْلَمِ وَاَرِي نَمِ اَلْحَيْبِ نِيكَو حَسَابِ كَتَدَه وَلِي الْمُرْسِي دُوشَدَادِ مَوْضَعَاتِ

۲۷۱

۲۷۱

۲۷۳



من لا یجی الا الیه انکه بناء نیکند مکر بند و حید العالی ستره کار فرین القلوب

۲۷۶

م ۲۷۶

م ۲۷۶

آراینده دلها مالک کل ملوک خداوند همه بندگان من لایزال ملکه ابدی

۲۷۷

۲۷۷

ایک دایر شود بادشاه و سرگز فم المولی نیک خداوند محسنی حی موجود علام

۲۷۸

۲۷۷

من هو اعلم انکه اوت دانا فردشها و یکانه فارح دلی دهنده بمبود بکر مکان

۲۸۵

م ۲۸۵

م ۲۸۵

۲۸۴

پرستیده شد بهر جای جمع الدعاشونده خواهش رؤفهربانی قوم لایام

۲۸۸

۲۸۶

۲۸۶

پاینده که غافل نشود فاعل آفریننده و شکا قده صابر شکینده

۲۹۳

۲۹۰

جبار بیدار شکینده باقی لایقنی پاینده که نیست سرد فرید

۲۹۴

م ۲۹۴

۲۹۳

یکانه دنیا چهره نور نیکو کرداد نور روشنی کده صبور بی شای

۲۹۶

۲۹۶

م ۲۹۶

رجح بجایزده مجتهدین و دستار اینکواران مکرم کرای کتده نیز کتده

۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۰

مبدی البرایا آشکار کتده مخلوقات اعدا العادلین عادلترین عدل کتده

۳۰۱ ۳۰۱

بصیرت عالم لایستی دانیای کفرانوشی بکنند من موحد لطیف انکه حکم او نیکو

۳۰۲ ۳۰۲ ۳۰۳

اقرّب تردیکتر دیل من لادیل کتده راه نای انکه بناسد راه نای او را برمد بایده و

۳۰۳ ۳۰۳ عم ۳۰۳

تیدم الا حان یمنه نیکوی قانود توانا قاهر قهر کتده قهار بیاد کتده

۳۰۴ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۵

صادق الوعدرات وعده دازق دوزی دهنده رزاق بیاد رودی دهنده

۳۰۶ ۳۰۶ ۳۰۷

من لا اجهت و الماوی انکه اورات بهشت و آرا کجای من لا یومد الا ملک انکه اورا

۳۰۸ ۳۰۸

ینت مکر بادشاهی شاهد کراه رات میسر سان کتده مسکرا حسن النعمان

۳۱۰ ۳۱۰ ۳۱۰

نیکو نیتها رقیب نگاه بان قریب نزدیک فم المعبود نیکو پرستیده تدبر نیک توانا

۳۱۴

۳۱۳

۳۱۲

رب العزم خداوند عزت و وفادار شهید گواه راست من هو الیقینم انکه اوست همیشه

۳۲۲

۳۱۹

۳۱۵

منزج دای و دهنده جامع کل مجموع جمع کسندۀ مرجع کرده من یعطی ولا یعطی انکه

۳۲۵

۳۲۳

۳۲۴

عطا دهنده و عطا نخواهد نمود الملک لایزول انکه اوقات ملک در اول

۳۳۰

۱۳۰۰

بصر پنا کسندۀ این لاصینا آرام دل بر کیدگان مصور نگارنده صورها

۳۳۶

۳۳۴

۳۳۲

من ملکه یدم انکه یمنه ات باد شایان من قوله حق انکه رات است گشاد

۳۳۹

۳۳۹

مکنز پوشنده گناهها متلب التوب گرداننده دلها تا صیاری گسترده

۳۴۱

۳۴۱

۳۴۰

مقرب نزدیک گرداننده من مو فی حکم انکه او در حکم خود داناست

۳۴۴

۳۴۴



متد و تقید ر کتده خرمه فانی الاصح سکامده نب اردور من ل الملك ابله

عم ۳

عم ۳

عم ۳

اکد و روات غطت و بادشای محب للسلطن دوت دارنده رات کاران

۳۵۰

نیربای دهنده رافع بردارنده درجات محقق الامال داندده اید

۳۵۰

۳۵۱

۳۵۱

قیام بالسط قیام براسی فانی اب والنوی شکامده دانه اسه خرما

۳۵۳

۳۵۵

زوال

من مولی دعاء محیب اکه اوت و خوانده خود را اجابت کتده من ل الملك

۳۵۶

۳۵۹

اکه نیت بادشای اورا زوال فاج الم دلی دهنده انقها ریف

۳۶۰

۳۶۰

بردارنده و بلند نم المعینی نیک یاری دهنده جلیس من لا جلیس له

۳۶۱

۳۶۲

م نینی اکه نیت م نینی اورا من احسان یدم اکه نیکوی او همیشه

۳۶۹

من وعده صدق انکه وعده اوراست ات من هو عادله فی حکم انکه عادله

در حکم خود لطیف الصنع بسندیده کرد از ملک لایرام بادشاهی که قصد کرده

ما یک لایرام خندا و ندی که قصد کرده و سرود اقرب من کل قوی توانا تر از هر

من لا بعد نعمان که سروده نغمه او راحت القلوب آرایش دلها

دلیل ایامین راه نای راه کشکان من هو العلی الاعلی انکه اوست

بزرگ و بزرگتر من جمل البیاسا انکه کرد ایندیش پرنس و اسکا

کافی الامور بسنده کارم العف من کل لطیف نیکوتر از هر سکوی

رفیق یار و همراه من هو ارحم انکه او مهربانتر شایسته و هنده

من هو فی حکم لطیف انکه در حکم خود نیکوست اینی من لا اینی آرام دهند

انکه نیت آرام دهند اورا کاشف اسکار کتده بنیان من هو الکریم

انکه بزرگست من هو فی علم محیط انکه در علم خود محیط است بر اشیا

من امره حکم انکه فرمان و حکم او قاطع است تو اب پذیرنده توبه <sup>الردف</sup> باسط

فراخ کتده روزی تعدد الاجال تقدیر کتده مدتها من وقتی هدیه

انکه ترفیق داد وراء نمود مرا قاهر الاعداء تفر کتده دشمنان من له <sup>الحسن</sup> الاما

انکه رورات نامها نیکو ناصرا الاولیا یادی کتده دوستات

اسمع السامعین شنونده تر شنوندگان رب العالمین پروردگار عالمیان



۱۳۴  
محبّ الصابرين دوستدار پاكيندگان جيب العرا دوست درویشان

من لا معقب لحكمه انك انت فاعلم كسده روحك اورا رب الارباب خدا و رحمن و ذال

بادي النور آفرينده اناس تام كامل سریع الحساب زود حساب كسده  
۴۴۱

من در بعلهم انك تدبر كذبواش خود جبار ايجا براه بزرگترین كودشان

ملاك الارباب آراد كسده بندگان روح المحررين راحت دهنده دل افزوده بكن  
۱۳۵

مدبر الزمان والاحوال تدبر كسده خالها و زمانها منتدي راه ناهای گمان

يُنبع خراهنده مونسان رام المساكين مهربان پچارگان من هو في سلطان توک  
۴۴۱

انك اوت دوجت خود توانا باسط البدن بالرحه كساينده دستها بر رحم و بخشش  
۴۴۱

فابح کل مضمون را بی دهنده هر خاک منور القلوب روشن کتده دلها شید  
البوک ۶۶۵ ۶۶۵ ۶۶۵

بیاد قوت اینی لمیدی آرام دهنده دل خراهندگان من موی احسانه بیدم

اگر احسان او پاینده است من لاشبه که میگفت مانتی او را سر لایق

القلوب الامور که نکرد اند دلها را که او فعاله لمایرد کتده انچه حوله

کاشف البلیه رفع کتده بلامه یوم الصبح بیاد عنو کاشف البوک

با نذر ارنده بلامه اصدق الصادقی رات کو تر رات کو بیان مطلق الاسارک

آراد کتده ایران نمایی که نموده اعدیل که نیست مورا نظر مفا

دایم المعروف همیشه نیکوی میرا اعمال آسان کتده کارها

رائع السما بردارنده آسمان فاع کشانده و دلم ققاج بپار کشانده

۳۴۳

کر القوا کج درویشان شیتق هوبان اسرع احماسین زود حساب کتده

معینی من لامعینی له یاری کتده اکت ینت یارن کتده اورا کاسنلا تراش

بردارنده اندوه اندلها من هوی فی سلطانہ تقدم اکت او دبر زری کی حود

۱۳۴

مطلق کل ایس اراد کتده هرایری تیتی حکم واسوار مثل الحساب

روان کتده ابر هم الترتب نیک نزدیک من فی البر عبیده اکت دیر بابان

بند ادب جی لایعوت زند که هرگز یزد معدن بحد والمکم کان

نشتی نهایت ایند حاشر جمع کتده تقی پاک و پاک کتده پسر هنده



لطیف لایا لطف کته را که خواهد رشد رات میدور نما

مستحب اجابت کته دعا من جمع نداد السائلین اکه تستود آوار خو کان

مستحق مهربان متم تمام کته شاکر ترا شکر شید الغاب نحت

ماش دهنده جیب التو ای دوت دار توبه کند کان مدبر الا سور

تید پر کته کار لم شکور ترا اد پاس من فی البحر سید اکه دور یا  
۵۴

منته کشایند در ی جی لای تج ال جی زنده که اختیاج ندارد برنده تکلم

نخن کوب من جمع الرعد بجده اکه تسبح رعد پاس اوت من الطیف  
۵۵

از مهربانان اکه نیکوت دو کار خود عالم السر الجوی دایا سرو از رحم الرحمان بتر



جیب الاتیاد و ستاد بر پیر کاران شکر ستوده و شکر کرده سده

حسن التجاوز نیک در گذارنده من جعل السما ستنا انکه کرد ایند آسمان را بالا

من یری و لای یری انکه پسند و نه پسند اورا عجیب الدعوات

اجابت کتده دعای من هو کل شیء انکه لا وجه انکه به خیر فایست ذال او

من موات و احیا انکه پیراند و زنده کرد اند ترب الایات فرشده نشانها

سید السادات متره توان من الکریاد ردان انکه بزرگی ردا اوست

منح الابواب کایند در قاب التوب قبول کتده توبه بندگانی

باعت بر انکیزده حلاق بدل الیات بدل کتده بندگانی باعت و انساد



خداوند بهشت و دوزخ و سراسر ابراج فرشته باد با نزل کتاب فرستد بجا

فاق کشایند مشکلمایم لایقوت میمنه که فوت نشود جز ملا جزله

بناه اکینت بنای ادرایست لامور آسان کسده کادایم ارام الراجیه

رحیم ترین رحم کسده کاف جز المواب بسیار عطا بر جز من لا اله الا الله

انکه دورات توانای و کلام منی کل فقیر آرام دهند بهر دینش و بی

دوست دارینکویها قریب الرحم نزدیک بخشش رب الیوم و الهام خداوند

روز و شب فارح کاکوب و بوی دهند بهر دین دیند از من بهر عالم

اولانکه دانات بهر جزله و تریکانه و شها قرة عیون العابدین روشنای چشم

من هو تبارد بلا حین انکه توانات پی یاری کتده من یحب التوابین انکه

دوستدار توبه کنندگان است من احاط بکل شی علما انکه فرو گرفت علم او بر ایسانا

من تعالی جتده انکه بزرکت بزرگی او اکرم الاکرمین کریم تر که بزرگ است

من فی کل شی دلایک انکه در هر چیزی دلیل وحدانیت اوست مستعان یار و حواله

شده از و بدیع السموات بند کتده و آفریننده آسمانها من یقلب الیل والهار

انکه بگرداند شب در روز کافی المهمات بند کتده کارهای دافع البلیات

بر دارنده بلاء مستقیم کینه کشی من ینفذ ما یشاء انکه آنچه خواهد کند

شریف بجزا بزرگ جزا محب المتوکلین دوست دارنده توکل کتده کاف

کل رحیم  
نور بعد کل نور روشن بر اذر روشنی موت ترتب دهنده امور ادم من

مهربان تر از مهر یاف من کل یوم هو فی شان اکبر هر روز کار دیگر است

را ذوق الارزاق دهنده روزیها بندگان مطلع السرایر آلاء بر سر اربابها

بر تخی ایند کاه ایند وارن دادم من لا ارجم لرحم کتبه <sup>کعبه</sup> اکبر نیت رحیم

۱۳۶  
معطی السلالات دهنده خدایها ستاد بیدار پوشده ستار پرتو

ستکین سرا واد نزدیک اکر من کل کریم کریمتر اذر کریم نور علی کل نور  
۴۹۲

روشن بر هر روشنی من جلال اجداد اکبر کرد ایند که هر اشیای

ولی المیتین دوستدار برین کاران من لا شریک له اکبر نیت ابدی



رب الفناء والبلاد هذا نود صحرا و شهر ما خنی بهان خان بالحنات

بیادنت نند به نیکو بها نور قبل کل نور و روشن پیش هر دوش

تا هر کل جبار عیند تو کست هر کردن کسی کای فی المتوکلین <sup>کندکان</sup> بند

سامع الاصوات شنونده ندایم ستر پوشیده اندر العادی <sup>توانان</sup> توانان

۷۰۰

را تاق بسته کست انج خواهند اهل انشاء والجهد سرا و ادب و تباشر

منی من الآفات دلم تده از بلام و ادب اکه بازگشت هم بزوست

را ذوق کل روزی دهم هر روزی خورده من لا یصرف الی لاهو

اکه مکر اندد لها مکر او من عده ام الکتاب اکه تزدادت اصل کما

کاشت کل مکروب بردارنده اندوه از هر اندوه رسیدن شایفی الصمد و

شهادت دله تنه و دیکانه من لاسی که انکیت مانی مرو را

خالق آفریننده خلیق خلاق آفرید کاد خلیق جی لیس کدی رنده که

نیت شد از نهد باد که بخشده من لایستوکل الا علی که توکل نکند کرد

بصر من کل بصیر پنا از هر پنا من روح الامر کل الیه که باز کرد همه بدو

نور فوق کل نور روشنی بالا هر روشنی اقرب من کل اقرب نزدیک تر از هر

مخلص خلاص کشته نه کان من بده السمع والسماع که بدت او صحت و عاری

ارفع کل رفع بلند تر از هر بلندی من قدس السما و انک پاکت ناماء او





خبر داند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ خداوند باده باری من تبارک اسم که بزرگت نام او

باعث الادواح آفریننده روحها معادنی بیا. و هذه من جمل التوراة

انکه کرد ایند ماه را روشن دلیل الهی را ه بای سر کسان فهم المولى و لعم النصر

نیک خداوند و نیک یاری کتده و ب الحیة و السلام خداوند در دو سلا

دو الامان خداوند امان من یعلم مراد المیدی انکه می داند طلب خوانند ک

من ل آیات الکبریا انکه دور است فنا باز زک ما عرض لا ما هر له

یاری دهنده انکه نیت یاری کتده اورا ساتر کرمیوب پوشنده عجب و هر مرد

دو البتا خداوند بسی کثر العطا بیاد بخش من حق الحق کلمات انکه خود داند  
اورا اس کلمات

مَوْز بعد از همه کثیر التوالد بسیار عطا کثیر التوالف بسیار وفاد و <sup>حسان</sup>  
۱۴۶

<sup>العلی</sup>  
خداوند یگویی من را مثل الاعلی آنکه مورات مثل بزرگ من له الصنات

<sup>علی کل شیء</sup>  
آنکه مورات صفتها بزرگ امان الحیا یعنی امان تر سندگان من هو داد

آنکه توانات بر همه چیزها فایز نازش که بر حجت خود مقدر الاوقات

<sup>تندر</sup>  
تقدیر کتده زمانها مقدر الاوقات تقدیر کتده قوتها من بر علی کل شیء

آنکه بر همه چیزها توانات من جعل النفس براجا آنکه کرد ایند آقا بر ارجاع

<sup>حایع</sup>  
منتهی کل شکری نهایت همه شکایات من جعل انهار معاشا آنکه کرد ایند

دو احوال و الحال خداوند قوت و عذاب مستحق آرام دهنده چیزها

ثابت بخت کشته و حکم کشته قابض شک کشته روزها آخر بلا بدایه

۹۰۵

۹۰۳

۹۰۳

آخری که او را نهایت نیست ذوالجود و الاحسان خداوند بخشش و نیکی ذوالعین

خداوند هم بزرگ سر در العارفین شادی شناسندگان من لا تدركه الا

اکه او را در نباید عقلها ذوالالها و العطا خداوند بخشش عطا

۱۳۹

ذوالحکمة و البیان خداوند دانایایی و روشنی ذوالغره الداینه خداوند

قابض حکم کشته بحق من هو رب السمعی اکه او تپه برود کا رسانده کبر العن

بیاد آردش رخی کلائی و راجه بخشایند هر چیزی و بخشد آت

من فی اجمال خیرانه اکه در کوهات کنجا، او ذوالغره و اجمال خداوند



کثیر النعم بسیار نعمت و عطا موفی عند کربی آرام دهنده من نزد ایزد و منی <sup>رحمت</sup> الهی

ای که در بهشت نعمت اوست و در کربل و التوب خداوند کردش و تو را بای ذوالمجدد

خداوند بزرگ و روشنای قاضی احوال بسیار بخشش و عطا من هوای کسر المتعالم

ای که اوست بزرگ و بلند کرد اعاده رفیق من لا رفیق له یا را که نیست یاری <sup>موردا</sup>

۹۳۶

ذو التوب الدایم خداوند توانای همیشه ذو العبد والوفا خداوند پیمان وفای

۹۳۹

احسن الخالقین نیکوتر آفریننده کان مثبت اثبات کننده و حکم کننده

۹۴۱

ذو العطا و التواضع خداوند بخشش عطا معنی الرهاب آرا دهنده بندگانش

ذو المن والعطا خداوند بخشش منت من لا شریک له و لا وزیر ای که نیست او را ابدان <sup>و وزیر</sup>

۹۴۶

عم ۹۳

د واکو و والها خداوند بخشنده و تقها منتظر احسان کننده من الیای بار آورده

۹۴۱

انکه کرده ش باد و بار آورست ذوالا من والامان خداوند امن و ایمنی من هو اصل و اهدک

انکه او گواه کرده اند و راه نماید رب الابرار و التجار خداوند نیکوکاران و بزرگاران

ذو العز و البنا خداوند عزت و پیشگی مذکر بند هدیه و آگاه کننده

۱۵

نیز به هم کننده خالق الانس ایان آفریدگار ادبی و پرمان لا توفی الا

۹۴۱

انکه نیست تو میوه ادن الا زرد او ذوالجهم القاطعه خداوند بخت ثابت

۹۴۱

من هو احمک و ایکی انکه بخنداند و بگریاند چیز الحاکمین بهترین حکم کننده گان

خالق الارواح او میسده روحها معز الدین عزیز کننده خورده شد گان

مَدِينِ الْمُصْلِحِينَ رَبَّنَا كَرِّمْنَا ذُو الْحِكْمَةِ الْوَاسِعَةِ خُذَاوْنَد حَكْمَهَا بِيَار حَاطَا كَاهُ <sup>نَد كَان</sup> <sup>اَبَرَه</sup>

۹۱۹

۹۱۱

قَدِمَ الْيَحْيَى مَيْمَنِي نِيكُوِي مِنْ لَا يَخْلِفُ الْمِيْعَادُ اِنَّكَ خِلَافٌ وَعَدٌ فَكُنْ خُضْطَا كَاهُ بَابُ

۹۹۱

۹۹۵

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ بَرْدَارِنْدَه دَرَجَاتِ اَمَّا الْاَلُو ضَارِيَانِ رَسَا <sup>شده</sup>

۱۰۱

۹۹۹

رَضَى خَشْرَدِ كَتَدَه رَاغِي حَسْرَدِ مَوْفِي عَذْوَحِي اَرَامِ دَهْدَه مِنْ بَرْدِ رَسَا <sup>مِنْ</sup>

قَدِمَ الْفَضْلُ مَيْمَنِي اِحْسَانِ خَالِقِ الزُّوْدِ اَفْرِتَدَه دُوشَنَايِ ذُو الْبَرَجِ خُذَاوْنَد <sup>رَبِّ اَرْبَابِ</sup>

يَعْظُمُ بَرْكَوَارِ اَيْنِسِ الْمُسْتَرْجِيهِ اَرَامِ دَهْدَه دَلِ اَبْدَه دَهْكَانِ خِرَا الْمَرْبُوتِ

۱۰۲۰

بِهَيْرِيْنِ زُوْدِ اَرَدَهْكَانِ رَبِّ الْاَحْيَوِيْنَ وَالْمَوْتِ خُذَاوْنَد دَانَا وَبِوَلَدِ رَبِّ الْاَنْهَارِ <sup>وَالْاَنْجَارِ</sup>

خُذَاوْنَد جَرِيَا وَدَرْخَتَا مِنْ اَسْمِ كَلَشِ لِبَسْتِه اِنَّكَ كَرْدِي نَسْنَدِ مَهْ جَزْ هَيْتِ اَوْرَدِ

۱۰۳۳



ذو الجلال والاکرام خداوند بخت و دلیل روشن مریضی شود کردار توده بند کانت

قاضی الحق حکم کننده برایتی ذو المعارج خداوند درجات عالی اشع من کل شیء

شعاع کننده ترا از هر شیئی کاشف الکلیات بردارنده اندوهاره ذو الصلوة العالیه

خداوند منتها بزرگ عنی بی نیاز اله الاولین و الآخرین خداوند اولها و آخره ۱۴۱

باعث منافی التیوید بر ایگزنده الکد در قربات ذو المیشه خداوند ارادت

ذو الرضه خداوند بلندی منیس کند من الکدینت مانند او جز من مغنی به نار کننده

ذو الجلال والاکرام خداوند بزرگ و بخشش این الصعما آرام دهند و ذو انوار است

۱۱۰۰

رب العرش الیکرم خداوند عرش کرامی داسه ظاهر میزد و هویرا قوی لا ضعف

نورانی که ضعیف شود عون الضعفا یا بی کسده پچارکان راح المدین رح کسده کناه

لک  
عظیم الحق بزرگ منت ناظر بنسده معنی الضعفا یا بی کسده مسکین مذکور بیک

یاد کرده شده بر زبان فی خیر الما کرین بهترین مکر کسده کان ذوالرحه الواسعه حد او

منشی السحاب السعال رانده ابره کران عالم الیعب وای بی نهان علام الیغوب

دای بی نهانها عظیم العفو بزرگ عفو و بخش خیر الرازقین بهترین روزی و هیک

نعمود قهار و غیر ناک خیر الدائمین بهترین یار کسده کان عظیم الرحا امیدوار

عالم انجیات دای بی نهانها محب عو المصطربین اجابت کسده دعا پچارکان

غافر بخشنده دای برزده غفار بیاد بخشنده و پوشنده عفو آفرنده و د





عِثَات زیاد درس در ماندگان عالم الیق و الشهاد و دانی نهان و آشکار

میت زیاد درس در بندگان عالم الراجحیات و دانی پوشیده و نهان نهان علم بدان الصدور

دانا بهر سینا عظیم الن بزرگ ستایش خیر الاذقین بهر ین میراث گیرندگان

عظیم البرکات بزرگ احسان و افزون عِثَات کل ملوک زیاد درس هر عم سند

رب العرش العظیم پروردگار عرش بزرگ ذو الفضل والکرم خدا اوند احسان عطا

غیر الذنب آمر نور کتاب بندگان غما الدنوب بیاد آمورده کنایات

فاطر السموات والارضین آفریننده آنها و زینها خیر العالمین بهر آمور کنایات

صرح المستخرجین زیاد درس زیاد خواجگان غایت رغبته ها یت طلب طلبان

ذوالنضر العظیم خداوند کرم بزرگ غیاث المستغیثین فریاد رس زیاد خرامان

قسم الثانی فی المركبات هواحد هوحد احد وای

هوحد هوحد احد ایدی وود وایب ایدی هوحد وود وایب

چی جیب وود وایب یلب طیب هوذاکی اول زاکی الله هوحد سم عم ۱

دیانا ایدی باسط ایدی طالب مجدد زاک حکم بهج حید مجز مجرب

مجز مجرب و فی الہ زاک ملک قطاب حاب باسط حاب جلیل

قربی سید جلیل جیل محمود دیان مانع الله ملک جیل محمود

سید عزت جیل و فی حیب وانی ملک محمود کامر اول با ایدی قربیع

ملک مطلوب محمد رسول حامل باقی حق ای مطهر جان ترکی طاع

قزنی ملک مانع رسول سالم حق علی قولہ الامور بادی نعم بحمدی <sup>الدعا</sup> بحسب

جلستہم و درود طاهر مولی علم حکم حق از انافع طالب تمام طالب رب

ادم بر ولی دایم اللطف محمد بن منتظ مبدی دجا ادم مالک الملوک

بجایز و فی العہد مبدی واسع العطا حکم نعم حاکم تمام جامع الحصر

ترکی نافع حامل نعم سلطان کینونان قابل علم بحسن لطیف

منتقم عادل ملک سبب الاشیاء صرب اول بلا بدایہ بار <sup>الطاهر</sup> بنی حیدر

قیام مونس سلطان معظم دافع متوہ عنونی محسن معظم مطلق نافع



نقیح الدعاء المصائب تنوی مبین معلن واسع سابق اول الاخير

سابع حسن عافی قدوس رب سلام المحمدين زکی مین اولکم

جلی مین اجبر کل حب سابع مبین خیر العظیم متلب مسعد مبین الانا

تم العدل العادلین محب مین دایم محب المحمدين بصیر محب محبوبکم ۱۴ ص ۱۰

مرجود سرید حاجی قادر محمد رائق اسکرم محب مین مطلق ام التنا

ترفع الحیب مبین مقدس نافع مسعد مومن معمم ملوک محقق رافع حید

مطلق تمام معلن حبیب القلوب اول بلا بدایه فاطر بصیر حیدر بدیع مکر

جبار فعال مالک بیدی البرایا عزیز مین مالک قادر وفی مکر محب المحمدين

محمود عادل العادليين معاني قدس وفي العهد نعم بار رجا مقدس رجا

وفي العهد جبار دهره ام اللطف مستط جابر رجا مالک الملک دسترط

وفي العهد باري منشط طيب معبود مكرم طيب بسم الله المعاني باري صانع

مالك الملك لطيف بعبادة فائق طاهر مستط مالک الملوک دهره ام بلا نشا

جبار اکبر وایان یزدان نعم الطیب باری می قبول کرامی نعم کرم سیر عادل

اله کاشف ثنائی وایی ملتن رجایی جلی من مراکم موصوف رجاء

الله کاشف اکبر وهور مراد مقدس و ام رب رجاء واسع العطا الوطاک الملک

صاحب کل نوری منبع البدر الم قام بلا زوال احکم اکملین دایم ثواب

ربنا ناصر الاوليا اجر رب العالمين و جدي بادي النفوس من موالكم محيط

٤٦٩

٤٦٨

٤٦٧

٤٦٦

يس كاشف منشئ باسط شفيع جواد محب الصابرين جلي موسع بصير

مبدع البدائع نعم الموجود مراد متمم نعم المحجب آو سوفي العهد

١٤٥

مالك يوم الدين مدبر او نعم الموجود فائق الحب متمم طلب من لا شب له

واحد فعال لما يريد كاشف البقول بادي ميسر الاعمال محو ق باسط الرزق

مجير ربنا نعم الموجود نعم الوكيل ويدر موج انور مظهر نور سامع النوا

ريهم جملهم مالك الملوك ميسر نعم المحب ولي المؤمنين وقن على هذا

دوام وسام راتك فوده عود مطلوب استجراح فائده والله اعلم



**فصل** در خواص و ثبوت و اسکا به ستوری که حکما متاخرین تصحیح  
نموده در کتب ایشان مسطور است **اما در ۳** بجهت تیسر و وضع حمل شهید و معرفت  
چون بود و قطعه سال آب نریخته نگارند بر دوز بر مرد و قدم حالمه نهند  
و اگر سه قطعه باشد و یکی را مجامید چیشش بر زمینی نهاده در آن می پسند  
اسرع بود در تایش و برای همین عرض آورده اند که بر مریخی چینی نگارند از افراد  
پی ازواج که اولش یک بود و آخرش هجده و شش با شامند نام آید و گفته اند  
که بر کل نویسد و آنرا در آب حل کرده بر شکم چهار بایی که بقی بود آنرا اطلا  
کتد بکشاید و اگر از برای بچون روز دوشنبه و قوم کرده یاد ساعت سیم  
از روز و بچون با خیمه دارچ یاد و زیر آستانه دندان دفن کند یا بکشت  
دست او بنگارند بر روی خلاص یابد و اگر نیت کریمت بکشد زمام او  
برابر عددی بنویسد و آنرا اینجا که محل خفتن او بود یا دوزیرشکی کران نهند  
مقرر شود و شواذ رفتی و اگر بر چهار باده کاغذ کشیده در چهار کوزه نهند  
و در چهار گوشه کت زار دفن کنند طبع از آن دور شود و گفته اند ای مولم  
با خود نباید دات که تفرقه آورد و چون قریب درجه نور باشد در تلی الشعاع  
و سعود داخل و محوس ساقط آنرا بر پوست آبر نگارند حاصل آن قاده کرد و بسیار

و از کثرت حرکت کلال نیابد و چون بر تفرم خالص نگارند و تدریج سرطانی باشد  
 متصل بسعود معینی بود بر جمع حرکات و گشت اند چون بر روز زهرم و ساعت شش  
 در آن روز رتق زنده حاصلش هر که رسد انکسری طبع او گردد و اگر بر روز دهم  
 و ساعتی نگارند و در ستر با خود دارند از جمع مکاره این باشد و چون  
 یزید بر دود شرف باشد و بر صندوقی یا وهایی نگارند هر چه در آن بود  
 از دزد بسلامت ماند و اگر خیانتی روزه خاین زود ظاهر گردد و الله اعلم  
**ایام در علم** اگر بوقی که قرار اتصالی سعد باشد با مریخ برگشتند حامل آن  
 بر خشم ظن باید و غالب شود و اگر قرار با زهرم آن حال بود و زهرم دوازدهم  
 درجه میزان باشد یا ثور یا پیستم حوت و آنرا برخانتی نگارند یا بر جری دیگر  
 دارند آن محبوب باشد و مقبول نزد خلق و اگر وقت قرآن زهرم و عطارد  
 نگارند رفعت قدر بخشد و این از اعداد و سلامات از خزان و جمع مکاره  
 و اگر بر لیجی از اسرب نشی گشت کاهی که زحل در شرف بود و تدریج شد او  
 ذکر حاصلش بخیر انشاء باید در عالم و نهاد قول و قبول نزد سلاطین  
 و حیانت از یکد اشراق و حفظ از اخطار شمه دهند و اگر در وقت مذکور  
 بر منکی سیاه کشند و در بنیاد عمارتی نهند تا وی ایام عمارت نماید دهند

و اگر بر آفرینکاشته در سبب کاریزی نقشه نمایند از دینی آب خرد اران و این هم  
لورده اند که چون از جهت قبول و حرمت نزد ملوک رقم کنند قریب شلک آفتاب  
باید وزر را و اصحاب قلم به شلک عطارد و از بهر سلامت حامله شود در سب  
باید و ساقط از نخوس و جهت غله و فیروزی بردن میان قریب شلک یا قدس  
زحل موافق آید و اگر در شرف شمس نکارند بطالع اسد و قریب آید الزلزله <sup>المصنوع</sup>  
پروسته و سفید ناطق و نحسی ساقط از طالع و عاشق تا اثرش در باب  
ظفر و نصرت اقریب باشد و از خواص شهر این مربع حفظ اشیات و صیانت  
از قرض غاصبان و خانیان چه گشت اند چون یزید هر دو در شرف باشد و آرزو  
در مهری نکارند هر چه را به آن مهر کنند محروس باشد از دندان و اگر بر روزه نکارند  
در میان بار نهند سالم ماند از سرق و نهب و برای همین غرض نیکام شرف  
آفتاب بر صیادق و نمایان شده و طهر کتب یکاستی متعارفت و محبت  
و وضع آن در همان نیکام برخاستن یا لوی از دهب یا فیض منتخ رفت <sup>است</sup> قدر  
و حصول جاء بیتا که قمر در سرطان باشد و ناطق مبعود و اگر بر د یا نقر  
بر لوی بیند گشت از کاغذ یا قماش یا نهفته دهد و از خواصش خلاص  
از امراض است چه گشت اند اگر بدقی مناسب کاشته بشویند و آبش پاشانند



مجموع در ده را سرفه اند آید تجویض جدیدی و قویج و کاه اتصال ماه و پنج بدو سگ  
 و مسعود افشان مجلسان اگر او تا دطالع از نخوس جایلی باشد شتر قوت قلب  
 و ظفر بر اعدا برد و هفتی پنج امن از کلاله و قویج و برای تالیث قلب و صلح  
 بین الرزحین هم موافق افتد و از خواص او فاق غیر طبعی دین مرغ کت اند  
 اگر زوج از زوج باشد کاه اجتماع نزد شرف یا در خانه یا بر صحنه یا حاتی ارفض  
 کدن حاضر آن بسلامت ماند و سهولت فراخ یا بد بحفظ الله و اگر وقتی فردا رود  
 بود ترقیست کاه اتصال قریب از حال استقبال یا بودن در و باب <sup>عفت</sup> مولد  
 شوا را جوق با خود دارند و از اوقات غیر طبعی که وضع آن دین مرغ متعارف <sup>ست</sup>  
 ۳۲ ات و ۴۱ که از اعداد متجابه اند که در اوقات لایق بکاشته  
 مرغ دکه که بصورت کمر ات و بعضی رانند طالب نگاه دارد و اران رفت  
 که بر عکس آنست بمطالع بسیار دگمه اند چون هر دو راه آب شسته باشد  
 محبت و الفت افزاید و هیچ بقیه و هر دو چون بوقی مناسب در آب خورده  
 نکارند و شربیات آنان آسانند و الله اعلم **در ده** اگر بوقت بوزن  
 زهر در شرف و قرد در سلطان بشک و زعفران مذاب بجلاب و یارده که با  
 یا قوطان نکارند چون یکی از آن به آبی پاک و اگر بارانی بود تجویضی نیسانی

ایلی بشنید و بعضی گفته اند در شرف زهر بکشند و نه کام و صولت قریط  
 بشنند آن آب اگر بطول شیر خواره دهند که شیر بد شواری نشاند بعد از  
 به آسانی آشامد و خوش خور کرده و در بزرگی مقبول و ترنم باشد و آن آب  
 هر که را با شامد محب و مضاد کرده و چون در شرف زهر بطالع حوت که  
 سالم باشد از نخوس و قمر مسعود ماطر زهر بدوستی نکاسته کرده و در باب  
 مودت و انجذاب نفس تا شری عظیم باشد او را و اگر لوح علم مذکور نخاس باشد  
 یا حجر مسروب بر زهر اتقایی بود و الله اعلم **در ۶** بعضی بمسک انتساب داده اند  
 و بعضی روح زهر گفته اند که چون نه کام شرف ستری بشک و زهر حوت بر ورته  
 سیند کارته حامل آن در عامه از قوت و نجاعت بهره ور کرده و در نظر قضا  
 میب نماید و سکون مند و کاه اتصال قریب مدین بنظر مودت بطالع حوت  
 رقم و وزن از برای مودت و صلح و انجذاب نفس موافق آید و حاملش محفوظ  
 ماند از کابثه موفیات چون عقارب و حیات و در شرف زهر بداد **نیک**  
 سیاه بر آجری نکاستی و کاه بودن در خانه جدی یاد لودر اساس  
 عارضی گذارتن طول مدت آبا دایش از زانی افتد و در شرف شمشیر  
 بر لوحی از دهب گذری از برای قبول و قوربه غایت آمان میدهد **گفته اند**

و اگر در همان حال نشکند بر احوال محفوظ ماند و در جینی و وصول غنی بد رجع عاشر  
 حاجت آن نفس اماران آورده ان بود و نفس بر سر از جنة دوستی در ساعت  
 زهر هم مذکور است و همانا ملاحظه دیگر اوضاع باید نمود و از برای سرعت  
 رجوع غایب از سر بر سر باره می کردی در ساعت آفتاب و در شش جای  
 دف کردن در آن می آورده اند و بعضی گفته اند هر یک از قطع من را شش بار  
 بطن آب باید داد و نام غایب بر ده بریت او بریزد آن نفس نداد و الله اعلم  
 اما در ۷ بعضی بوی منسوب داشته اند و در حاجت می گفته که در حال مرض  
 عطارد بمشک و زعفران بر خرقه بینند و نیکاست بشنیدن آن اطفال را  
 میند حدت ذهن و قوت خط باشد و بعضی گفته اند که گاه بودند فردی در طاعت  
 و خلوت او تا دطالع رفت از غموس باید نکات و تسبی و چون عطارد بر خرقه  
 نرفت رسد بگردک دادن و همان علما بنکام بودند فردی در طاعت  
 بشرط مذکور همان حاجت ایات کرده اند و این هم که حامل آنرا تسمی اشیاء  
 بهوت دت دهند تخصیص علم ریاضی و شعر و جواهر با آسانی بر آید تخصیص  
 از ادب با تلم و این مرغ را در شرف زدن می آورده اند از برای قصا حواج  
 و این نیز گفته که چون در شرف مرغ بطالع حمل که حاجش در عاشر تواند بود



نش کنند بر لوی از حیدید یا بر جوی منسوب بر مخ حاملش و در زمکاه از اجابت  
 جح بحیدید معنوط مانده و ظن او را بود و رفع گردد شود عند الناس سیمیا که سعاد  
 به ثلث یا قدیس متصل باشد بر مخ **در ۸۲** بعضی بستری ثبت کرده اند و ذکر  
 کرده که چون در حال شرف ستی و معارضه قریا او به آب اسپت یا قشای برات  
 جوی کنند اگر باره اران نان را هنگام طلوع آفتاب که مریضی چنانست  
 به چهار بای دهند که در د اندونی بود او را خلاص شود و چون هنگام شرف  
 ستی بر مخ ماط او بظرف دوستی و قریا بر مخ هم جان اگر به آب کزت شکاری یا <sup>حنا</sup> یا به  
 جگر او بر نان کدم بکاهند و بجا نودان شکار کسد و خوراندند مثل باز و یوز و نظایر  
 آن در وقت طلوع آفتاب زخمها اندونی از ایشان دفع شود و بعضی گفته اند  
 آنرا به ازواج بایز نکات بی افراد و چون هنگام بودن قریه در ج شرف و پس  
 اعظم بر مخ بر خفته سیند دم زنند حامل آن قادر گردد بر سر و تعین  
 نیاید از آن و چون تریش وقت بودن ستی در سرطان یا در توس بری از مقابل  
 یا تریش یکی از یخنی دت دهند حاملش را و سوختن دت تریش و بر یکی در رزق  
 حاصل شود و مهات از امر او اشراف دود بر آید و از آفات و عیال معنوط  
**در ۹۰** بعضی ثبت بر ص کرده اند و در خاصیت او گفته که چون تریخ

در شرف باشد یا در اوج و زهر بنظر دوستی مقصود با و عینک و زعفران و کلا  
 بر کاغذ کنند یا بر کرباس و همان زمان در یخند اگر در مصافی پنبه الصنیع  
 باز کنند بمصاحفه استبداله باید و اگر پستی دو کی یا جاعتی که میان ایشان  
 حضورش بود تخصیصی شوهر و زن بکشایند تراخ مرنع گردد و مجادله بجا نهد  
 و نشاء این خاجیت که تجربه نموده اند و ثبت نموده خاجیت قسمه شصت است  
 که در روایت عدد ثبائ ادم افتاده و گفته اند که اگر این مربع را کسی باخورد دارد  
 مردم متضرر حضور او نشوند و مشورت که این سکر را حکما تا لیت القلوب  
 خوانده اند و این هم آورده اند که چون وقت بودی زحل در شرف بر لوجی از  
 اسرب یا آتشی کارند و بعضی در اینه از برای استحکام و دوام نیک باشد  
 و حمل آن از برای اتمام امور و اطلاع و عبور بر دین مینداند و اگر کا  
 بودن زحل در قوس بطالع قوس منتوش کرده همان فایده بخشد و در شرف  
 آفتاب از برای جلدات و شطارت و دفع کسالت و بطلالت هم گفته اند  
 و در جمع اوضاع بسند بنده فلکی جهت مقاصدی که آنرا زلوی نماید من حیث  
 از حیوان ۱ در ۱ مناب آید و میآرد مخلوق و حیات را ملنوق  
 و برای مطالبی که من حیث از ناطق طلبند ۹ در ۹ نافع اند و اگر آنرا از

۲۲  
 افراد محض در شرف رحل با اتفاق جودت حلاوی یک کوکب تجویض نیرین و عطا  
 برسم تلیق و تم رند آنا را در جند اوان بنظر و رهند و باید که نه سه دوسه مختلف  
 الا وفاق با نفاق استراق یا تده باشد و الله اعلم **۱۰ در ۱۰** جون سترک  
 در پازدم در جند سلطان باشد و قزقان او یا متصل با و بنظر دوستی  
 اگر بنظر زجاجی کشید یا بر غیر آن به آبی صافی شسته زهر خورده پاشاند  
 سالم باشد بادن الله تعالی و از مدنی این باشد و اگر در همان حال بر خانی از مضه  
 دشمن کشد و جوی قریب رفت و سدی یا بنانه قوی کند میی بنجه به آن خاتم مهر رسد  
 فایده آب مذکور اوان نان حاصل شود و اگر آن مهر بر موم نهاده و موم شوش  
 را به آب انداخته پاشاند همان حاجت دهند و جمع امراض را حتی دق  
 سوزنده بود و حامل آن موم از دوا و طاعون بسلامت باشد و بر اعدا مظهر  
 و معضی الا و طار دوزخ کار گذراند محروس از هر خطر و ضرریتما که بر محلی گاشته  
 کرد مرکب از ذنب و فنه و نحاس و قصیر و الله اعلم **۱۱ در ۱۱** مجدد قوت  
 قلب و نیروی بدن و غلبه بر معارض و دفع امراض تجویض قویج دیبا که اندک کند  
 جوی شکام بودی رحل در میزان بدو جند شرف یا دوحه خورش و نهاده زهر  
 اگر بر روزه کشد حامل آنرا قدرت و شجاعت میزند و امور صعب به آسانی



از دست او برآید و در قتل خلق میباید و اگر بر بازو بندد از کار بسیار مانده  
 و اگر بر ساق بندد از رفتن قبیله نیاید و اگر مصراع با خود دارد کسی او را شواهد آید  
 و اگر بر چهار پای آورند از کرمت سیر فرودمانند و اگر بر پادشاهی کرانه باشد و بعضی  
 گفته اند که از برای خواص مذکور در شرف رحل باید نکات که چون قمر شرف رسند  
 در بجهند و اگر دینش نهند و این را با آن ضم گفته بسلاطت باشد **در ۱۳ و ۱۲** چون  
 هنگام شرف و مع بر محشری کارند و در مقابل هر کسی که بر کشته خوف بر او غالب  
 گشته بگریزد و اگر جماعتی کثیر باشد و چون آفتاب که ماه یزد در شرف  
 باشد یا در خانه نکات گردد و در شرف زهرم طی گفته آرزو حاصلش زود سلاطین  
 موقوف و تمام باشد و صفی الخواجه و مستوف و محبوب نسبت با سایر مومنان و اگر بر  
 لویجی از فضیله یا ذنب نشانی که اقیوی بوده در تایش **در ۱۳ و ۱۴** را با آن حاجت  
 ذکر کرده اند چون در شرف زهرم رقم نهند بشرط اتصال مری و قمر با و بنظر آید و  
 و این هم گفته اند که اگر قبضی و ملای بود و نعل برانند اندام و از قماش را از این  
 سایر نیزه بشمارند و تنوع کرده و **در ۱۴ و ۱۵** از برای قهر بر اعدا و غلبه  
 بر ایشان و امن از کار و آفات گفته اند که در حال شرف آفتاب بر کاغذ  
 کنند و با خود دارند و بعضی اتصال رحل و مع بنی در آن حال بنظر دوست

۱۵-

در قهر و غلبه و در قهر و غلبه

شرط داشته اند و شک نیست که اوضاع بیلام هر چند پیشتر بود بهتر باشد و بعضی گفته اند  
 این موع را جمعه عرض مذکور و اطلاع بر امور مستود کاه باید مکات که در محل  
 در پست و یکم درجه حمل مقدارن شمسی باشد و این م آورده اند که چون در شرف  
 شمسی که قرین مسعود باشد و ماطر بر خیزد و موع بنظر دوستی بطالعی که اقامه شای خالی بود  
 از نخوس بر جهاد قطعه فولاد نگارند و بر یکی صورت موع فشی کند و بر یکی از آن آفتاب  
 و بر یکی صورت رطل و بر یکی از آن قمر و کاه محاسبه لوح آفتاب بر علم قلب آویزند  
 و از آن رطل بر علم میمند و از آن موع بر علم میسر و از آن قمر بر علم ساقه لکرم حالت  
 البته انعام یابند و گفته اند اگر لوح صورت آفتاب از دزد بود و از آن قمر از نفرتم  
 و از آن رطل از فرلاد و از آن موع از منی او بی باشد و الله اعلم **در ۵ و ۴** و گفتند  
 مذکور اینهاست کرده اند و گفته اند که چون در حال وصول شمسی باول درجه حمل رقم  
 زنده حمل آن از برای طفره و قیود مینداخته و اگر شکام رسیدن او بدو درجه شرف  
 بر لوجی از د مبن کارند و با خوشی دارند زده سلاطینی و حکام مقبول و معتمد باشند  
 و اگر کاه بودن آفتاب بیستم درجه جزا بوکاند کند حملی پنج قبول و اگر کاه  
 وزرا و اهل قلم باشد و الله اعلم **در ۱۶ و ۱۴** چون در حال تعارض قمر با دهر  
 و خلوان از نخوس و قمر طلوع ثریا رقم زنده حامل آرزو قمار قول و مکش تصرف

در امور حاصل گردد و اگر کاه وصول نهر پنهان و قدور جزا بشیث او و طلوع  
بر کاغذ بکارند همان دم طی کرده و موم گرفته بر بادزی رات بندند و میل و محبت  
روم فست با او اثری عظیم باشد از این یافته بخشد اگر در شرف ستری بشک  
وز عنزان و کلاب بر کاغذ کشند یا بر لیجی از رخ پاکش کنند حامل آن هر کار که پیش  
یکرد زود بانجام انجامد و اگر کاه وصول ستری به ۲۳ درجه سنبله بر لیجی اترقی کشند  
مالیدن آن بر سینۀ حقرا نیکن دهند و اگر کاه بودن ستری باراس بطالعی که او  
و دعا شرامت رقم زند حامل آن را دوشوار کردن شروع کند آسانی میسر گردد  
و امید نویسد و جویرا شود برویش با دشمنان محترم و مبتول التوب باشد  
و اگر کاه بودن ستری و وجدی خاطر طریح بنظر مودت بوقت طلوع شرطایر  
نکاسته گردد همان قیسر امواد ثواب و حرمت و قبول نزد کار بار آورد و کس حامل  
آن نظر نماید و اگر هنگام بودن مرغ به ۲۸ درجه جزا و قره ۱۰ درجه سرطان  
بطالع جزا بر سر رکند و در میان بار نشاند از درد آن انانی بود و اهل آن  
کاوان سلامت بعوض خوه بارد رسند و الله اعلم **در ۱۷** جون در شرف  
سترى بشک و زعفران بر کاغذ کشند حملش موجب اغدا بقلوب باشد و میل  
خواص بسوی او و حاصل شدن مراد برزدی **در ۱۹** و **در ۱۸** و **در ۱۹** و **در ۱۴** ماه ربیع الثانی



گفته اند و بعضی گفته اند که در حال شرف مرغ و بودن قرار باید اندر اکبر نشسته باشد  
 بنشیند یا کاه و صول آفتاب به ۳۳ درجه جزوا و زهره بخورده درجه این ۱۷ درجه  
 یا ۱۸ درجه ۱۸ نکاتین و با خود دانستی شکر کاش باشد در امور وسعت در  
 از فضل و عیب غنود و ۱۹ در ۱۹ راکت اند با خود نباید داشت که کسالت آورد  
 و خن پی موجب و اگر هنگام وصول زحل به جت و هفتم درجه جدی بر لوجی از  
 اسب نقش کرده در خانه دفی کند سگاش سالم باشند از آسب مار و کرم  
 و دیگر خشرات و تریش بهمان شرط از برای تسکین زن سلیط هم آورده اند  
 و ۲۰ در ۲۰ جون کاه بودن راس در حوت و زهره مع الراس بر جریر گسترده  
 و صول زهره به درجه شرف در بچند اگر بر مصرع بندند سنایا بد و اگر در وضعی  
 از قبل محبات چیزی بهائی کرده باشد و مرغ نوک در را بگردن خردی میشود  
 آویزند و در اینجا دلم کند بروفتا آن محل که مدفون باشد و بایستد ۲۱ در ۲۱  
 جون هنگام رسیدن زحل در میزان بهماک راجع بر لوجی از آهنی نقش کند خربی که  
 بجای آن رسد و در مذکاه کار کند باشد و اگر آن لوح خور را در کوده بنان برده  
 خورنده آن دیل و قوی دل گردد ۲۲ در ۲۲ وقت بودن قمر به درجه شرف ناظر  
 بستی یا مرغ بنظر بودت رقم زهره و بی افال در بچند اگر بگردن آویزند از زهره

اینها تا فرماید

مانده شود و خطا کند **در ۲۳ و ۲۴** کاه بردن قزو و شرف یا با اس در ششم درجه  
 جوزا را افراد پی انواع رقم نهد و در وقت سرف عطارد در بجهت حامل آن از کتاب  
 مار و کرم مصون باشد و اگر آنرا شسته آبش مار کینه به باشد سالم ماند و **در ۲۴**  
 جرد کاه بردن عطارد و شرف و قزو جوزا متصل با و و نحس اند و ساقط بر آید  
 اطلس زرد یا کاه غیری مروارید فام بخارند و با خویشی دارند از برای تعلم علوم و سهولت  
 آن و زیادتى فوت حاطه میمند افتد و اگر کاهى کاشته کرد که زهر و عطارد و قزو  
 با هم باشند همان فایده دهند بخصیص آمرختن علم موسیقی و ضاعت تعانی و الله اعلم  
**در ۲۵ و ۲۶** جوزا کاهى که شمس از اس باشد و قزو مسعود نیزه شطین بشک غبارت  
 بر کاغذ کنند اگر صاحب صداع بر سر نهد فی الحال تسکین یابد و اگر حکام بود  
 زهر به ۷۷ درجه جوزا و بعد قزو از طریقه محرقه وقت طلوع هفتم درجه جوزا بر پشت  
 آهو بکارند اگر نیزه سر کوه کی نهند که خوابش نبرد و نیزه جوئی کند خوش خواب رود  
 و نرم خوابی گردد **در ۲۶ و ۲۷** جرد و بای چهار بایان باشد چندی دفع آن قوسل  
 باین روح جستی بخشد آید از برای آب جرد متری به پانزده درجه قوس بود و قزو  
 وقت طلوع بیت و هفت درجه سنبه خالی از مریخ و زنب بر پوست آب  
 باید نکات و بر کردن آبش بسته در میان کلاه کرد و برای شرکاهى که قریب است





مولود دیشد باشد و پاک دامن و مبارک بر والدین و این از انقطاع شر و جود  
 هنگام شرف آفتاب و بودن قمر و در دم درجه حمل یا چهاردم نور یار و از دم سرطان  
 یا هفتم سبب یار و از دم قوس وقت طلوع آفتاب نیم نوبت چنانکه ۱۶ هفت و نوبت  
 باشد هفت از آن مستحب از اوادی از اوج و هفت دیگر بر علی آن بقول قول حاصل  
 برتر رسد که سلاطین از منی او تجاوز نمایند و عامه مردم بحیض اهل صلاح احترام  
 و تعظیم او را واجب نمزد و اگر گاه بودی عطارد و دور از رجعت بعید از آخرت  
 و رجوع یا سبب یار و میزان بطریق مذکور مرقوم گردد حوالان مستعدی رسالت  
 بنی الملوک و احکام را موافق آید و جود گاه بودن زهر و شرف یار و ۲۱  
 درجه حوالا بر جری نکارند برسم تلیق چنانکه ۴۴ عم درسم تحت الاوقات باشد  
 حوالان در امالت قلوب و ضیاع و شریک بجانب حامل و از یار بدحت ایشان  
 با اویتما امارد و فسون آیتی دانسته اند و اگر وضع آن در حال شرف قرار گیرد  
 از اجتماع و استتال و دو دفعه در زهر اتفاق افتد حوالان تجارت را بیاورند  
 افتد بضاعت در راه محفوظ باشد و معامله بسیار سود و مراجعت بسلاست  
 زود و طش پیکانی و پیاده روانی زمیند افتد اگر کتیر کلان یا بد و قشکی بر  
 ایشان استیلا نیابد و ۲۹ در ۲۹ را همان فایده بود نسبت با تمام اگر در حال

شرف قرزاید التور تا طر بسعیدن دتم رتد و اگر هکام بدون دخل در شرف یاد ۲۵  
درجه قوس و قرعت الشعاع و نیزین اوطالع ساقط و اگر تحت الارض باشد بهتر بود  
بر تحت از فولاد نگارند چون با گنجی یاد فیضه کنند ختم کند محفوظ باشد و کس راه آن  
نیابد و حمل آن کی ریزد از دستش راسودند آید هر جا که رود او را راه دهند  
و نهان دارند چنانچه بسلامت باشد اما **در ۳۰** آورده اند که در عهد دولت  
فرس آنرا بغایت مبارک دانستند و هر سال در وقت تحویل شمس بکل آن روزم  
زندی و بی امان بجزه بوم کشیدی و تمامی سال از خود جدا نکردند  
و اثنی با یک مهر و زرد لوتی از نازده و سعادت بی اندازد روی نماید و فتوحی مجدد  
از غیب برسد و از موت بجات و دبا و طاعون و سایر آفات و علامات و بلیات  
در امان باشد و این هم گفته اند که چون کسی را مرضی دماغی باشد اگر این مربع را  
هکام و وصول آفتاب باول جوزا بخاک که بعیق نزدیک بود بر لوجی از رویا  
برخ ریزد یا بر جوی سرخ شستند و در آب اندازند و آن معلول آب از سر آن  
اشاند و سه روز بخان آب غسل کند زوال یزد آن مرض و عود نکند **در ۳۱**  
تعلق ببطاریه دارد با ملاحظه حال وی نویسد هر کس بخورد دارد هر که از او  
خیاطی ظاهر کرد و چون در حال وصول زحل بقدره راس و نوذن زهر در حمل

یا در بیت و هفتم دبحه عترب بر لوحی اوسن نکازند و بر قلعه کوی که بلند تر از کوهها  
 نزدیک باو باشد میسند شخصی از آجر بر آورند و چون آفتاب بجهانم دبحه شود  
 رسد بوقت طلوعی آن لوح را در نیدی سیاه بچند بر سر آن میسند نهاده چهار آجر  
 بر بالای آن نهند و در آن نوایی فرو میایند و اگر آید متعری هیچ شود و میسند <sup>محرطی</sup>  
 ناقص باینده ساعت تا سرش باریک بود و آنچه بر آن بالا نهند نماید و اگر زمان نهادن  
 مرغ بر آن بالا زهر تحت الارض بود انب افند **در ۳۲** قلعی برهنه دارد  
 در زمانی نویسد که زهر خوش حال باشد مع اتصال قوا بود و هر کس با خود دارد  
 از عرق شدن در دریا اینی باشد و سر دریا مبارک افند **در ۳۳** بجهت دفع  
 طاعون و وبا و نیز هولا و انواعی دوی بغایت مجرب و مشهور است و حکما متدین  
 بجهت دفع طاعون و وبا برین شکل و ده در ده توسل جسدی چون در شهری یابد <sup>موضعی</sup>  
 طاعون و وبا عام واقع شود اگر از کواکب سیاره هیچکدام در شرف نباشند سیاه  
 و سفید و مرغ در شرف یکی از ایشان نویسد با ملاحظه حالات و افعالشها بالمرة  
 والا که هیچکدام در شرف نباشند با ملاحظه حالات و نویسد بطالع که آفتاب و شمس  
 افند و بخین از طالع و عاشر ماطع و سفید ناظر چون تمام کند بر حواله آن ایچ عا  
 که بجهت دفع طاعون و وبا شوره عظیم دارد بنویسد و فی الحال طی کند و بعد از آنکه در

اعانه شود دریا



گرفته باشد و نه فائده پاکیزه و در فرق سرنگاه دارد و هیچ از خود جدا نکند <sup>مالک</sup>  
 روم از چند کسی میخشد شیندم که در ایام و با این دعا را سه بار میخوانند و برده <sup>و کوش</sup>  
 کوهستانی می دهند و قربان کرده دوسه لته اران شاول می کند و باقی بصدقه <sup>کوش</sup>  
 می دهند بخوند که بکرات و مرآت امتحان کرده ام هر کس این کوشند لته شاول  
 کرده البته از سرایت طاعون و وبا این بوده و نیز هر کس بر حل آن یا بر خواند  
 آن مداوت نموده بسلامت مانده و در شهر قسطنطنیه یک نوبت طاعون عام  
 واقع شد بعضی مصایبان خود را بادیه و ادویه دلالت کردم هر کس عمل کرد قبلاً  
 بود و با و اصلاح کردی نرسید اما ادویه دواء الصبر است که هر شش دو نوبت  
 شاول کند جگر و خرد و زعفران و مرو و کزله هر یک خردی کوفته بخت با سبکی این  
 یا غسل سرش ب ساجه فرو برند شربتی مقدار یکدم پیشی با کم بجز نرارج  
 واده اعلم اما دعا اینست بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انی اسألك باسمایک  
یا الله یا مومن یا مبین یا مزین یا عزیز یا جبار خلیصا من الوباء یا الله  
الامان الامان الامان یا خالق یا رواق یا دایم خلیصا من الوباء یا الله  
الامان الامان الامان یا جبار یا تبارک یا غفار خلیصا من الوباء یا الله  
الامان الامان الامان یا مالک یا یزید یا عزیز یا یزید یا یقویا لا ینام

خَلِّصْنَا مِنَ الرَّبِّ يَا إِلَهَ الْإِيمَانِ الْإِيمَانُ يَا ذَا الْغَمِّ السَّابِقِ يَا ذَا الْكَلَامِ  
 يَا ذَا الْبُحْرِ الْفَاطِمَةِ خَلِّصْنَا مِنَ الرَّبِّ يَا إِلَهَ الْإِيمَانِ الْإِيمَانُ يَا ذَا الْإِيمَانِ لَا يَرَالُ  
 يَا بَاقِيَا لَيْسَتْ يَا عَالَمًا لَا يَجْعَلُ وَلَا يَنْسِي خَلِّصْنَا مِنَ الرَّبِّ يَا إِلَهَ الْإِيمَانِ الْإِيمَانُ  
 يَا جِبَا لَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ يَا صَدْرًا لَا يَطْعَمُ وَلَا يَشْرِبُ يَا عَيْنَا لَا يَتَحَاكُ وَلَا يَمُوتُ خَلِّصْنَا  
 مِنَ الرَّبِّ يَا إِلَهَ الْإِيمَانِ الْإِيمَانُ الْإِيمَانُ يَا رَحْمَةً مِنْ كُلِّ رَجِيمٍ يَا أَعْلَمَ مِنْ كُلِّ عِلْمٍ يَا أَحْكَمَ  
 مِنْ كُلِّ حَكْمٍ يَا أَكْبَرَ مِنْ كُلِّ كَرِيمٍ خَلِّصْنَا مِنَ الرَّبِّ يَا إِلَهَ الْإِيمَانِ  
 الْإِيمَانُ الْإِيمَانُ يَا مَنْ هُوَ فِي سُلْطَانَةِ قُوَى يَا مَنْ هُوَ فِي أَمْنٍ قَدِيمٍ يَا مَنْ هُوَ فِي حَمَلِ  
 يَا مَنْ هُوَ فِي عَزَّةٍ لَطِيفٍ يَا مَنْ هُوَ فِي لَهْفَةٍ شَرِيفٍ يَا مَنْ هُوَ فِي مَلَكَةِ غِيٍّ خَلِّصْنَا مِنَ الرَّبِّ  
 يَا إِلَهَ الْإِيمَانِ الْإِيمَانُ الْإِيمَانُ يَا مَنْ هُوَ بِرَحْمَةِ رَحْمَةِ الْعَاصِينَ يَا مَنْ هُوَ عَلَيْكَ تَوَكَّلُ  
 الْمُتَوَكِّلُونَ يَا مَنْ هُوَ بِرَحْمَةِ إِلَهٍ الرَّاهِدُونَ يَا مَنْ هُوَ إِلَهُ الْبَلْعَى الْمَلْبُغُونَ يَا مَنْ هُوَ  
 يَفْرَحُ الْمَذْبُوحُونَ خَلِّصْنَا مِنَ الرَّبِّ يَا إِلَهَ الْإِيمَانِ الْإِيمَانُ الْإِيمَانُ يَا مَنْ هُوَ عَلَيْكَ تَوَكَّلُ  
 يَا عَالَمُ يَا دَائِمُ يَا قَائِمُ يَا حَكَمُ يَا غَمُّورُ يَا شَكُورُ يَا صَبُورُ يَا وَدُودُ يَا رُؤُوفُ  
 يَا غَفُورُ يَا قَدُوسُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا نُورًا قَبْلَ كُلِّ نُورٍ يَا نُورًا بَعْدَ كُلِّ نُورٍ يَا نُورًا  
 عَلَى كُلِّ نُورٍ خَلِّصْنَا مِنَ الرَّبِّ يَا إِلَهَ الْإِيمَانِ الْإِيمَانُ الْإِيمَانُ يَا مَنْ هُوَ قَوْلُهُ فَضْلُ  
 يَا مَنْ هُوَ كَرَمُهُ فَوْضُ يَا مَنْ هُوَ مَكَّةُ قَدِيمُ يَا مَنْ هُوَ لَطِيفُ يَا مَنْ هُوَ فِي رَجِيمٍ

يا من هو عند ابي عدك يا من هو حاسب حق خلصنا من الربا يا الله الامان الامان <sup>الابان</sup>  
 يا من هو في السموات تدوت يا من هو في السموات فاضاؤه يا من هو في القبة حكيم يا من  
 هو في القوت هبته يا من هو في القوت عدله يا من هو في القوت اذ عذاب يا من  
 هو في اجنه رحمة خلصنا من الربا يا الله الامان الامان الامان اللهم يا اوله <sup>ولبن</sup>  
 ويا آخره يا رب العالمين اسالك بحق هذه الاسماء الشريفة المكررة ان  
 تصلي علي نبيك وصيبيك سيد الانبياء والمرسلين محمد <sup>عليه</sup> وعلى آله واصحابه  
 اجمعين وعلى جميع الانبياء والمرسلين وعلى ملائكة المقربين وان تصلي على الربا  
 يا الله يا قاضي الحاجات يا من هو انت الذي تحت ابراهيم احمدهم <sup>عليه</sup> على ما اوتوا  
 عليه برؤا وسلاما يا من هو انت الذي كسفت الضلالة عن ايوب <sup>عليه</sup> علمه ووهبت له  
 اهله وسلمهم معهم برحمة من عندنا وذكرى للعابدين يا من هو انت الذي تحت  
 يوسف علمه من بطن الحوت وشدة الحر والظلمة اذ نادى في الظلمات ان لا اله  
 الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين يا من هو انت الذي سمعت نداء زكريا  
 علمه ووهبت له علما زكريا يا من هو انت الذي منعت علي موسى وهرون علمه  
 ونجيتهما وتوهمنا من الكبرياء العظيم يا من هو تحت يوسف علمه من الحبس <sup>والسجن</sup>  
 يا من هو انت الذي ردت علي ميتوب علمه بصرا بعد ما ايسفت عيناه



اِنْ يَأْمَنُ يَأْمَنُ مَوَانِتَ الدِّينِ نَحْتُ نَوْحًا عَدَمَ الطُّغْيَانِ وَالْفِرْقَ يَأْمَنُ مَوَانِتَ  
 الدِّينِ نَحْتُ لَوْطًا وَاهْلًا اِلَّا اَمَوَاتُ مِنَ الدَّلَاكِ يَأْمَنُ مَوَانِتَ الدِّينِ نَحْتُ كِرًا  
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ شَرَابٍ وَالْمَلْجَاتِ وَآفَاتِ الدُّنْيَا وَاسَالِكِ اِنْ تَجْتَمِعُ  
 عَذَابُ الْبُتْرِ مِنْ شَرِّ سَوَالِ الْمُنْكَرِ وَالْيَكْسِ وَسَلْمَانِ اِنْ اِنْ اَدْخَلْنَا اَجْنَحُ مَعَ  
 الْاِبْرَارِ يَا اِهْلَ الْاَمَانِ الْاَمَانِ الْاَمَانِ خَلَصْنَا مِنَ الْوَبَا وَالْمَلْجَاتِ وَآفَاتِ الْوَبَا  
 يَا اِهْلَ الْاَمَانِ يَا رَحْمَتُ الْوَبَا يَا رَحْمَتُ الْوَبَا يَا رَحْمَتُ الْوَبَا يَا رَحْمَتُ الْوَبَا  
 الْمَلُوكِ وَانْتَ الْمُتَّقِي وَانْتَ الْغَنِي وَانْتَ الْغَنِي وَانْتَ الْغَنِي وَانْتَ الْغَنِي وَانْتَ الْغَنِي  
 كَلَامُكَ الْاَوْجُوهُ الْكَلَامُ الْكَلَامُ الْكَلَامُ الْكَلَامُ الْكَلَامُ الْكَلَامُ الْكَلَامُ الْكَلَامُ  
 مَا خَافَ مِنْ ضَرْبَةٍ وَكَرْبَةٍ وَادَّهَبَ عَنِّي مَا بَعْدَ مِنْ دَسَادٍ مِنَ الْقَدْرِ وَادَّهَبَ  
 عَنِّي كَيْدَ الشَّيْطَانِ وَشَرَّ الشَّيْطَانِ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اَنْتَ الْوَحْدُ الْوَحْدُ  
 بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ **در علم ۳** قعلق عرق دارد ابرای دفع طغ  
 و آفت ذراعتها بغایت شایست **۳۵ در ۳۵** قعلق بشری دارد بر ابرای  
 در زمانی که ستره خوش حال باشد و دوزی بر منگی کران بند کریمه باز آید **۳۶ در ۳۶**  
 قعلق بر خور دارد ابرای جمع خبره که قعلق بهارت و باذاتی داد و شایست **۳۷ در ۳۷**  
 اکثر کوکب را ملاحظه باید نمود بجهت دفع خرات زینتی بر سفل آب نریخته بود

۱۵۹

فوجاً و خرجاً و اذنی

دفع عذره و غیر الزیفات

دربخج خا: دفوگند ۳۱ در ۳۱ قعلق راس داد دجون قرحو حال مع اسر

با شد از برای دوستی میان دو شخصی بغایت مجرب و نایب است ۳۹ در ۳۹ قلع و قمع  
نمودار دکی را که زبانهای کران با شد این سکه را بخود دارد زبان او و وضع کرد

وقتی که ایندو وقت منامع **هم در هم** تعلیق عطارد دارد در زمانی نریند که عطارد خوش حال باشد  
جمله اینست

مقاله در خصوص فضیلت و کمالات و قوت و متصل با و باصل مودت از برای دفع کابوس و ام ایضاً و دیگر  
از کتب فی شرح احوال و در بیان  
علازمه و متولید علی طایفه انجمن نایب اعم در ۱۳۱۸  
بافان

کیا واکیس و دیگر علما نسبت ۴۴ در ۴۴ علم تعلیق بشیخ ارد از برای علم

و سیمای و هیما مابست **۴۴ در ۴۴** لغت بجمع دارد از برای جمع  
و کز حق قلعه بر جری رسید نویسد و بعلم حیث آورند **۴۴ در ۴۴** منسوبست

بشتره از برای دفع مکی در میان و سباع و وحوشی حشرات الارض با خود دارند

بحریت ۸۴ در ۴۴ منسوب برخل جون رخل خوش حال باشد و فر مسعود

تصویر باو بنظر مودت این شکل رقم نهند هر کس با جود داد و از عرفی سودی

بایستد و سزود یا مبارک افند و سود بسیار حاصل کرده بسلامت برساند

۳۶۳۶ ملکی جمع جواب دار و در ویدیا سوریه  
اتحادیه و ... اند و خواهریه نهات دار (۳۷ در ۳۸) منسوب براس

حاجه و مراد با سبب و سبب

از برای کادامه ثانی ناسبت و اثر عظیم دارد **۴۱ در ۳۱** منسوبت بر هر کس  
 باخود دارد آموختن چرخ بر وی آسان گردد **۴۹ در ۳۹** منسوبت بقطار  
 هر کس باخود دارد صاحب جاه و مقبول القول گردد **۵۰ در ۵۰** منسوبت  
 بر هر کس چون ذر در ترف یاد یکی از خانه ها باشد و قرحی حال متصل باو  
 بنظر مودت این سکل نویسد هر کس باخود دارد دائم بر دشمنان منظر و منقول  
 باشد و هر که مغلوب هیچ احدی نگردد و حاجت پی نهایت دارد **۵۱ در ۵۱**  
 منسوبت بشمس در ترف آفتاب نویسد با ملاحظه حالات و اتصالات آنها بالموه  
 هر کس باخود دارد در میان و دمان محبوب و معشوق باشد **۵۲ در ۵۲** منسوبت  
 به جمیع چون رخ در ترف یاد یکی از خانه ها باشد و قرح مسعود متصل باو بنظر مودت  
 این سکل نویسد هر کس باخود دارد همیشه با عیش و طرب و رفح باشد **۵۳ در ۵۳**  
 منسوبت بستر از برای کسایش کادامه و فتح و دوزی ناسبت **۵۴ در ۵۴** منسوبت  
 بر خل چون رطل در ترف یاد یکی از خانه ها باشد و قرح مسعود متصل باو بنظر مودت  
 این سکل نویسد هر کس باخود دارد دوزی و دوزی بر وی کشاده گردد و ابواب  
 فتوحات منتوج و جمیع بسیار یابد و رفه الاحوال و فادخ ابواب دوز کار  
 که زانده محوط و محوس از هر خل و خور **۵۵ در ۵۵** جمیع کواکب منسوبت از برای



رجت در علوم و اعمال صلح و عبادات تجریت **۵۶ در ۵۶** منسوب  
 براس هرکس با خود دارد همیشه اود شمان این باشد و مغلوب کسی نکند و از ظلم  
 وجود ظالمان این باشد **۵۷ در ۵۷** منسوب بر هرکس با خود دارد از برای  
 طلب عزت و جاه و بقول عند الناس بغایت مؤثر است و مجرب **۵۸ در ۵۸**  
 منسوب به طارده هرکس با خود دارد نزدیک ملوک و سلاطین محترم و مقبول  
 التولد باشد و سلاطین از سخن وی تجاوز نکند **۵۹ در ۵۹** منسوب بر هر  
 هرکس با خود دارد با این باشد و مطلق و منصور و هیچ دشمن بر وی غالب نکند  
**۶۰ در ۶۰** منسوب بر هرکس از برای طلب تعظم و بقول نزدیک سلاطین و علما  
 بزرگ مناسبت **۶۱ در ۶۱** منسوب بر هرکس از برای فتح حصارها و گرفتن  
 قلعهها مجرب است بنویسد و بر علم جنس یا ویرند **۶۲ در ۶۲** منسوب بر هر  
 بر سر نویسند و مقابل حصار دارند حصار خراب شود **۶۳ در ۶۳** منسوب  
 بر هرکس با خود دارد هرگز بر اعضا او دینل بر نیاید **۶۴ در ۶۴** منسوب  
 بر این شکل بغایت مبارک و بیخوفت بجهت مراد و مقصودی که نویسد  
 حاصل گردد و خاصیت بنیاد دارد **۶۵ در ۶۵** منسوب بر اسب  
 تر مسعود و اسب باشد این شکل بنویسد هرکس با خود دارد عاقبت او بخیر باشد

و از جمع آفات و بلیات ارضی و سماوی محفوظ و محروس باشد **در ۴۴** منسوب بنبی  
 هر کس با خود دارد به نقلها بردت او پی کلبه بکشد و هرگز بتکی در کار او واقع نشود  
 و ابواب فتوحات متوجع گردد **در ۴۷** منسوب به طارود اد برای طلب حاجتها  
 و قبول ترقی سلاطین و وزرا و ابواب دیوان نباست **در ۴۸** منسوب  
 زهر هر کس با خود دارد در راهها از زدن و حرایمان این نباست و هیچ درزی ای موال  
 ویا تواند برد **در ۴۹** منسوب بنبی هر کس با خود دارد دت و زبان منسوب  
 و حاسدان از وی کوتاه و کشیده کرد **در ۷۰** منسوب به جوحی جوحی در شرف  
 باشد و قوسعود شهاب و بطل مودت این شکل نویسد هر کس با خود دارد پیوسته  
 در عیش و عشرت باشد و رفاهت بسیار باشد محفوظ از شر جمع اعدای **در ۷۱**  
 منسوب بنبی هر کس با خود دارد از غلب سلاطین و او این نباست **در ۷۲**  
 منسوب بر جل جود فضل و شرف باشد یاد یکی از خاندانها هید از احتراق و رجعت  
 و قوسعود شهاب و بطل مودت این شکل نویسد هر کس با خود دارد از جمع اعدای  
 این نباست و بر شک هر پاد که نهند و بندند از پادای خلاصی یابد **در ۷۳** **در ۷۴**  
 منسوب بکل هر کس با خود دارد هر جا که روزی بچسک او را نهند و از شر نماند ایمن  
 باشد **در ۷۵** منسوب برای هر کس با خود دارد روحانیانی میطع او باشند

و نسبت یکی که بخواندن امانت خورده که مداومت نماید چون حمل ام و دمایینی و غیر  
روحانیان با و کنند نرساند و از شرحی وافی این باشد **۷۵ در ۷۵** منسوب  
نیز از برای دشواری دانستن و دشواری بود و مبارک خفت **۷۶ در ۷۶** منسوب  
بطاورد هر کسی با خود دارد در علوم بروی گشاده گردد و علوم به آسانی کب گردد و اعلم  
**۷۷ در ۷۷** منسوب بر هر از برای طلب عیش و عشرت و لذت و ساد کای ناست  
**۷۸ در ۷۸** منسوب بر هر از برای دفع سزا خاصه در آید غم و جباه آرد ناست  
**۷۹ در ۷۹** منسوب بر هر کسی با خود دارد هر که بخیزد و زیجات بروی کار کند **۸۰ در ۸۰**  
منسوب بر هر از برای دفع لشکر پیکان بر لوح نقره فسی کند و با خود دارند یا بر علم  
چشم با و زرد بهیچ لشکر در مقابل او در نیاید الا که بهریت رود **۸۱ در ۸۱** منسوب  
بر هر که بر کردن است بند بهیچ اب بروی ستنیکر **۸۲ در ۸۲** منسوب بر هر از برای  
دفع طاعون و آفتها آسانی نمایند و در میان اجتماع با و برید محفوظ ماند  
**۸۳ در ۸۳** منسوب بر هر از برای دفع بدنها و دشمنی و ظلم و ستم ناست  
**علم ۸۴ در ۸۴** منسوب نیز از برای بر آمدن کاد و مضاحاجات بغایت ناست  
و خاصیت بیاد دارد **۸۵ در ۸۵** منسوب بطاورد از برای الت و محبت  
و مودت و وصل بغایت خوب و شریف تمام دارد **۸۶ در ۸۶** بر هر منسوب



از برای طلب عیش و خرمی و نشاط و لذت و شاد کای نهایت مناسبست و مجرب  
 ۱۷ در ۱۷ منسوب به نفس از برای جاه و قبول نزد ملوک و سلاطین و اکابر  
 و اشراف نهایت منج است ۱۱ در ۱۱ منسوب به مرغ هر کسی با خود دارد همیشه بر  
 و سخنان ظفر و نفرت باید ۱۹ در ۱۹ منسوب به تری از برای عزت و حرمت  
 نزدیک علما و زرا و قضاه و اکابر و اشراف مناسبست ۹۰ در ۹۰ منسوب  
 به رخل از برای طلب ضیای فکر در استنباط علوم با و یک مناسبست ۹۱ در ۹۱  
 منسوب به کل از برای حصول جمیع مرادات و دفع شر و سخنان و ترکویان نهایت  
 منج است ۹۲ در ۹۲ منسوب به راس از برای بنفص و عداوت و خصومت میان  
 دو شخصی یا جماعتی که برینید و در خانه ایشان مدفون کند انواع شر و فتنه  
 در میان ایشان پدید شود و بهر ملاحظه اوقات مناسبه باید نمود و یکدوم در آن  
 بر ظهر آن نوسنی که نهایت منج است ۹۳ در ۹۳ منسوب به تیر از برای سز و درک  
 و خشکی و طلب جید از هر نوع که باشد مناسبست ۹۴ در ۹۴ منسوب  
 به طارده از برای تحصیل علوم و کاد و بزرگ منج است ۹۵ در ۹۵ منسوب  
 به زهر از برای صلح و صفا میان دو شخصی یا جماعتی که برینید و دو صفتی و مادی  
 ایشان مدفون کند نهایت منج است در امور مذکوره ۹۶ در ۹۶ منسوب

بشی هر کسی با خود دارد همیشه غالب و قادر باشد و حاجت بی نهایت یا بد **در ۹۱**  
 منسوب بفرخ هر کسی با خود دارد نزد اکابر و ارباب و اهل سلاح محترم و متبذل  
 التوا باشد و درین باب بجا نیست **در ۹۱** منسوب بشی از برای طلب  
 جاه و قبول قول نزدیک و زرا و قضاء و عیال مناسبست **در ۹۴**  
 منسوب برצל چون در شرف باشد یا در یکی از خانه ها بایند از آفات و حیرت  
 و ترس و سود متصل با و بخل مردت این شکل بنویسند هر کسی با خود دارد از شر جمع  
 اعدای جن و انس این باشد و دیام الاوقات محفوظ و محروس از جمع مکر و دلت  
 و بیایات و روزه الاحوال و فرائض ابدال دوز کار در حضور و جمعیت گذرانند  
 و درین باب بجا نیست **در ۱۰۰** بنویسند بنویسند و معروفست  
 و در هر وقت که بیکتار را و صغیر نیک یلایم اتفاق افتد مثل آنکه با شرف آفتاب  
 یکی از علویات سیاه نیز در شرف باشد یا سیتیم و یا اکثر قوی حال  
 شخصی ترس و سود بود و اتصالات کلی و جزوی محمود چون آنرا بطالعی موافق  
 آغاز کرده بساعات مناسب تمام سازند هر آنکه بخواهد بی خوف باشد شریف  
 و تاج لطیف تواند بود و الله اعلم و احکم **در ۱۰۱** منسوب  
 براس از برای طلب عیش و فراغت و لذت و طرب مناسبست و بحسب الله اعلم

نظم مملوئه

جوشد طح سال تا ریخ ما  
نوشتم کتابی بهون خدا  
کتابی وانکه کذا این کتاب  
نهاد در مجده ز خوشاب  
کتابی در بکج وز پی شاد  
نهاد به کجینه شهریار  
ز مردم نمان بود چون کج وز  
من آورم از بهر یاران بدر  
نکرده کسی فاش این سرور از  
نمان بود در برده غرق تاز  
بدر چون که آورم از بهر برادر  
بهر دست مندا از چون برادر  
بموت کتاب مرا باز کن  
بنام خدا انکه آغاز کن  
عهدی که پرورده می در کنار  
نکند از او را جو طغیان بر  
عزیزیت باید عزیزش بداد  
کتابم جو خواندی و در یافتی  
بدست از کسی مکی بعد ازین  
کرا زهر از اهل عالم و ک  
نرسنی و ک فاقه در جهان  
که بر تو یار در از آسمان



بکاسر بذايت او بخت تست  
اگر زندگوشی کنی اندکی  
چنین جوهری هر که یابد بدست  
مده لعل و گوهر بآنان عفو  
در و لعل بر فرق شایان نمند  
در بقا که نه ز عمر کزین  
ندام کین پیام آخر ثواب  
ایندم خانت از داد نکر  
جراشتم خیر اصحاب بود  
نکردم بد اندیشی بهر کس  
جویی متری از بد روزگار  
بدیدم در اخبار اهل صفا  
که روزی یکی مرد شد در سفر  
هر روز می شد بصحرای کوه  
میان پایان رباطی بدید

که محتاج مقصود در دست  
سخن کنی عالمی پیش کی  
بنادان دهند گوهر خود سکت  
که خرنده خر مهره داند نگو  
بکاسر بر دست نادان نمند  
هر صرف کردم تبالین است  
و یا خود بانم برنج و عذاب  
که پیام مجر ز لطفش نظر  
به نیک خورای اجاب بود  
که تا جبدم در کرپای عسر  
جویدم کرده چشم نیکی مدار  
روایت ز شاه رسول مصطفی  
ز شهری به شهری می شد نیک  
که تا گشت از برج راه او سوره  
بیک رخت خود را در آغاید

بخت انجا یک خوش بناز  
جو برخات از خواب که رودین  
بکش مسافر آید بد راه  
بکت این درفت آن جوان  
مران میج بر کند و کت ای عجب  
نه پسند زند پای خود را بدو  
بکت این درفت انکی سوری راه  
میخشد آن هر دو را در زمان  
مرا چون بتایلف و قسیرد  
دلطفش مراحت امید آن  
جرا و صفه قرآن بود ذکر  
اگر زنده فردوسی نامور  
در انجا یک مدح بکران بود  
جو بخشد او را خدا از کرم  
شینی ندادم بر پیش خدا

پاسو دارم رخ راه دراز  
انکی میخ در کوفت اندر دست  
به بند الاغ خود انجا یکاه  
یکی رود یکی بد انجا رسید  
مسافرسد تا کفایت بشب  
جوستانم انکه در افتد برد  
برین لطف یزدان و غفور  
خداوند روزی ده مهربان  
غرض نیست جز خیر اربابین  
کیا م سعادت برد و جهان  
بیهوشات در روز و شب نگر  
بگفت نه نامه معتبر  
بتایلف من و صف قرآن بود  
چه باشد جو بخشد مرا هم  
به جزب قرآن و ال عبا

در بیان خواص حروف هیچ کس هر که این حرف را بعد بار بنویسد بعد از آن هفتاد بار بخواند و آن ماعذرا با خود دارد و شهادت عالی که در باطن هست بهت ارواح علوی و اساسی و به شهادت مشهود انشاء الله تعالی هر که سوره فاتحه را صد بار بخواند و هزار بار یا ایامی گوید اما بشرط آن که جامه پاک پوشیده و در جای خلوت و پاک نشسته و استغفار قبله کرده باشد و هیچ کلام دنیا نگوید و حاجت را یاد نمی کند تا فاتحه را صد بار و یا ایام هزار بار بخواند بعد از آن حاجتش برآورده شود و اگر عیبت کسی حاصل است این حرف آنست که هر که این حرف را هر روز سیصد مرتبه بار بنویسد و این آیتها نیز بنویسد اما قولش را از او بخواهد ان تقول کن فکون اما امره اذا اراد شیئا ان يقول کن فیکون و اسم کاغذ را بنویسد البسم الله بکاف عیده بنویسد اما هم را در روز کشیده بعد طلوع الشمس بنویسد و می کند و در زیر کتب عالم می بیند و آنچه دارد حاملان عالم نزد پادشاهان و سلاطین و وزراء و اعیان مقبول الکلام و محصول المرام می بخشد و هیچ سخنش رد نباشد و هر کجا که برود خلق عالم او را اکرام و تعظیم کنند و در قلوب اجبا محبتش می کنند و عزت او بکند و در دل اعدا رهبت و هببت میقتد

ایندم بود از خدایا انجیست	که بخشد گناهان من یوم دین
بروز جزا چون درایم بنفت	نیازد بروی من اندر چه رفت
الا ای جوانمرد با عز و ناز	که آید کتابم بدست فراز
دعای طلب می کنم از تو تر	که بسی دینم بر دم دین علم و تر
جهشها که نهادم ز کرم حسا	هر دور از فکر آن در غم حسا
سخی که بخوانی مرا خوان قیاس	که بکفی چنین می نهم بر زمین
اگر جان بدستم بیدی بدین	نمی کردم از هیچ شخصی دریغ
مرا چون ز درو مال در دست نیست	خیالی که اندر دلم مت نیست
اگر در بدستم بیدی عایلی	فشانی دحاتم می داد می
خدا می دهد علم و دیگر عمل	که جز این بود کار و بار و عمل
بعلم و عمل چون که نایند شاه	بجستی می دان که اینست راه
سروران شاه مردان علی	که هست او خدای چهار و لی
مرا علم کنت و عدد و مال را	نه ام که داوی تو این حال را
بعلم و عمل کوش که عاقلی	که فردا بخت روی با علی

فان الله لا یغنی عن قومه شیئاً و ان الله هو السميع العليم  
 و ان الله لا یغنی عن قومه شیئاً و ان الله هو السميع العليم  
 و ان الله لا یغنی عن قومه شیئاً و ان الله هو السميع العليم



هر که این حرف را می بار خویسد و ایستد و اینست را نیز بنویسد و ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الارض و با وضو دارد قنای سحرهات که در عالم ممکن است همه صخره او طبع او شوند و بشمار نفیس روحانیه الفت بکند و جمیع مرادات بر آورده بجز شود انکه ما این است زبهار از دستور باید داشت که حکله عظمه و طهر شود و هر که این حرف را با اسم لطیف کسر کند تا صد شود و بعد از آن طایفه را بخود با وضو داند هر کدام دیار که سیر می کند تا کشته لطف احقاقی را بشناسد و کینهش تعلل اروا را بجام می داند و با روحانیان مناسب حاصل شود در هر کارش معاونت از ایشان بدو آید سطر کسر اینست نوشته لطیف فل ل ل ف ط ی ل ل ط ل ف ی ل ل ط ط ف ل ی ل ل ط ی ف ل بدین اسلوب کسر کند تا صد تمام شود بحسب بینه

دی کاخ خدا بین کردت آران	جزا در پی آن روی هر زمان
جوانی گذشت و کموت رسید	بموی سپید شد سینه ی بدید
گو فتم به پری رسی بعد از تربت	دگر تا بجا رفت خوامی به پیر
درینجا جوانی که بگذشت زود	بیا زار دنیا نگریم سوز
چه حاصل این عمر بجا سال	که شد صرف در منطق و عقل
چه سازم علوی که سر تا بر	به جز لا و لم نیست چیزی دگر
خدا گفت عالم کسی از قیمن	که ترسد ز من و ز عذاب مهین
کسی کو ترسد ز من ده نهان	یقینی عالم انکی بود در جهان
چه خوش آید این بیستم اشب بکوش	کیمی خواند شید و لی با جز و کوش
ترس از خدا و میا ز او کوش	ده دستکاری بهیانت و کوش
بیا زار دنیا مشغول معتنک	که آخر پشیمان شوی و خوف
چه بنیدی دل خود بدینا دولت	که از وی جگر مات دلم بخور
بکس نوشند حد دی از صفا	که آخر نینشن زند در قفا
بی سالا و مرد در جهان خراب	بکیشم و آخر بند خرد عذاب
چهل ساله است این زمان باز بخ	که در این جهان خرابم جو بکخ

۱۶۲

ایمانی است از عباد العباد  
۴

هر که این حرف را بخواند و نام محمد بن موسی و بابا یاک حوکنده و این دعا را بخواند اللهم بركة هذا الحکم المستقیم  
و ما ائتني عليه من النعمة التي رزقني واشجلا صدري وعلني بما اقرت اليك واستدل به عليك و آب را بنوشته حق  
علمه بنویسد و معارف عظیم را بنویسد و هر که این حرف را بنویسد و چهل روز بعد از نماز صبح وقت طلوع آفتاب یک بار  
وی بخواند و این دعا را بخواند اللهم ما لك الملك فوطة الملك من شاء الى قوله بغير حساب حق تمام و علا اسباب دنیا و آخرت  
بوی ایچین کن می کند که به پنج احدی حاجت علی مشوه کن هر که این حرف را بخواند و این آیت بنویسد و ذا النون  
اذ ذنبه من ضا فطن ان الله قد علمه فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك ان كنت خيرا مما ينسبون له و نجیاه من الغم و کلک نجی

بدینم کاثر باشد جزو هر  
کلی کم بخیدیم پی زخم جاد  
جو بکشد کوی که یک غمت  
و باطلی سبب برده کدر  
فرود آیدو بگذرد کاروان  
چه سازی در وجود سرائی تو  
که نکند شتر از و مطلقا محکوم  
ترا جمع عبرت نیامد بدیند  
کران یای غمت از دست سد  
که عاثر بذی شیرد جنگ تو  
وجودت سراسر برادر شده  
کنوق میسود اورد بسوی رسید  
که جوی برف کست و دادی فراغ  
که بودی سراسر دستان تو پر  
نکردیم کادی بهتر از انکی

باز خنده و در می شادی و در میها دهر  
ندینم مرکز می پی خمار  
ترا ساز که هر راحتت  
سرای جهانی جیت خوانی دود  
بتنی نه سنی در و جا و دان  
منه دل بدینا که جای تو نیست  
سرای ابد آخرت دان و بش  
الای که غمت به بنجه رسید  
کدستی زینبا و دم شست  
بکاشه جوانی و فرهنگ تو  
رخ لاله رنگت به پی رود شد  
تو دی کان کشیدی به مجمع برت  
به پی آخر آن موی جوی پر زراغ  
بکاشند دند آنها جز در  
جوانی بر شند بدیوانکی

المؤمنین و این دعا را بنویسد  
از غصه ها و تکلیف ها خلاص باد و این  
شوه قدری تا و فراخی نماید  
شوه هر که این حرف را  
باسم بفرستد بجا به بار کسر کند  
و این آیت نیز بنویسد الله نور  
السموات و الارض الى قوله بكل  
شئ اعلم و ما خفف دانه انوار  
جوانی تا راحت بدهد و در عالم  
جسم آن انوار برسان او را سحر کند  
و هر که او را می بیند از احتیاجت  
کند ادب در کات جنون و احراف  
به وی کت در شده است  
هر که این حرف را شصت بار بنویسد  
و اسم سلام بنویسد و این دعا را بنویسد  
اللهم انت السلام و منکر السلام  
السلام علیک ایها النور و علی والد و ربک  
السلام علیک و علی عباد الله الصالحین  
و ما خفف دارد از جمع مهاکد و حزن  
و غصه و نقصان از رحمت دار و صفت  
اسمین شود



سخن هر که روز چهارشنبه و شنبه و جمعه روزه دارد و غسل کند و جامه پاک بپوشد و در وقت نماز همه نزد منبر بنشیند خطیب که منبر بنشیند مؤذن پیش خطیب آغار اذان کند و حال این حرف را بر هر پرسند هفتاد بار بنویسد اندرون خانه قلعی بپاشد و بگوید که خدا دارد از معارف الهی و علوم سماوی غایب و غریب بیند و بار و بار بجزه از جن و انس از او یاد افراد بخواهد و تقاریب و افتخار این خاک است حاصل شود مایع دنییه و دنیوی بپوشد و هر که این حرف را هفتاد بار بنویسد و اسم علم را بنویسد و این آیت را بنویسد که و عده حاجت را لا اله الا الله و الحمد لله و بخواهد در جنبه شکست ازل و او را نشود **ف** هر که این حرف را بنشیند و بار بنویسد و اسم قضا را و این آیتها را بنویسد این چنین که محاسبه الهی شود عزیزا **ع** هر که الله و حق و حق بنشیند و او را **ع** و این آیتها را بنویسد و حق را

برقنی بنودی ز تویشتر

هم آخر سراپد بتو این جهان

ترا بازگشت آخر الامر کار

جوانی مثلا شدفتن ای غوی

برین یکدوروزی که داری کی

سراجام دنیا جو آخر قیامت

یقین دان که بر خود خسارت کند

رویا کما فی جواز بدست

عبادت کی راہ حق پرستی کی

روحانیت کی کار بند

بدرد لسی عاقبت یک بود

صحیح بمع رضائی بود

وہ کہیں کہیں ایسی ہے

روسیوی پندو ای پسر

پایه - یکم - کلاس اول

کنون بر عصای روی بخت

که در وی نماید کسی جا و دان

نباشد بخسوی برورد کلاه

جرا باخذ لا پس مخالفت شوک

هلا تاوانی غمت شمر

همکار و بارش سرمایه‌هاست

کسی کو بدینا عمارت کند

جمیدہ مشویش ہردوں و

بیانات از ترا دستیک

زیران شوارحیت یار بد

عنوان قصه اهل عاد و نود

در دینی و دنیا نگریدی ملوک

بجای و اجای کردی عزیز

جہ پائی باشد و نہ

پای و پاران واحوان ما

خلاص باید اگر ساهج کرده و به  
کار با بسته نادر دست اهل علم  
حاجز و فواید بهت بعنوان ادعای افکار  
ظلم باید و از هم مکاره اغزش شود  
و بخداد است پیوسته شد  
یکه این حرف را فردا بنویسد

172

160



ق هر که در روز یکشنبه بعد از طلوع الشمس این حرف را صد بار و اسم قادر مقتدر قوی قهار قدوس را  
 هر یک صد بار بنویسد و این آیت را بنویسد و ما قدره الله حق قدره و الارض جمیعاً قبضته یوم القیم و السموات مطویات بعینه سکا  
 و تعالی عما یشکون و آیت ق و القرآن الحیدر احد بار بنویسد و با خود دارد از پنج سلس البول و اقراط بلغم و ریح حار  
 و از شر طاعون و استسقا خلاص باید و این شمع و از عرق و جمیع اعراف که اصلش بطوبت باشد اعیان شود باذن الله  
 کس که این حرف را صد بار بنویسد بستون کشتی بیا و یزد خدای تعالی آن کشتی را از غرق نگاه دارد و با دستانش دهد  
 مخصوصه سلامت رساند و هر که این حرف را و اسم رحیم رحمن رکوف زراف ریب رقیب بنویسد بعد از نماز رقیق در جای  
 هر یک را صد بار بنویسد و در کاسا سبزه کباب ریخته و این حرف و لهما را بخورند خدا تران آب را دو نیم کرده بنوشند  
 بجا ما دوشست ماز یک

مسجدی که منور شود و بیست  
 در خانه خود بنویسد حق تعالی  
 در آن سال دیگر از بیم  
 آفات و فساد آسمان و از جمیع  
 اعراض ماریه و طاعون و طای  
 حرقه و برص و جذام او را اعیان  
 کند و نگاه دارد و در حق هر کس  
 که نیکه کرد بدعا کند مستجاب باشد

بجا آن رعایای پخته و م  
 که از دشمنان ماه نو کاسته  
 به پشت تکان در آورده پای  
 که کرب برون آندند اینست  
 وزیران و میران صاحب کلاه  
 نپستان بیاد و اهل غرور  
 که کجمله اعیان اعراب و ترک  
 که یکدم نبودند پی صوت ساز  
 ز ایران و توران گرفتاری خراج  
 که با کام دل خفته بر روی تخت  
 جو رشتد کویا بنزدند هیچ  
 با نند و رشتد پناه واد  
 که مال را اسباب بی حد و حصر  
 شدند ای عجب طعمه مار و مور  
 بجا بادشایان با که و فر  
 بجا آن جوانان نو خاسته  
 بجا آن دلبران رزم آزمای  
 بجا آن عروسان حوری شری  
 بگو تا کو آن مهران سپاه  
 که کریم بجا تا میان و صدور  
 بجا واعظ و منتیان بزرگ  
 بجا بنم سازان با عیش و ناز  
 بجا اندک او را بهر بود تاج  
 بجا شاد یاران فرخنده بخت  
 بر نشد ازین نزد هیچ  
 هم برق و بیچی و کردار  
 سرایای عالی و جات و قهر  
 با نند و بردند صرت بگور

نه نشان خبری اثره بحر  
پاتاشنیم و کریم زار  
که رای خط پاک داریم پیش  
درینا که دلای ما شد سیاه  
پاتابکریم برهای های  
بردم زغم و کجا همدی  
درینا که راهیت دور و دراز  
پاتابکریم یک ساعتی  
درینا که کس نیست وقت حال  
زغم سوختم و چه سانم کزین  
چه بر وای خور دات و خواب و حضور  
مرا بادی این غم جان دو گرفت  
چه کوی نه جای مهر است و بهم  
بجای که چند مار و عقرب است  
مران آرزو شوم که دایره دور

نیکو کسی عبرت از اینها  
بخود ماتم خود بدایم زار  
نیای کسی مهربان تر ز خویش  
زعیمان پند و فرط گناه  
بنشیدم دل در دسختی سرای  
که با من بگریه دین غم می  
نیاری نه زادی زبری و ساز  
که به دین نیایم ماطاعتی  
همه در غم منصب و جاه و مال  
دل پر ز آتش جگر پر ز خول  
کسی را که رای چنین است دود  
کز بنفشه آتش جان در گرفت  
کسی کین چنین و رطه دار و عظم  
کسی کو نجس نه نهایت خراست  
همه مار و عقرب بود پر فسول

تزد خواب و اینها پس و پستی تو  
جو فردا ز خواب خوشی آید برون  
کنون چون که داری بدست اختیار  
زدل ج دنیا یی دون کن برون  
جو کردی برون ج دنیا زد ل  
جو دیوانگان رو بکنی نشین  
خرد و خواب کم کن میاسای هج  
توجه بحق کن ز غیرش بگرد  
پاد خدا روز و شب خوی کن  
بذکر مدام و یجمع دوام  
جریک هفت زین بگذرد ای پسر  
کی کاوشی و که خرس و خر  
کی مار و عترب به پستی خرار  
کی دیو پستی و جای شت  
بگو چیت اینها که دنیا است

همه نیشان بردل ریش تو  
فتنت شود انچه کیوم کنون  
برو ترک کن انچه نماید بکار  
که تا از فسونش نکردهی بخت  
هم آرزو شهوت بھول بھل  
بساز آن زمان باد و نمان جوین  
بر فکر دل را میالای هج  
که اینت این کار مردان مرد  
بگرد از خودی و بند و روی گشت  
شود کار و بارت سر سرتام  
در کون شود حالت ای مرد پسر  
کی کرک و روباه و که شیر خور  
که هر جای که می روند بر قطار  
زمینهای پی زرع و پی آب و گشت  
رنج از کی جلد اعمال گشت



اگر ما و غریب به پستی قیام  
و بی کار و در صورت خورده و حرام  
سک و خوس و خوک و هیچ هر چه  
بلنگ و دوزخ و کرم و کرم ای بر  
اگر دیو پستی نه پستی بری  
زمینهای پی رزم و پی آب چست  
زمین وجودت معطل شده  
اگر خانه پستی و محش خراب  
به بروم نام خود به دارای غوی  
ترا خانه دل خراب و پر باب  
جو اینها به پستی و مردانه وار  
ب و روز در ذکر باشی مدام  
شب تا شب روزه داری کنی  
بگو پی سر روی این نفس شوم  
هم از احوال بد هر یکی

ریا باشد و بخلا و تو دین  
نایند با تو بصدق و صواب  
هم خلق بد باشد ای حق پرست  
صفهها قرائد اینها در ک  
بود صورت مکر و حیلت کری  
چه گویم که بر تو بیاید که رست  
هم کار و بارت بدست شده  
باشد در دست و افتاده با  
که تا واقف از سر معنی شوی  
چه بر وی خورده است یا نکر خواب  
بکار اندر ای بلی و نه دار  
یک جا خسته گرفته مقام  
به نفس یک خویش خواری کنی  
که تا نرم کرد بدست جرم  
بدست بخوری شود پی شکی

به پنی بگویم دگر بشد آران  
در ختانی بار آوریموه داد  
دگر خانها پنی ازرا خسته  
به پنی تو خوانها بر از طعام  
غلامان به پنی که هر یک جواه  
ریا جیی و کله به پنی بشی  
هران جز خواهی میا بود  
بندهها میتد نکدی دگر  
مکر دین ز دگر خذاری دل  
از بخاد دگر کون شود کار و بار  
بیر و عرج سموات سبع  
جو سموات حیوان بریدی رخود  
ز حیوان بریدی دگستی ملک  
تجلی آثار و صوری دگر  
به پنی دگر نور پی اشتباه

زمینهای پر رزح و آب روان  
هر جای پنی نهران نهرار  
هم فرش زپا داد انداخته  
پایانند حوری و شان بردوام  
همه بر پوشان زمین کلاه  
که نشیده باشی جان ایکی  
هم صورت خوب و زیبا بود  
که دام است اینها رجایی خطر  
بج و روز دگر کار خود مستل  
که پیشک می خرد ادکار دگر  
اگر میشود ایدی تراحت طبع  
یقینی دان که رستی زهر خربند  
کنون چون ملک در بسوی ملک  
دین بر تبه باشندت معتبر  
ز بزرگینند و در رخ و سیاه

پس از این چه حاجت که کیم دگر  
 چرا بخارسی خود بدانی هم  
 اگر مشکلی آیدت پیش راه  
 که بی پردفتنی نیاید بکار  
 شایطین بودندت یابند زود  
 تر خود را ندانی از اعدای قلی  
 زدیاندانی بخورده و خواب  
 مایه غری درین وزو بوم  
 نازی کنی رسم دعا و جملان  
 قیسی شدی جلد مکر و حیله  
 اگر علم خوانیدی و عالم شدی  
 غروری بخود راه دادی جهان  
 کورت دره سر یکوز آنکه دمی  
 علاجن ندانی و محله واد  
 بود یک کیمای پیش تو نیست

که هر چرخ کیم بود مختصر  
 کتاب معانی بخوانی هم  
 به هر دزد جری آنکه پناه  
 هم از بمانی پریشان و زار  
 به خزان در افتی نه پستی تو سود  
 که در کار خود جلگی جاهلی  
 برین راحت تست فد (عبداللہ)  
 که قنارده دست این نفس شوم  
 که مانند باز پند کوز کان  
 همه کار و بارت سر اسر و غل  
 کنون فکر کردی که سالم شدی  
 که خندید یوزایند از آن هر تان  
 فرایند تو هر زمان مایه  
 بکوی سردوت از اضطرار  
 که آن یک یک موم در دست



ندانی و فریاد و افغان کنی  
 ز تو کیت نادان تریای پی نوا  
 بغیر از ریاضات و زرد پرس  
 شنیدم که روزی رسول خدا  
 بجای بند استاده بخون به پا  
 علما اصحاب یک یک رسید  
 بهر یکش اغرای صغیر  
 ز اصحاب پرسید شخصی از د  
 بکشا که بانس کردن جهاد  
 پس آنکه میان دو بهلوی خوش  
 بکشا که این فنی گشتی بجمع  
 جهاد پکرات آ که شویند  
 نه پستی که بغیر پاک دین  
 چه کوی مکران کند نبود  
 که زمین بهر شکم بر کرد

در جهاد  
 از کلام  
 حضرت  
 محمد  
 صلی الله علیه و آله  
 و آله  
 و سلم  
 در جهاد  
 از کلام  
 حضرت  
 محمد  
 صلی الله علیه و آله  
 و آله  
 و سلم

به اشیای بی نفع درمان کنی  
 که خواهی که خواسته عالم ترا  
 نگریدی خلاص از عذاب سعیر  
 سر روان شاه دین مصطفی  
 که اصحاب او آمدند از عرا  
 همه ذکر کویان بصوت شدید  
 گذشت این زمان وقت شد دیگر  
 که این غرض جود با باز کو  
 بود این معانی غلاظت شد  
 اشارت نمود آن شد خوب کنس  
 در آوردن او را بجز و خنوع  
 به دت خود را به این در رسید  
 شاول نمودی بنان جوین  
 و یا صرندی کرد انگاه و سوز  
 زمین بشنوا ی پر دل بر سر مرد

شنیدم که یوسف جو شد بادشاه  
ز عدلی هم مصر آباد شد  
هم روزگستی ضعیف و نزار  
رخ عجم با هشی بشد بحر کلاه  
طهران حادثی بنده آن زمان  
بکشد او را که ای بادشاه  
بکوت تاج دردت بود دره دوش  
بکشا که درمان من حاضر است  
که تا من شدم بادشاه جهان  
بکشد کای بادشاه سینی  
بکشا مرا ترس بگرفت از آن  
چون سیر خوردم طعام و شراب  
نه انم که احوال چهارکان  
تسلیم کند تا کی حق او نیست  
که از دم دین غصه از تنم ب

بگش در اندر سر سپاه  
دل و دمان خرم و شاد شد  
جو شخصی که باشد در دوش نگار  
قرارش بنویس یک جا بکاه  
که هر یک سران بروی جهان  
جواز نک رویت چنین متباه  
که ساینم آنرا علاجی کنون  
خدای جهانم دین ناظر است  
تخوادم و کیس هرگز زمان  
جرا عجبی جو بر خرد کن  
که باشد که ایان بی آب و مان  
شدم غافل و خوشی بخشم بخور  
چه کوه بر می رود در جهان  
فرمانم اندر جواش خریست  
که آسایشم نیت در دور و شب

۱۶۷

باشنواحوال موسی دکر  
دراذم که او بر شاه جهان  
یکی بوستین کن در بر سر  
بایش بزی جارخ از جرم خام  
بنوش بعالم دکر هیچ جز  
یکم خذ ابرو و حالش جهان  
کنون بشکر ای سازه بود فتر  
که چون بود احوالشان در جهان  
نخندید بر قهقهه جمع کاه  
حدیثی دکر بشنوا من صحیح  
روایت کند عایشه آن زمان  
که روزی به پیش رسول خدا  
میوسیدش ساعد و روی بر  
بیندم تنی بود بطش تمام  
بکنم که جام فدای تو باد

که چون بود اطوار او سر بسر  
بفرمان او بند زمین و زمان  
کلاه شبانی دکر بر سرش  
بدشش عصای دکر والسلام  
که ارزد مثل در جهان یک پسر  
که تاد و نه روی پکت یای نان  
یکی حال پنهان کسر  
بنودند هرگز دی شادمان  
بهر که او بد جیب اله  
عبارات و معنی آن بس طبع  
ارزان سرور دین و شاه جهان  
نشم برانو بجم و جفا  
بینه و شک دت بر دم دکر  
که دروی بند جمع قطع اطعام  
بینه به پیشم فدای تو باد



به باد شام که در عالم اند  
 چه باشد اگر تو طعای خوری  
 نه آخر خدا عجز کردت کنایه  
 بکشا که اخوان پیشینان  
 که پیش از من اینجا یک بوفه اند  
 من آن خواجه ای مایه منم  
 کم هر دو دار و دینا اید  
 و که عایشه گشت و سوگند خورد  
 پاتا بخوانی کلام خدا  
 ولیکن ترا خدا هر آن خواست  
 به پیش خودش رات آید تمام  
 به اینها و تهای رسد  
 برین قول ناطق شود یک زبان  
 چرا او طلب میکند مال و جاه  
 کی فکر خورد و کی فکر خواب

همیشه بناد و خوش و خوش اند  
 ازین تختی تحت پرده روی  
 رسوبی دانکه جیب الکه  
 رسولان الله و پیغمبران  
 در بخت ریاضت نیاسوده اند  
 کزیشان نام دی بادش  
 از آن به که نام زیاده خود  
 که یک هشتاد و بیس هر محمد  
 که گویند بران نفس را از هوا  
 بتاویل کردن خشت و لکری است  
 که خواندی تنای سرودای نظام  
 به اصنیای دیان سب  
 که هرگز ندیده نفس خود را غسان  
 نه پسند که فردا در آید بحاجه  
 جزین همه دیگر بخیند صواب

چند افسون بخواند بتزدد و بی  
کی گویند این مالها حلال  
کلوا و اشربوا و خذوا و بعد از آن  
بیا خرد تا بداند که این  
به پیش خودش رات آرد تمام  
کی گویند این ظاهر شرع را  
هر آن نفی کانی خذ و آفرید  
بود آن تمامی برای بشر  
نداند که این دام باشد ترا  
ترا امتحانی می کنند فتا  
اگر بتلاستی اینجا بگاه  
و اگر بخورد آن بد و تنگ ری  
بجای روی که به انبیا  
شدی خاص حق رست از تنگ  
با بشنوی رود صاحب حسن

فروشد خدا را بیک روی  
خورد حبت دروی باشد و بال  
نگویند که لا تسرفوا حبت آن  
معافی وی نیست الا حیانت  
منه شد اکنون ذکر و السلام  
نگهداروی رو بسوی خذ و  
ذکمت عدم جلد آند بدیند  
که آنرا خورد شکر گوید و گو  
که تا بکسلاند ترا از خذ و  
که آیا به نیازتوی مبتلا  
شدی غرقه ام و رحم و گناه  
نمانی در اینجا بیک بر پر یک  
در اینجا بیک باشد و ادلیا  
بمانی تو را اینجا بیک با خدای  
حدیث بغایت ذکر معیت

ز اصحاب بهتر پاک دین  
ز عزان روایت بخود انکی  
بکشا که روزی بوقت صبح  
بن گفت یارا پیا یک زمان  
شیندم که فرزند من فاطمه  
بخوام شدن این دانی سوئی  
بر آنکه روان شد بر مصطفی  
شد تا در خانه آنکه استاد  
برفرد به آبتکی شاه دین  
ز خانه بکنسد او بخیوست  
پس بکشا نم باب تو  
بکشا درایا رسول خدا  
پس بکشا بر بخای دین  
بکشا که هست این بغای عظیم  
اگر سر زبان بو شوم دیوی و د

روایت با آمده ابعین  
نکو بشوار زنکه تو آکی  
شدم پیش بغیر با نجاح  
که جایی بخوام شدن پی کان  
به تب خسته ات آن نکو خاتمه  
که تا بشکریم یک زمان روی  
می رفت او و منی او در قضا  
به آبتکی دت بردنها د  
جیب خدا سید المرسلین  
که در پی زند و آنکه ابرو صیت  
که استاده ام برود باب تو  
که مشتاق بودم تهای ترا  
یکی نمره ات او در ایند دکر  
که بو شوم تدارم به جریک کلیم  
دکر باقی اعضا برهنه در است

و همواران حسن



بهر بند داد آنکه رود  
بس آنکه درون رفت و میهرم  
بدیندم که کشته بغایت ضعیف  
در آن خانه دیدم بند همچو چتر  
مان یک کلکی کن در برش  
بهر بند و کنت جان بند  
بکشا که ریخت بر من دراز  
روزات تا من بخوردم طعام  
بهر جویند بکریت بستر  
بر این بکفت کیه خرین  
بهر بند و کنت آنکه در کر  
چه کریم روزات اکنون تمام  
یکی روز آمد بن جویسک  
که من بهر تو آفریدم جهان  
اگر زنده خواهی بکشد زین

که پوشیده شد عضو خیر العا  
فنیتم یک ساعتی پیش و کم  
رخش زرد و پمارد آنکه نحیف  
ز فرشی و ز قوت و ز اسبابش  
روای بهر بند اندر سرش  
بن کوی احوال خود سر بر  
ز پماری و فاقه جان که از  
خدا داد اند احوال من و السلام  
بنوعی که آمد بلندش نفس  
که بگریتم ساعتی اندرین  
که ای جان بابا و عمر بند  
که من نیز اصلاً نخوردم طعام  
که گویند سلات خدای جلیل  
فدای سر تو زیبی و زمان  
جمع خیر این که باشد دین

پادم بتو تا بیا یز برت  
بگفتم که دنیا بناید و دل  
یکم روز توفی دی از جهان  
یکم روز کشته بدایی دگر  
بگفتم چنین و نکردم بتول  
ولی زده یی دم بر ترول  
یکی انکه باب تو پیغمبر است  
دوم انکه شریعت بود مرتضا  
سیم انکه باشد دو فرزند تو  
بخت روند این دوز بسا پس  
جهادم پای یی بنیوم دین  
بخت دوی راضی از تو حولا  
بمخندیداران فاطمه بعد از آن  
پا بنکر ای مرد صاحب هنر  
کفایتی ز دنیا جو باشد ترول

که هر دو جهان شد فدای سرش  
که آخر سر انجام دارد نتا  
که تا شوک یوم ترا اندران  
که آن روز در هر آرام بس  
باشم کون بر دنیا ملول  
کران زده راضی شوی از خدا  
که بر جلد پیغمبران سرور است  
که شد پیشوا همه او یسا  
حسینی و حسنی نزد بند تو  
شده پیشوا جوانان دگر  
باشی در انجای مطلق خرب  
تو باشی در انجای خیر النساء  
بگفتا که راضی شدم از زبان  
که چون بود احوال خیر البشر  
اکو شوکر کوی تویی بادشا

چرا رنج داری شب و روز خود  
 تو کرد آوری بخت آنرا کی  
 هر آن جز داری کنایه بخود  
 و کرم بد با شمعان عوف  
 هلا ز نهاد ای پسر زین خداد  
 بنا از بخت کنی حوا قتی بخت  
 بساورد زیر که که انجا یکاه  
 شنیدم که محضی بند اولیا  
 کی بعد از آن دید او را بخواب  
 پسیند از دیکای بزرگ جهان  
 جو از اولیای غت بهرست  
 بکشا از آن کیم ای بود کار  
 از آن جدید کسی ایان بود  
 بدینا دون جلد مؤمن بندند  
 ز ج زدن و مال و فرزند و جاه

و هوش ابوبکر  
 انکشافی قدس سره  
 ۹

به خیزی که با تو نماند ابد  
 ولی دیکری پسند از دی خرمی  
 بشک خدا کن قیام ای بر  
 که فردا مضاعف پانی بکود  
 که با نسی و شیطان کنی کارزار  
 که از وی خلاصی نیابی می  
 به امش فرو رفت و ماند از راه  
 ز دار فنا شد به دار بقا  
 که در کیم بود او و در اصل  
 چرا احمق کنی کشته در علان  
 چرا احمقیت بیاید کریت  
 که آرند انجا جنازه هر از  
 دکن جد از اهل خزان بود  
 و در جای که جد کا فر شدند  
 به کشته ایمان ایشان تبا



بوقت اجل ای بچ ستمناک  
دریغاکه از این کس آگاه نیست  
بزد کرنام براری زار  
خینی کار دسوار و دوش  
را بود یکتا بدو در جهان  
خطی که جوف خطه خواندی خرن  
جوان صوت خور را بر افختی  
امام و در زاهد و مقلد  
شیدم که کنش اجل شد زعام  
و در خورده نمی بود مال و صلا  
سخی بوزده خوش خلق و نیکو معا  
زرب بود و هرگز ندادی بزد  
و در مذبهش مذهب شافعی  
بندجه خرن ز افعال بد  
بکا. بجاغت دیر تو

کذارند ایمان در ایند نجاک  
روی اخین تحت و عرافیت  
بگیریم مجسم به یل و نثار  
بصیان فروخته سترها به پیا  
یکی پس بر طاعت کاروان  
ز هر کوشه کشیدی آفرین  
دل سنگ و دیکه انداختی  
که حلق بند هیچ کادش کویه  
کمنی که آدم تبحر تمام  
که کردی زواعت همه مال  
بر از میهان بزد دایم سرش  
همه مال خود را فدا کرده بود  
در آن روز و آن بوم یک رافعی  
یکی مستد بود در عصر خود  
که رستم نیز بدوشش جری

دو محکم کا زباہمی کشید  
یکی روپی مشر خوش اعتماد  
بخان مرد هرگز ندیدم دگر  
بینی طور ز پلا و حساب  
کہ بندہ پریشان و پیران زاد  
ذکر یہ دو اقدام از پای کز  
بکشم بندہ کا یہ بند حال  
ازین بدن و زنتی آخرت  
ازین روک و کور و حساب و کما  
بکشا کہ ای جان بابا شنو  
عجب کار خنق غربت پرست  
بسی صعب کار و ات و سخت  
ذاموال آن کرہ کردم دگر  
جو کردم دی کیہ ازان  
بکر یکنی دعا کہ مایہی کنم

ذہی دت و باز د و غم شدید  
ایمن و جو اندوینکو نہاد  
جین جامی در جمع حسن  
بسی از مرک اورا بدیدم بخواب  
برویش ز غم دشت غبار  
یافیش در اقدام <sup>انگلی</sup> اسکا  
جزء و راتنا کہ احوال صحت  
جہ نفع ات بایان ان عات  
جہ دیدی در پتہ مراد و جوا  
یادہ ہر جای و ہر کو مرو  
کہ از ہر جہ کریم فروت پرست  
کہ از مول آن جان شود لخت  
بخان کز وجودم بر اند شر  
دگر کتم ای خوشنما بابا  
دگر ہر جہ ہر شایہی ہم

از آن هم جزئی رسد با شما  
بکشایلی ای بزمی رسد  
دگر خراستم یک نهائی غم  
ولی گیر آمد بمن ای شکست  
چنان گیر بگرفت جام تناب  
نمک کردم آن جای بالین و سر  
یکی چند روزی برای بدو  
جوشد منت دین را می شود  
برفتم بدینا ستم مبتلا  
دریضا که دینا حریفیت تحت  
جسی زیر که عاقل خوه بند  
جسی سالکانی که در راه حق  
در آخرین دین شوم لعین  
سر جلد اتم و گناهی ولایت  
حذر دین جهان لایزال الحد

بگو با من ای سر این ماجرا  
در آن بیت ما را بغایت بود  
بهر هم از و تا بگوید بزم  
نهول غمها که اول بگفت  
که از هیئت آن بچشم نخاب  
ز گوید همه بستم بود تر  
ز زایی ز نفتم بگریه دور  
چرا گویم مرا خواب خرگوشی شد  
بد ناله شنوات و آرزو هوا  
بجا بردن از وی تران بر خست  
که آخر بد است در افتد به بند  
عبادات برده به رکاه حق  
در او به شانی سویی نادرین  
که سرفشته هر بلای و بیت  
که فرزند دغنی کند با پدر



مع التضرع کستم بدینا فرمود  
یکی کرک کستم میان روم  
کمی یزد آدم ربودی بخاک  
کمی چون کلاغان مرداد خوار  
کمی بجو سگ وقوق آورده  
کمی روی کشته از کمر شوم  
میان سکاند و خزان جهان  
بشمارت دنیا جان کسیت  
فراموش کرده سرای ابد  
بدینا دوزخ محبت شتعل  
نمازی که ارم پرسم جهان  
مرا چون که مالت جشم و چراغ  
رین اهل دنیا که پستی تمام  
دین چون بشد چند سالی ماه  
بشی بودم اندر سرای غرپ

که آسایشم یک زمانی بنود  
قناده زمین در جهان و مدینه  
کمی تو کرده مرا چون بلک  
پی چنده رفته در افتاده زار  
ز بهر کدایان بر آورده نیست  
که از شرم جان بزدت بوم  
نموده یکی زیر کی کاروان  
که جز مال دنیا زیانم برفت  
بکجا در خطه من آید طبع  
مصاحب شنده با حزان جمل  
که هرگز خلاوت نیام آوان  
بکجا یابم از خود زمانی فراغ  
بهین ات احوال سال السلام  
ز سرباره با غرقه اندر کناه  
که همانی انجایی بودم نصیب

تب جند که زخم بختم بجای  
 فته بجای بلند و قیص  
 به پیش زیاران دو کویا کمر  
 جویند اندر انجا که روی  
 به پیش جوانی بی سرخ رو  
 بهر بند کرد اندک نکلا  
 بدو کنت نزد یک شد این و مان  
 من از کرب و غصه و زرق آب  
 بی آن جولم سناعت نمود  
 گفته تو اکنون بیاید بر راه  
 من اندر برابر برایی زار  
 من دم کرد آن زمان از گرم  
 سوزش خود سیر شد از اف  
 دران بحد ما ندیم زمانه دراز  
 بی کرب و اضطراب شدید

بدینم جلال و سول خدای  
 محمد که ذرات مارا شمع  
 زیاران بهی بود انجا و بر  
 بگرداند روی خود از روی  
 که بی تا فتنه و خصایص را  
 زمین خشم کرده رسول لاکه  
 که اورا کتم ترک مانور جان  
 خود رفته از سر زواری تا  
 بکشای جوان بود آذنی و بود  
 نکرد و ک هیچ کرد انگناه  
 شافه چنین باد روی نکار  
 رسول خداوند لوح و قلم  
 یوسیندم و بی بگردم مجروح  
 دور خشار خود بر زمین نیاز  
 بگردم که خراب از دوشم و مید

بجستم ز جای آن زمان مست واد  
بدیدیم همه بستر خود بر آب  
برفتم ببحر لاله روز و شب  
ازین قصه چون چند دوزی که  
یکی وقت صبحی عجب یا فتم  
ازان ساعتی کی بلام ندید  
یکی تو به کردم بغایت نصوح  
که شستم ز هر کار بند در جهان  
بکردم بسی عهدی با اکه  
سز شیراز بیرون شدم در زمان  
بفرست شدم باد و بخی بر آب  
بجای یکی خلوتی دل پذیر  
بجو بکشد ازین چند دوزی که  
دگر گریه آغاز کردم جهان  
شب و روز کارم نیت جی بجا

ز جان و دلم رفته هوش و قرار  
که از آب چشم شده چون خلک  
که جز گریه کاردم نمود و تعب  
همه کار و طرح کردم بدشت  
رخ خود بدرگاه حق تافتیم  
شب وی مبارک جاسعید  
که از وی بدیدم تهرانی متوج  
بدل باز گشتم بحق در نهان  
که دیگر نکردم بکرد گناه  
ما نهادم هم انگاه سر در جهان  
ز سوز دل و جان در روزم کباب  
فشتم بر پر ویدی پیکر  
هم آخر حرارت بیرون کرد سر  
که تا ریک شد پیش چشم جهان  
بکوه و بدشت و دگر جا بیا



بس سال و سه کیه کردم خان  
که چشم شده زین حرارت سیند  
دگر کتم این چشم و در کار نیست  
به خشمی که هرگز نه پسته خدا  
برین چشم کاوان و خرا برد  
دگر کیه کردم خان را اضطرار  
یکی منته رفتم نغمه شب  
یکی روز جای نغمه نمان  
بدیدم بخواب خورش جان نر  
و دیدم به پیشش جرمستان  
بعلیندم اندر زین هر ناک  
به یاز و زاری و بس یاری  
بکشا که این آه و درد و غمت  
بکشم بنومد بر این زمان  
سالت تا من عبادت کنم

که بکشت آخر مرا و هم آن  
بانم به بیا و دون ما امید  
چو از آب و خاکت خرابی  
چه سازم بهل جنت این با چرا  
چه حاصل بود ز بهل ما رود  
که از اشک من سه دروازه جوی آب  
فستم زاری و سوز و تعب  
مگر یکدم آسایش آید بجان  
برایم آرد خلیل خدا  
بیایش قدام برآورده دست  
بایزم انگاه رخ را بنماک  
قنادم به پیش خلیل خدای  
چنین کیه و سوزت از کیم  
که هستی خلیل خدای جهان  
ب و در و زاری و طاعت کنم

ندارم غرض خرتبای خستارا  
نه چشم بخود هیچ نوزدانی  
ندانم که مرد و دم از دوا کش  
می کشم این و بخورم قزاق  
بکشتا ترا بقره کشته بمولت  
قرمبوله حق مکن اضطراب  
ترا کرده حق پیش خردش قزاق  
بزد و کفتم ارهت اینها خان  
بکشتا که خورشی من صفای کیم  
دودت آن زمان بود بالاو  
در آنجا یک بزد پنج ششی نفر  
دعا جوت نامت بخواند  
من اندم بایش فنامم در ک  
دور خشار خود بر زمین هرنایک  
بسی کیه کردم در راضل

جزین نیت مقصود من مطلقا  
می چشم آباد پکا نیکی  
ویا کشته بمولت در حضورش  
زبسی سوز و وز کیه زار زار  
جرا هستی از حالت خرد ملوک  
که داری سعادت و حسن آب  
مشو از خنهای دهر کی ملوک  
دعایی بکن بر من این زمان  
تو آمی می بکوش دعایی کیم  
دعایی بغایت طویل و سنگین  
که کشیدی انگاه آمی می ذکر  
بروی خود آورد انگاه دست  
زمین کردم انگاه از اشک تر  
ندادم یوسینم انگاه خاک  
که از سوز و زاری بچشم ز خواب

نکردم انکه بیا یی دگر  
یکی بنده آسایش آند مرا  
هم از دگر کا دبارینه سال  
یکی بقادم دگر دود و شب  
جود بر آنکان که بجز او کوه  
که آیم بخلوت گزارم نماز  
ز دنیا نه بچی نه سودی مرا  
بیان زمستان و سرمای سخت  
بجز ارم سیر آب روان  
ازین قصهها بگذر سالی گذشت  
یکی شب چو بیکرم آن شب بود  
شب قدر بود آن مکر کز سما  
بخلوت بخت می در سرایک  
مهر نهاده بر خدای جهان  
آن خدای بگو حاجت

هم آن حوالی بنادر آب تر  
برداشت دیگر دلم از قضا  
بیاوردم و در قادم بحال  
بیا سودم از بخت راه و طلب  
نیام که کریم ز اینده ستوده  
نمازی سراسر خشوع و نیاز  
که یک جبهه هرگز بنودی مرا  
که شوان رون کردن از خویشت  
کم غم و آیم بخلوت بنان  
بخلوت بندم کاه و کاهی بدست  
که بفریض دیگر دران شب نبود  
ملایک فرود آمدند بیدی بیا  
تا در پیش خدای  
در این مقام هم اند زمان  
که تا من بر ارم دینی ست



بکشتم تنای تو خواهم بیدارم  
تو دانی که اینم بود بدیغ  
بکشایم بنی این زمانه  
من از شوق بیدار او بمانم  
هیک جا ستاد بنده طاقم  
دو رخسار خود کرده کلک در  
دیگر گفت زاری کنی بماند  
پسند از جاشاک در آتش  
می سوزد او و طرا تا طراقت  
من اندم جانم بدم از شوق  
می سوختم زلفش شوق  
بگویم چه بدم در آن جایگاه  
بسوزد و بجایی نماند و فغان  
چه پروانه کرد در آفتاب  
بگو تا که پروانه اینجا بکشد

تو خواهم بخز تو در و السلام  
ندارم جز این مدعی مطلقا  
که هستی ستاده تو در پیش ما  
بجانم بنوی آتش بی کران  
که پی سوختن جانم از آن حالت  
ملایک در اندم بنی در شک  
بنده طاقم چون گیم آتش زمانه  
به بنی چون در آتش بچند خوش  
می آید از وی بخرج طلاق  
که بدم به پا پیش رب فلیت  
دو رخسار پر اشک از آن خفتن  
ز سرتا قدم نماند و آه آه  
اینکه با بد آن پای حرکت نکند  
بسوزد بچند در آتش اضطرار  
چه گونه بدارد حق خود نکند

یکی چه گفته ای ایمن  
چه کوزه سازد فروزد بگو  
من اینجا یکداشتم اضطراب از  
دگر کرد در من فطرت غضب  
بگفت این و در من تصرف نمود  
با من دم سرخورد فکرم پیش  
هر چه گفتم سکون ترا بیند  
زمان طویلی طویلی در روز  
ملک گشت بامن سخنهای  
اینان خواب خوش آمدن بس برون  
بگو با من این یار نیکو گشتا  
چه باشد بگو مال و اسباب تو  
پسند از اینها جودان مرد  
هم از بردانی پشیمان شوی  
برینا مکن خویشتن را مبتلا

میان یکی خرمی آتشین  
تا مگر بکن یک زمانی نگر  
که قطعاً بندهم اینجا قرار  
بگفتا که بس جنبه داری تعب  
بگو و اندک احوال من را بنده بود  
فرو فرم آنکه با احوال خویش  
برستم از این اضطراب شوی  
بدم ایتذنه ز روی نیاز  
که محرم نباشد روان هر کس  
بدینم بخود مهر و مهری و گری  
که دنیا چه باشد به پیش خیر  
عدد اندک آنها را اجابت تو  
که گردید به پیش خداوند فرد  
جو فرقت بشود جز کنای غمی  
که فردا نه پستی تلای خدای





خیالات دنیا ز من دور کن  
دوری از محبت من بر کشا  
دور کن دلا من مرا از دور کن  
خلاص کن از این غم و غمنا  
پهین است تنصود نمی دهر  
آه تو دلا من بنهاده دست  
تم انکنا

بسم الله الملك الوهاب علي بن محمد اليقين  
الحقير الحقير الحقير الحقير الحقير الحقير الحقير  
محمد بن احمد بن محمد بن ابي القاسم بن احمد  
في راجع شهر شوال سنة  
تقع وكتابه الحمد لله  
والحمد لله اولاً  
وآخره

هر که جز غم عشق نمی کشد  
بر صفحه ام رقم است کتاب

